



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



آر علی مرتضیٰ

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

سنگھتی بر
ننگی دوازده لاس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نگاهی بر زندگی دوازده امام (ع)

نویسنده:

علامه حلّی (ره)

ناشر چاپی:

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	نگاهی بر زندگی دوازده امام (علیهم‌السلام)
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	مقدمه دفتر
۱۳	گذری بر زندگی علامه حلی
۲۳	مقدمه مؤلف
۲۳	نام و محتوای این کتاب
۲۳	گذری بر زندگی امام اول حضرت علی (ع)
۲۳	ویژگیهای زندگی علی (ع)
۲۳	ویژگیهای زندگی علی (ع)
۲۴	آیه ولایت
۲۵	آیه انذار
۲۵	حدیث غدیر
۲۵	حدیث مَثَرَت
۲۶	نگاهی به فراز و نشیبهای زندگی علی (ع) بعد از پیامبر (ص)
۲۶	نگاهی به فراز و نشیبهای زندگی علی (ع) بعد از پیامبر (ص)
۲۷	جریان شهادت علی (ع)
۲۷	خبرهای غیبی علی (ع) در مورد قاتلش
۲۹	پیمان توطئه ابن ملجم با هم مسلکان خود
۲۹	ملاقات ابن ملجم با قُطّام و مهریه قُطّام
۳۰	دستگیری و قتل شیب همدست ابن ملجم
۳۰	دستگیری ابن ملجم و هلاکت او
۳۱	نتیجه کار دو هم پیمان ابن ملجم

- نگاهی به پاره ای از ویژگیهای زندگی علی (ع) ۳۲
- ۱ - سبقت در ایمان و آگاهی ۳۲
- ۲ - تقدّم علی (ع) در علم و آگاهی ۳۳
- ۳ - گفتار پیامبر به فاطمه در شأن علی (ع) ۳۴
- ۴ - معیار شناخت مؤمن از منافق ۳۴
- ۵ - رستگاری شیعیان ۳۴
- ۶ - معیار شناخت پاکزاد و زشت زاد ۳۵
- ۷ - لقب ((امیرمؤمنان)) برای علی (ع) ۳۵
- ۸ - داستان چگونگی آغاز اسلام علی (ع) ۳۶
- ۹ - فداکاری بی نظیر علی (ع) در شب هجرت ۳۷
- ۱۰ - ادامه فداکاری علی (ع) در مکه ۳۸
- ۱۱ - اعلان براءت از مشرکان توسط علی (ع) ۳۸
- نگاهی به جهاد و جانبازیهای علی (ع) ۳۹
- مقدمه ۳۹
- چهره علی (ع) در آینه جنگ بدر ۴۰
- نام کشته شدگان به دست علی (ع) در جنگ بدر ۴۱
- کشته شدگان دشمن به دست علی (ع) ۴۲
- سیمای علی (ع) در جنگ بنی نضیر ۴۲
- سیمای علی (ع) در آینه جنگ خندق ۴۳
- گزارش جابر از صحنه جنگ خندق ۴۴
- چهره علی (ع) در ماجرای حُدَیبِیّه ۴۵
- چهره علی (ع) در جنگ خیبر ۴۵
- چهره درخشان علی (ع) در فتح مکه ۴۶
- فرمان عمومی عفو و ویژگی علی (ع) از محضر رسول خدا(ص) ۴۷

۴۸	دلایرهای علی (ع) در جنگ حنین
۴۹	کشته شدن ابو جزؤل به دست علی (ع)
۵۰	خشم رسول خدا (ص) در مورد کشتن اسیر
۵۰	اعتراض در تقسیم غنایم جنگی
۵۲	سیمای علی (ع) در جنگ تبوک
۵۴	سیمای علی (ع) در جنگ بنی زبید
۵۴	توطئه ای که خنثی شد
۵۵	سیمای علی (ع) در جنگ ذات السلاسل
۵۶	سیمای علی (ع) در جریان مَبَاهِلَه
۵۸	شخصیت علی (ع) در آیه مَبَاهِلَه
۵۸	نگاهی به قضاوت‌های علی (ع)
۵۹	دعای پیامبر (ص) در شائن علی (ع)
۵۹	ده نمونه از قضاوت‌های علی (ع)
۶۲	حلّ مسأله پیچیده
۶۲	حلّ یک مسأله ریاضی
۶۳	فضایل و معجزات علی (ع)
۶۳	اخبار علی (ع) از آینده
۶۷	حدیث ردّ الشَّمْس
۶۷	بازگشت خورشید در زمان خلافت علی (ع)
۶۸	فرزندان علی (ع)
۶۹	گذری بر زندگی امام دوّم حضرت حسن مجتبی (ع)
۶۹	ویژگیهای زندگی امام حسن (ع)
۶۹	وصیت امام علی (ع) به امام حسن (ع)
۶۹	سخنرانی امام حسن (ع) بعد از شهادت پدر

بیعت مردم با امام حسن (ع)	۷۰
جریان دردناک شهادت امام حسن (ع)	۷۱
وصیت امام حسن (ع)	۷۱
جلوگیری مروانیان از دفن جنازه	۷۲
فرزندان امام حسن (ع)	۷۲
گذری بر زندگی امام سّوم حضرت حسین (ع)	۷۳
ویژگیهای زندگی امام حسین (ع)	۷۳
چند روایت در شائن امام حسن و امام حسین (ع)	۷۳
مقام امام حسن و امام حسین (ع) در دوران کودکی	۷۴
امام حسین (ع) در دوران امامت	۷۴
هجرت و جهاد امام حسین (ع)	۷۵
فراز و نشیبهای عمر امام حسین (ع)	۷۵
فرزندان امام حسین (ع)	۷۶
گذری بر زندگی امام چهارم حضرت علی بن الحسین (ع)	۷۶
ویژگیهای زندگی امام چهارم (ع)	۷۶
دلایل امامت امام سّجاد (ع)	۷۶
چند نمونه از فضایل امام سّجاد (ع)	۷۷
چهره امام سّجاد (ع) از دیدگاه امام باقر (ع)	۷۷
فرزندان امام سّجاد (ع)	۷۸
گذری بر زندگی امام پنجم حضرت باقر (ع)	۷۸
ویژگیهای زندگی امام باقر (ع)	۷۸
ابلاغ سلام پیامبر (ص) به امام باقر (ع)	۷۹
دلایل امامت امام باقر (ع)	۷۹
گفتاری از بزرگان در شائن امام باقر (ع)	۷۹

فرزندان امام باقر (ع) -----	۸۰
گذری بر زندگی امام ششم حضرت صادق (ع) -----	۸۰
ویژگیهای زندگی امام صادق (ع) -----	۸۰
دلایل امامت امام صادق (ع) -----	۸۰
فرزندان امام صادق (ع) -----	۸۱
سرگذشت اسماعیل اولین پسر امام صادق (ع) -----	۸۲
گذری بر زندگی امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) -----	۸۲
ویژگیهای زندگی امام کاظم (ع) -----	۸۲
دلایل امامت امام کاظم (ع) -----	۸۲
بزرگان شیعه در جستجوی امام حق -----	۸۳
مرگ نکبتبار علی بن اسماعیل -----	۸۵
هارون و دستگیری امام کاظم (ع) -----	۸۵
امام کاظم (ع) در زندانهای مختلف -----	۸۶
شهادت مظلومانه امام کاظم (ع) -----	۸۷
ماجرای دفن جنازه امام کاظم (ع) -----	۸۸
فرزندان امام کاظم (ع) -----	۸۸
گذری بر زندگی امام هشتم حضرت رضا (ع) -----	۸۸
ویژگیهای زندگی امام رضا (ع) -----	۸۸
چند نمونه از دلایل امامت حضرت رضا (ع) -----	۸۹
نمونه ای از فضایل امام رضا (ع) -----	۸۹
ماجرای شهادت حضرت رضا (ع) -----	۹۰
جریان شهادت حضرت رضا (علیه السلام) از زبان عبدالله بن بشیر -----	۹۱
جریان شهادت از زبان اباصلت و محمد بن جهم -----	۹۱
ریاکاری مأمون بعد از شهادت حضرت رضا (ع) -----	۹۱

فرزندان حضرت رضا (ع)	۹۲
گذری بر زندگی امام نهم حضرت محمد تقی (ع)	۹۲
ویژگیهای زندگی امام جواد (ع)	۹۲
یک نمونه دیگر	۹۳
پایان عمر امام جواد (ع)	۹۳
فرزندان امام جواد (ع)	۹۴
گذری بر زندگی امام دهم حضرت هادی (ع)	۹۴
ویژگیهای زندگی امام هادی (ع)	۹۴
دو نمونه از فضایل و دلایل امامت امام هادی (ع)	۹۴
نمونه ای از معجزات امام هادی (ع)	۹۵
فرزندان امام هادی (ع)	۹۶
گذری بر زندگی امام یازدهم حضرت حسن عسکری (ع)	۹۷
ویژگیهای زندگی امام حسن عسکری (ع)	۹۷
نشانه ای از امامت امام حسن عسکری (ع)	۹۷
سایر خصوصیات آخر عمر امام حسن عسکری (علیه السلام)	۹۸
فرزند امام حسن عسکری (ع)	۹۸
گذری بر زندگی امام دوازدهم حضرت مهدی (ع)	۹۹
ویژگیهای زندگی حضرت مهدی (ع)	۹۹
غیبت صغرا و غیبت کبرا	۹۹
دلیل عقل بر صدق امامت حضرت مهدی (ع)	۱۰۰
روایات و مسأله امامت حضرت مهدی (ع)	۱۰۰
چند نمونه از دیدار کنندگان امام مهدی (عج)	۱۰۱
نمونه هایی از دلایل و نشانه های حضرت مهدی (عج)	۱۰۲
علائم ظهور حضرت مهدی (ع)	۱۰۵

- چند نمونه از روایات علائم ظهور ۱۰۶
- سال و روز قیام قائم (ع) ۱۰۷
- حرکت حضرت مهدی (ع) از مکه به کوفه ۱۰۸
- دورنمایی از حکومت حضرت مهدی (عج) ۱۰۸
- شیوه زندگی امام مهدی (ع) ۱۰۹
- پی نوشتها ۱۰۹
- از یک تا ۱۰۰ ۱۰۹
- از ۱۰۱ تا آخر ۱۱۳
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۱۷

نگاهی بر زندگی دوازده امام (علیهم السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه : علامه حلی، حسن بن یوسف، ۷۲۶ - ۶۴۸ ق. اقتباس کننده عنوان قراردادی : [المستجد من کتاب الارشاد (فارسی)] عنوان و نام پدیدآور : نگاهی بر زندگی دوازده امام (علیهم السلام) / تألیف علامه حلی؛ ترجمه محمد محمدی اشتهاردی. وضعیت ویراست : [ویرایش ۲] مشخصات نشر : قم : جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۶. مشخصات ظاهری : ۲۶۴ ص. فروست : جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی ؛ ۳۴۳ شابک : ۷۵۰۰ ریال (جلد زرکوب)؛ ۵۵۰۰ ریال (جلد ششمین) ۹۶۴۴۷۰۱۸۸۷ : ؛ ۱۹۰۰۰ ریال (چاپ هفتم) ؛ ۸۰۰۰ ریال (چاپ ششم) یادداشت : کتاب حاضر برگزیده و خلاصه‌ای با تغییرات از کتاب "الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد" تألیف شیخ مفید می باشد یادداشت : چاپ ششم : تابستان ۱۳۸۰ : یادداشت : چاپ هفتم : پاییز ۱۳۸۵. یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع : ائمه اثنا عشر موضوع : امامت شناسه افزوده : مفید، محمد بن محمد، ۴۱۳ - ۳۳۶ ق. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد شناسه افزوده : محمدی اشتهاردی، محمد، ۱۳۲۳ - ، مترجم شناسه افزوده : جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی رده بندی کنگره : BP۳۶/م۷ الف ۴۰۱۷ ۱۳۷۶ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵ شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۵۲۵۰

مقدمه دفتر

(باسمه تعالی) بی شک انسان برای رسیدن به کمال مطلق ((الله))، باید راهی پر فراز و نشیب را بپیماید و با دقت از گردنه های صعب العبور بگذرد. پر واضح است که پیمودن چنین راهی، بدون رهبری معصوم، امکان پذیر نخواهد بود. از این رو، خداوند با لطف خود برای هدایت بشر پیامبران را برانگیخت تا آنان به وسیله وحی، واسطه فیض الهی برای انسان شده و تبشیر و انذار وی را به عهده بگیرند. پس از پایان عصر نبوت که با بعثت خاتم انبیا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام پذیرفت، عصر امامت برای دفاع از مکتب و استمرار راه انبیا آغاز شد، همان امامتی که چونان نبوت، مقامی الهی است و خداست که امامان معصوم را با نام و نشان، به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای جانشینی وی، معین کرد. بی تردید، راه صلح و تکامل به پیروی از ایشان ختم می گردد و آنانکه خود را از این چشمه زلال و جوشان محروم سازند، جز سقوط و هلاکت، بهره ای نخواهند داشت. ما بسیار خرسندیم که آنان را به عنوان رهبر برگزیده و راه و رسمشان را الگوی خود ساخته ایم و سند جاوید ما سخنان دربار امام خمینی (ع) است که فرمود: ((ما مفتخریم که ائمه معصومین (علیهم السلام) از علی بن ابی طالب گرفته تا منجی بشر؛ حضرت مهدی صاحب زمان (علیهم آلا ف التحیات و السلام) که به قدرت خداوند قادر زنده و ناظر امور است، ائمه ما هستند)). (۱) کتاب حاضر، برگردان به فارسی کتاب ((المستجد من کتاب الارشاد)) است که منتسب به عالم بزرگوار و وارسته؛ ((مرحوم علامه حلی)) می باشد و سیری است بر زندگی دوازده امام معصوم (علیهم السلام) و بیان کننده پرتوی از فضایل و مناقب ایشان که در اختیار علاقه مندان قرار گرفته است، امید آنکه چراغی فروزان، فرا راه مردم کمال اندیش باشد و سبب گردد که راه درست را یافته و به آن گام نهند. این دفتر، پس از بررسی و ویرایش و اصلاحاتی چند، آن را مجدداً حروفچینی نموده و به زیور چاپ آراسته و در اختیار حقیقت جویان و دوستداران اهل بیت (علیهم السلام) قرار می دهد، امید که مورد پذیرش حق تعالی قرار گیرد. در خاتمه از خوانندگان محترم تقاضا داریم هرگونه انتقاد یا پیشنهادی که دارند به آدرس قم / دفتر انتشارات اسلامی / صندوق پستی ۷۴۹ / بخش فارسی ارسال کنند. با تشکر دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

گذری بر زندگی علامه حلی

پیشگفتار مترجم برای آشنایی با مؤلف این کتاب به مطالب هشتگانه زیر توجه کنید: ۱- زادگاه و نشو و نماي علامه نابغه بزرگ و فقیه سترگ اسلام، علامه حلی - اعلی الله مقامه الشریف - در نوزدهم ماه مبارک رمضان، سال ۶۴۸ هجری قمری (۲) در شهر ((حله)) از یک خانواده علم، فقه و فضیلت، دیده به جهان گشود و در شب ۲۱ محرم سال ۷۲۶ قمری در حالی که ۷۷ سال و شش ماه از عمر پربركتش می گذشت، چشم از جهان فروبست و مزار شریفش در نجف اشرف است. بنابراین، او فرزند رمضان و ثمره محرم بود، روزی که شبش شب قدر بود دیده به جهان گشود و در ماه محرم؛ ماه حسین (علیه السلام) و ماه غلبه خون بر شمشیر بدرود حیات گفت. نام او را ((حسن)) گذاردند، و این نام برای او نام با معنایی بود؛ چرا که بعداً روشن شد که او در تمام ابعاد انسانی و ارزشهای عالی بشری، حسن و ممتاز بود. سلسله نسب او را این گونه نوشته اند: ((ابومنصور، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی)) و بعدها به عنوان ((علامه حلی)) معروف گردید. زادگاه او، ((حله)) کانونی برای پرورش علمای برجسته و دانشمندان نامدار و بزرگ بود، این شهر در سرزمین بابل (بین نجف اشرف و کربلا) قرار گرفته است که توسط ((امیر سیف الدوله)) از دودمان بنی اسد و از امرای دیلمی، احداث گردید، از این روگاهی از آن به عنوان ((الحلّة السیفیّه)) یاد می کنند. (۳) در روایات آمده: ((اصبغ بن نباته)) می گوید: در جریان جنگ صفین همراه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بودم در بیابان روی تلی ایستاد سپس به سرزمین خرم و خوش منظری بین بابل و آن تل اشاره کرد و فرمود: ((مَدِينَةُ أُمِّ مَدِينَةٍ؛ شهری برآستی چه شهری؟! به به!)). عرض کردم: ای مولای من، گویی شهری را می نگری و از آن یاد می کنی؟! آیا در اینجا شهری بوده و ویران شده است؟ فرمود: ((لَا وَلَكِنْ سَيَكُونُ مَدِينَةً يُقَالُ لَهَا الْحَلَّةُ السَّيْفِيَّةُ يَمِدُّهَا رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ. يَظْهَرُ بِهَا قَوْمٌ أَخْيَارٌ لَوْ أَقْسَمَ أَحَدُهُمْ عَلَى اللَّهِ لَأَبْرَأَ قَسَمَهُ)). ((نه در گذشته شهر نبوده بلکه در آینده نزدیک شهر خواهد شد که به آن ((حله سیفیّه)) می گویند که مردی از بنی اسد، آن را احداث می کند و در این شهر مردان نیکی برمی خیزند آنچنان در سطح عالی معنویت قرار دارند که اگر یکی از آنها خدا را (برای روای حاجتی) سوگند دهد، قطعاً خداوند حاجت او را روا می نماید و دعایش را به استجابت می رساند)) (۴). آری، علامه حلی در چنین سرزمین فضل پروری متولد شد و در پرتو نظارت دقیق پدر فقیه و ارجمندش ((سیدالدین یوسف)) رشد و نمو کرد، علوم مقدماتی، فقه، اصول و دانشهای اسلامی را در محضر پدرش و در کلاس درس دایی خود ((محقق حلی)) ((نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن حسن بن یحیی حلی، معروف به محقق حلی یا محقق اول)) فرا گرفت، محقق حلی از فقهای بزرگ قرن هفتم بود که به سال ۶۷۶ قمری در ((حله)) از دنیا رفت و همانجا به خاک سپرده شد، کتابهای: ((المعارج، المختصر النافع، المعبر و شرایع))، از تالیفات اوست. محقق حلی، برای علامه همچون پدری مهربان و دلسوز بود و در تکوین پایه های علمی علامه نقش بسزایی داشت. پدر علامه و همچنین برادرش رضی الدین علی بن یوسف، نیز از فقهای و رؤسای شیعه در عصر خود بودند. علامه حلی در تمام علوم و فنون اسلامی به تحصیل پرداخت و مدارج آن را به پایان رساند. ادبیات و منطق و ریاضیات را از ((علی بن عمر)) صاحب کتاب ((الشمسیه فی المنطق)) آموخت و علم کلام و فلسفه را از محضر فیلسوف معروف شیعه، خواجه نصیرالدین طوسی، فرا گرفت و... رشد و ترقی علامه به قدری سریع و وسیع بود که آثار نبوغ و برازندگی در همه ابعاد زندگی او دیده می شد و در دوران جوانی به مقام اجتهاد نایل آمد، او خود در مقدمه کتاب ((منتهی الاصول)) می فرماید: ((از دروس کلامی و فلسفی، فارغ التحصیل شدم و قبل از آنکه ۲۶ سال از عمرم بگذرد، به تحریر علم فقه پرداختم)). از جمله اساتید علامه، پسر عموی مادرش، شیخ نجیب الدین و همچنین دونفر از علمای سید و والامقام: جمال الدین احمد و رضی الدین علی بن طاووس بودند. و شاگردان برجسته ای نیز از محضر درس او برخاستند و بعد از خود، تالیفات متقن و بی شمار او نیز ذخیره و مخزنی از علم و دانش بود و نقش بسزایی در رشد فرهنگی و علمی داشت و از این رهگذر نیز دانشمندان بسیاری در طول تاریخ پرورش یافتند. (۵) ۲- گفتار علمای بزرگ در شأن علامه حلی اوج علم و قداست علامه حلی در سطحی است که همه

علمای بزرگ تشیع او را ستوده اند و حتی بعضی از علمای اهل تسنن نیز در وصف او سخن گفته اند، در اینجا به گفتار چند نفر از علمای بزرگ شیعه بسنده می کنیم: ۱- ((شیخ قطب الدین محمد شکوری)) در کتاب ((محبوب القلوب)) می گوید: ((شیخ علاّمه، آیت الله فی العالمین جمال ملت و دین، حسن بن یوسف بن مطهر حلّی نگهبان اساس دین و نابود کننده آثار دروغ پردازان، ناشر ناموس هدایت و شکننده ناقوس ضلالت، تکمیل کننده قوانین عقلی و تجدید کننده کیان شریعت و مشخص کننده خطّ تشیع راستین بود)). (۶) ۲- ((شیخ حرّ عاملی)) صاحب کتاب ((وسائل الشّیعه)) (متوفی ۱۱۰۴ هـ - ق.) در کتاب ((امل الا مل)) می نویسد: ((شیخ علاّمه جمال الدّین ابومنصور حسن بن یوسف بن علی بن مطهر فاضل عالم و علاّمه دانشمندان، محقق و مدقق مورد اعتماد و اطمینان، فقیه، محدّث، متکلم ماهر، بلندمقام، عظیم الشان و ارجمند است که در آگاهی به علوم و فنون مختلف عقلی و نقلی در فضایل و ارزشهای اخلاقی، بی نظیر می باشد و فضایل او بیشتر از آن است که قابل شمارش باشد، او در محضر درس محقق حلّی و محقق طوسی، درس کلام و علوم عقلی را فراگرفت و نیز از درس بسیاری از علمای اهل تسنن به فراگیری علوم پرداخت)). (۷) ۳- محدث خیر (شیخ عبّاس قمی) در شأن علاّمه حلّی می گوید: ((آیت الله شیخ جمال الدّین، ابومنصور، حسن بن سدیدالدین، یوسف بن علی بن مطهر حلّی علاّمه عالم و فخر بنی آدم، اعظم علماء از نظر شأن و برجسته ترین آنان از نظر برهان، ابر پر بار فضیلت، دریای بی کران علم، گردآورنده علوم و آگاه به فنون، رئیس علمای شیعه و مروج مذهب تشیع و اسلام، او که در رشته های مختلف علوم به تالیف کتاب پرداخت و کتابهایش در سراسر گیتی منتشر شد و نسیم معطر آنها در همه جا به وزیدن گرفت، او که ریاست مذهب تشیع در معقول و منقول و فروع و اصول، به وجودش منتهی شد... او آیت خدا بر اهل زمین بود و او حقوق بسیار عظیمی بر پیروان مذهب جعفری دارد، هم از نظر بیان و قلم و هم از نظر تدریس و تالیف و در فخر و جود او همین بس که در مجلس شاه خداینده، با علمای بزرگ اهل تسنن به مناظره پرداخت (آنچنانکه خاطر نشان می شود) و آنان را مغلوب و مرعوب براهین خود ساخت و موجب گرایش سلطان به تشیع گردید و مناقب و فضایل او قابل احصا نیست)). و سرانجام محدث قمی می گوید: ((هرچه در شأن او بگویم، بر آن می مانم که زیره به کرمان برده باشم)). (۸) و در کتاب دیگرش می گوید: ((جمعیت بسیاری از انفاس قدسیّه او و از برکت کتابهای او به مذهب تشیع گرویدند و بعضی از بزرگان او را در عالم خواب دیده اند که در نشاء آخرت در صدر همه علمای اسلام بوده و گوی سبقت را از همگان ربوده است)). (۹) ۴- محقق بزرگ حاج ((ملا علی علیاری)) صاحب کتاب ((بهجة الامال)) (متوفی ۱۳۲۷ ق.) می گوید: ((علاّمه حلّی، مفخر علمای برجسته و نامدار و مرکز قطب دایره اسلام، آیت خدا در دو جهان و نور خدا در تاریکیهای زمین و استاد انسانها در همه ارزشهای انسانی، جمال دین و حق، ابومنصور حسن... معروف به علاّمه حلّی است خداوند او را در عالیترین مقامات قرار دهد و باران مواهب و نعمتهایش را بر او بباراند)). (۱۰) ۵- ((علاّمه سید حسین بن رضا بروجردی)) صاحب کتاب ((زبدۃ المقال)) (که علم رجال به صورت منظوم است) می گوید: و آیه الله ابن یوسف حسن سبط مطهر فریده الزّمن علاّمه الدّهر جلیل قدره ولد رحمه و عزّ عمره (۱۱) ((و آیت خدا، فرزند یوسف یعنی حسن، سبط مطهر که یگانه عصر و علاّمه دهر و بلند مقام بود، در رحمت، تولّد یافت و عمرش قرین عزت بود)). ناگفته نماند که در مصرع آخر اشعار فوق به تاریخ سال تولّد و مدت سنّ علاّمه حلّی اشاره شده است چرا که واژه ((رحمه)) به حساب ابجد مساوی با ۶۴۸ است که سال تولّد علاّمه بوده و واژه ((عزّ)) مساوی با ۷۷ است که علامه حدود ۷۷ سال عمر کرد. ۶- ((علاّمه)) صاحب کتاب ((ریاض العلماء)) و علاّمه نوری در مستدرک می گویند: ((علاّمه حلّی با تقواترین و پارساترین مردم زمان خود بود و از کتاب ((الأنفحات القدسیّه)) سید حسین مجتهد، نقل می کنند که علاّمه حلّی (؛) وصیت کرد که نماز و روزه همه عمر خود را استیجار کنند و با اینکه حجّ خود را انجام داده بود وصیت کرد، یک بار دیگر برای او حجّ بجا آوردند)). (۱۲) ۷- علاّمه حاج میرزا حسین نوری، صاحب مستدرک می نویسد: ((فضائل و کمالات علاّمه حلّی (؛) بی شمار و مقامات علمی اش بسیار ارجمند است، و تالیفات او همه صفحه ها را پر کرده است

و تعریف من از او مانند بردن خرما به منطقه خرماخیز هَجَر (و زیره به کرمان بردن) است...)). (۱۳) ۳ - تالیفات علامه حلی از عجایب اینکه علامه حلی در آن شرایط عصر خود، در همه رشته های علوم اسلامی، دست به تالیفات زد و کتابهای بسیار در کیفیت عالی از خود به یادگار گذاشت. رجالی معروف ((ابن داوود)) در شاعن وی می گوید: ((رئیس مذهب و علامه عصر خود، صاحب تحقیق و دقت، دارای تالیفات بسیار بود)). (۱۴) محدث قمی می گوید: ((تالیفات علامه، صفحه ها را پر کرده و کاغذها گنجایش ضبط آنها را ندارد)). (۱۵) در کتاب ((روضه العابدین)) آمده است: ((علامه حلی حدود هزار کتاب در علوم مختلف، به رشته تحریر درآورده و تالیف کرد)) محدث قمی (؟) می نویسد: ((اگر تعداد صفحات تالیفهای او را بر همه روزهای عمر او تقسیم کنیم، نتیجه می گیریم که هرروز، به اندازه جزوه ای نوشته است. باتوجه به اینکه اشتغالات مهم بسیاری نیز داشته است)). (۱۶) بعضی، تعداد تالیفات وی را در حدود پانصد کتاب نوشته اند (۱۷) در اینجا نمونه هایی از آن تالیفات را می آوریم: ۱ - منتهی المطلب فی تحقیق المذهب. ۲ - تلخیص المرام فی معرفة الاحکام. ۳ - تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیه. ۴ - مختلف الشیعه فی احکام الشریعة. ۵ - تبصرة المتعلمین فی احکام الدین. ۶ - استقصاء الاعتبار فی تحریر معانی الاخبار. ۷ - مصابیح الانوار. ۸ - الدر والمرجان فی احادیث الصیاح والحسان. ۹ - التناسب بین الاشعریة و فرق السوفسطائیة. ۱۰ - سرّ الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز. ۱۱ - نهج الایمان فی تفسیر القرآن. ۱۲ - الادعیة الفاخرة المنقولة عن العترة الطاهرة. ۱۳ - النکت البدیعة فی تحریر الذریعة فی اصول الفقه. ۱۴ - غایة الوصول وایضاح السبل. ۱۵ - مبادئ الوصول الی علم الاصول. ۱۶ - مناهج یقین فی اصول الدین. ۱۷ - منتهی الوصول الی علمی الکلام والاصول. ۱۸ - کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. ۱۹ - انوار الملکوت فی شرح الیاقوت. ۲۰ - نظم البراهین فی اصول الدین. ۲۱ - معارج الفهم فی شرح النظم. ۲۲ - الابحاث المفیده فی تحصیل العقیده. ۲۳ - نهایة المرام فی علم الکلام. ۲۴ - کشف الفوائد فی شرح قواعد العقاید. ۲۵ - المنهاج فی مناسک الحاج. ۲۶ - تذکره الفقهاء. ۲۷ - تهذیب الوصول الی علم الاصول. ۲۸ - القواعد والمقاصد فی المنطق والطبیعی والالهی. ۲۹ - الاسرار الخفیة فی العلوم العقلیة. ۳۰ - کاشف الاستار فی شرح کشف الاسرار. ۳۱ - الدر المکنون فی علم القانون. ۳۲ - المباحث السیئة والمعارف النصیریة. ۳۳ - المقامات. ۳۴ - حلّ المشكلات من کتاب التلوینات. ۳۵ - ایضاح التلبیس من کلام رئیس. ۳۶ - کشف المکنون من کتاب القانون. ۳۷ - بسط القواعد الکافیة. ۳۸ - المقاصد الوافیة لفوائد القانون والکافیة. ۳۹ - المطالب العلیة فی علم العربیة. ۴۰ - القواعد الجلیلة فی شرح الرسالة الشمسیة. ۴۱ - الجوهر النضید فی شرح کتاب التجرید. ۴۲ - مختصر شرح نهج البلاغة. ۴۳ - ایضاح المقاصد من حکمة عین القواعد. ۴۴ - نهج العرفان فی علم المیزان. ۴۵ - ارشاد الاذهان الی احکام الایمان. ۴۶ - مدارک الاحکام فی الفقه. ۴۷ - نهایة الوصول الی علم الاصول. ۴۸ - قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام. ۴۹ - کشف الخفاء من کتاب الشفاء. ۵۰ - مقصد الواصلین فی اصول الدین. ۵۱ - تسلیک النفس الی خطیر القدس. ۵۲ - نهج المسترشدین فی اصول الدین. ۵۳ - مراصد التدقیق ومقاصد التحقیق. ۵۴ - النهج الوضاح فی الاحادیث الصحاح. ۵۵ - نهایة الاحکام فی معرفة الاحکام. ۵۶ - المحاکمات بین شراح الاشارات. ۵۷ - نهج الوصول الی علم الاصول. ۵۸ - منهاج ومعراج الدرایة. ۵۹ - نهج الحق وکشف الصدق. ۶۰ - منهاج الکرامه. ۶۱ - استقصاء النظر فی القضاء والقدر. ۶۲ - الرسالة السعدیة. ۶۳ - رساله واجب الاعتقاد. ۶۴ - الالفین الفارق بین الصیدیق والمتین. ۶۵ - الاقوال فی علم الرجال. (۱۸) ۶۶ - ایضاح الاشتباه فی احوال الزوارة. ۶۷ - کتاب الکبیر فی الرجال. ۶۸ - رساله فی بطلان الجبر. ۶۹ - رساله فی خلق الاعمال. ۷۰ - کشف یقین فی فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام). ۷۱ - ایضاح مخالفة السند لنص الکتاب والسینة. ۷۲ - اجازة طویلہ لبنی زهره. ۷۳ - الباب الحادی عشر. ۷۴ - منهاج الصلاح فی اختصار المصباح. ۷۵ - جواب مهنا بن سنان. ۷۶ - الکشکول فیما جرى علی آل الرسول. (۱۹) مؤلف کتاب نقد الرجال می گوید: ((علامه حلی حدود هزار کتاب تالیف نمود، سپس می گوید: از کتابهای کامل فقهی او اکنون بیش از پانزده کتاب در دسترس ماست. و از کتابهای او در اصول حدود ده کتاب به دست ما رسیده است)). (۲۰) قابل

ذکر است که یکی از کتابهای او ((الْأَلْفَيْنِ)) است - که اخیراً نیز به طبع رسیده - در این کتاب دوهزار دلیل قاطع بر حقانیت مذهب تشیع ذکر شده است. بعضی از مؤتقین حکایت کرده اند که بعد از رحلت علامه حلّی، بعضی از صالحان او را در عالم خواب دیده اند و از احوال او پرسیدند، او گفت: ((کتاب الفین و زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) مرا نجات داد (و به درجه عالی رساند)). (۲۱) اینجاست که باید گفت: ((علامه حلّی، فروغ جاویدانی است که بر تارک فرهنگ تشیع راستین، می درخشد و از موفقترین دانشمندان بزرگ اسلام در ابعاد گوناگون اسلامی بوده است)). (۴۰ - داستان تشیع شاه خدابنده یکی از ویژگیهای بزرگ در زندگی علامه حلّی - که وی را از دیگران امتیاز بخشیده - شیعه شدن ((سلطان محمد خان خدابنده)) به دست وی است که موجب تشیع بسیاری از افراد و گسترش و نشر کتابهای شیعه گردید و از آن پس، مذهب جعفری در ایران به عنوان مذهب رسمی کشور، اعلام شد، توضیح اینکه: شاه خدابنده یازدهمین شاه ((ایلخانیان)) بهسال ۷۰۹ قمری به مذهب شیعه گروید و در گسترش تشیع کوشید و وقتی که بهتربیز رفت، پس از جلوس بر تخت، به لقب ((الجایتو سلطان آمرزیده)) ملقب شد و به دستور او سکه های جدیدی درست کردند که در یک طرف سکه نام مقدس پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) و امامان (علیهم السلام) را نقش نمودند و در طرف دیگر نام خودش را. شاه خدابنده در مذهب اهل تسنن بود، ولی زمینه حقانیت مذهب جعفری از راههایی به قلبش راه یافته بود. او به تشکیل مجلس مناظره علمای بزرگ، علاقه مند بود، در یکی از آن مجالس، علامه حلّی به آن مجلس راه یافت و در یک مناظره ای، یکی از علمای بزرگ شافعی به نام علامه شیخ نظام الدین، عبدالملک مراغی، مغلوب علامه حلّی واقع شد و آنچنان تحت تأثیر منطق گویای علامه گردید که زبان به ستایش او گشود و گفت: ((قَوْتُ دَلَائِلَ اَیْنِ شَیْخِ (عَلَّامَةِ حَلّی) دَر نَہایت ظہور است ولی با توجّہ به راهی که علمای سابق ما پیموده اند، اکنون مخالفت با آن موجب اختلاف و آشوب می شود، از این رو لازم است که پرده ها بالا- نیاید و مردم به جان هم نیفتند)). مناظرات بسیار بین علامه نظام الدین با علامه حلّی صورت گرفت، علامه نظام الدین روز به روز به عظمت مقام علمی علامه حلّی بیشتر پی می برد و نسبت به او احترام بیشتری می کرد. و این موضوع نقش بسزایی در گرایش ((سلطان محمد خدابنده)) به مذهب جعفری داشت. سرگذشت سه طلاقه شدن زن در یک مجلس ملاّ محمد تقی مجلسی در شرح ((من لایحضره الفقیه)) از جمعی از اصحاب نقل می کند که: روزی شاه خدابنده به همسرش غضب کرد و در یک مجلس به او گفت: ((أَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثًا؛ تو را سه طلاقه نمودم)) (با توجّہ به اینکه اگر مردی همسرش را سه طلاقه کند دیگر نمی تواند با او ازدواج کند، مگر آنکه او با مرد دیگری ازدواج نماید. و سپس آن مرد پس از آمیزش، او را (به اختیار خود) طلاق دهد، پس از پایان عده طلاق، شوهر اوّل می تواند با او مجدداً ازدواج نماید). شاه خدابنده از کار خود پشیمان شد، علمای بزرگ اسلام را به حضور طلبید و جریان را به آنان گفت و از آنان خواست تا راه حلّی ارائه دهند. همه علما گفتند: ((هیچ راه حلّی وجود ندارد جز اینکه همسر مطلقه ات با مردی ازدواج کند و آن مرد بعد از آمیزش با او، او را طلاق دهد...)). (۲۲) شاه خدابنده گفت: ((در هر مسأله ای، اختلاف و گفتگو وجود دارد آیا بین شما در این مسأله اختلاف نیست؟)) همه علما به اتفاق گفتند: نه. یکی از وزیران شاه گفت: من یکی از علما را می شناسم که در شهر ((حلّه)) سکونت دارد، به فتوای او اینگونه طلاق، باطل است (منظور او علامه حلّی بود). شاه خدابنده برای علامه حلّی نامه نوشت و وی را احضار نمود. علمای اهل سنت گفتند: ((مذهب علامه حلّی باطل است، رافضی ها بی عقل هستند!! و برای شاه، صحیح نیست که چنین افرادی را دعوت کند)) ولی شاه گفت: ((حتماً باید او بیاید و این مسأله، مورد بررسی قرار گیرد)). وقتی که نامه شاه خدابنده به علامه حلّی رسید، علامه احساس وظیفه کرد و رنج پیمودن راه طولانی را تحمّل نمود و خود را از حلّه به سلطانیّه (پنج فرسخی زنجان) رساند. به دستور شاه خدابنده مجلس بزرگی تشکیل شد علمای برجسته چهار مذهب اهل تسنن در آن مجلس حاضر شدند، سپس علامه وارد آن مجلس گردید، ولی هنگام ورود، کفشهای خود را به دست گرفت و سلام بر اهل مجلس کرد و در کنار شاه نشست. علمای حاضر در مجلس به شاه گفتند: ((آیا ما به تو نگفتیم که علمای رافضی ها، ضعف عقل

دارند؟!)). شاه گفت: آنچه را که او در ورود به مجلس انجام داد از خودش پیرسید. علما به علامه حلی گفتند: ۱ - چرا هنگام ورود در برابر شاه خم نشدی و سجده نکردی؟ و آداب مجلس را رعایت نمودی؟ علامه در پاسخ گفت: ((رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عالیترین مقام حکومت را داشت و مردم تنها برای او سلام می کردند نه اینکه او را سجده کنند قرآن کریم می فرماید: (... فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مَبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ ...)). (۲۳) ((پس هنگامی که داخل خانه ای شدید، بر خویشان سلام کنید، سلام و تحیتی از سوی خداوند، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه)). و همه علمای اسلام اتفاق دارند که سجده برای غیر خدا، جایز نیست. ۲ - گفتند: ((چرا رعایت ادب نکردی و در کنار شاه نشستی؟)). علامه در پاسخ گفت: ((در مجلس جز در کنار شاه، جای خالی نبود))، (هرچه علامه می گفت، مترجم گفتار او را برای شاه ترجمه می کرد). ۳ - گفتند: ((چرا کفشهای خود را به دست گرفته و همراه خود آوردی؟ این کار را هیچ عاقلی نمی کند)). علامه گفت: ترسیدم پیروان مذهب حنفی آن را بدزدند چنانکه ابوحنیفه کفش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را دزدید. علمای حنفی گفتند: این تهمت را زن، در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هنوز ابوحنیفه متولد نشده بود. علامه گفت: ((فراموش کردم شافعی این دزدی را کرد)). علمای شافعی فریاد زدند: تهمت زن که تولد شافعی روز وفات ابوحنیفه بود. علامه گفت: ((اشتباه کردم مالک این دزدی را کرد)). علمای مالکی فریاد زدند: ساکت باش! بین مالک و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیش از صد سال فاصله بود. علامه گفت: ((پس احمد حنبل دزدید)). علمای حنبلی، منکر شده و مثل سایرین پاسخ دادند. در این هنگام، علامه رو به شاه خدابنده کرد و گفت: ((دانستی که به اعتراف خود علمای اهل سنت هیچیک از رؤسای چهار مذهب در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نبودند، پس این چه بدعتی است که اینان در آوردند و در میان مجتهدین خود، چهار نفر را انتخاب نموده اند و اگر مجتهدی از آنان اعلم و افقه و اتقی باشد، ولی فتوایش برخلاف فتوای آنان باشد، به قول او عمل نمی کنند؟!)). شاه خدابنده به علمای اهل تسنن رو کرد و گفت: ((به راستی هیچ کدام از رؤسای مذهب چهارگانه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده اند؟)). آنان گفتند: آری. (نبوده اند) در اینجا بود که علامه گفت: ((جامعه شیعه، مذهب خود را از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) گرفته که آن حضرت جان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پسر عمو و برادر و وصی آن حضرت بود)). شاه خدابنده گفت: از این حرفها بگذرید من شما را برای امر مهمی دعوت کرده ام و آن اینکه: ((آیا سه طلاق در یک مجلس واقع می شود؟)). علامه گفت: طلاق شما باطل است؛ زیرا شروط آن محقق نشده است؛ چون یکی از شرایط آن استماع دو نفر عادل است، آیا دو نفر عادل شنیده است؟. شاه گفت: نه. علامه گفت: ((بنابراین، طلاق واقع نشده است و همسر شما بر شما حلال است)) (به علاوه سه طلاق در یک مجلس حکم یک طلاق را دارد). سپس به بحث و مناظره با علمای مجلس پرداخت و همه آنان را مجاب کرد، شاه خدابنده در همان مجلس مذهب تشیع را قبول کرد. به راستی علامه حلی چه خدمت بزرگی کرد که اگر هیچ فضیلتی جز این، برای او نبود، بر عظمت مقام او، بر سایرین، کفایت می کرد. و از آن پس علامه، مورد علاقه مخصوص سلطان محمد خدابنده واقع شد و از امکانات حکومت به نفع اسلام و تقویت ارکان تشیع، کمال استفاده را نمود. و عجیب اینکه شاه خدابنده و علامه حلی هردو در یک سال، یعنی سال ۷۲۶ هجری قمری از دنیا رفتند! (۲۴) ۵ - نمونه دیگری از مناظرات علامه حلی از حوادث لطیف اینکه: در مجلس علما که به دستور شاه خدا بنده تشکیل شده بود. سید رکن الدین موصلی (یکی از علمای برجسته اهل تسنن) به علامه گفت: ((دلیل بر جواز صلوات بر غیر پیامبران چیست؟)). علامه بی درنگ این آیه را خواند: (الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ). (۲۵) ((صابران کسانی هستند که هرگاه مصیبتی به آنان رسد، می گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم، اینان همانها هستند که الطاف و رحمت و صلوات خدا شامل حالشان شده و آنان هستند هدایت یافتگان)). سید موصلی از روی بی اعتنایی گفت: بر غیر پیامبران (یعنی امامان معصوم) چه مصیبتی وارد شده است

که سزاوار صلوات باشند ؟ . علامه بی درنگ گفت : ((از سخت ترین و جانکاه ترین مصایب اینکه از نواده های آنان شخصی مثل تو ، به وجود آمده که منافقان مشمول عذاب را بر آل رسول (علیهم السلام) ترجیح می دهد)). حاضران ، از حاضر جوابی علامه ، خندیدند . (۲۶) بازگشت علامه از هجرت شاه خدابنده بسیار علاقه داشت که علامه حلی در ایران بماند ، او همه امکانات را در شهر ((سلطانیه)) در اختیار علامه گذارد ، ولی علامه دوست داشت به زادگاه خود ، ((حله)) بازگردد و به علم فقه ، تالیف و تدریس ادامه دهد ، برای اینکه رضایت رجال حکومت (و یا شاه خدابنده) را به مراجعتش از سلطانیه به عراق ، جلب کند ، اشعار ذیل را در ضمن نامه ای برای آنان نوشت : حُجَّتِي تَقْتَضِي مَقَامِي وَحَالَتِي تَقْتَضِي الرَّحِيلَا هَذَا خَصْمَان لَسْتُ اقْضِي بَيْنَهُمَا خَوْفَ اَنْ اَمِيلَا-ولا يزالان في اختصام حتى نرى راءيك الجميلا ((حجت بودن من در این دیار ، خواهان ماندن من است ، ولی حال من به گونه ای است که خواهان بازگشت به عراق می باشد و این دو عامل ، در برابر هم قرار گرفته اند و من نمی توانم بین این دو قضاوت کنم ، از ترس آنکه مبدا قضاوتم از مرز عدالت خارج شود و این دوگونگی همچنان در وجودم هست تا راءای نیک تو را دریابم که چیست ؟)) (۲۷) (به هجرت ادامه دهم یا به وطن بازگردم ؟) . آری ، احساس مسؤ ولت مردان وارسته را گاهی اینگونه متحیر می سازد تا راه بهتر و خداپسندانه تر را برگزینند و در هر جا که تقویت دین باشد ، همانجا را انتخاب کنند که سرانجام ، به زادگاه خود بازگشت . ۶- علامه در خدمت امام زمان (ع) علامه در زادگاهش ((حله)) سکونت داشت و دارای حوزه درس بود ، او هر شب جمعه با وسایل آن زمان ، از حله به کربلا برای زیارت مرقد شریف امام حسین (علیه السلام) می رفت ، (با اینکه بین این دو شهر بیش از ده فرسخ فاصله است) با این کیفیت که بعد از ظهر پنجشنبه سوار بر الاغ خود ، به راه می افتاد و شب جمعه در حرم مطهر امام حسین (علیه السلام) می ماند و بعد از ظهر روز جمعه به ((حله)) مراجعت می کرد . در یکی از روزها که به طرف کربلا رهسپار بود ، در راه شخصی به او رسید و همراه علامه با هم به کربلا می رفتند ، علامه با رفیق تازه اش همصحبت شد و در این میان مسایلی به میان آمد ، علامه دریافت که با مرد بزرگ و عالمی سترگ همصحبت شده است ، هر مسأله مشکلی می پرسید ، رفیق راهش جواب می داد ، از وسعت علم رفیق همراهش متحیر ماند ، با هم گرم صحبت بودند تا آنکه در مسأله ای ، آن شخص برخلاف فتوای علامه فتوا داد . علامه گفت : ((این فتوای شما برخلاف اصل و قاعده است ، دلیلی هم که این قاعده را از بین ببرد نداریم)) . آن شخص گفت : ((چرا دلیل موثقی داریم که شیخ طوسی (؛) در کتاب تهذیب در وسط فلان صفحه آن را نقل کرده است)) . علامه گفت : ((من چنین حدیثی در کتاب تهذیب ندیده ام)) . آن شخص گفت : ((کتاب تهذیبی که در پیش تو است ، در فلان صفحه و سطر ، این حدیث مذکور است)) . علامه در دنیایی از حیرت فرو رفت ، از این رو که این شخص ناشناس ، تمام علایم و خصوصیات نسخه منحصر به فرد کتاب تهذیب را که داشت ، گفت ، درک کرد که در پیشگاه شخص بزرگی قرار گرفته است لذا مسایل پیچیده ای که برای خودش حل نشده بود ، مطرح کرد و جواب شنید ، در این وقت تازیانه ای که در دست داشت به زمین افتاد ، در این هنگام از آن شخص ناشناس پرسید : ((آیا در غیبت کبرای امام زمان (علیه السلام) امکان ملاقات با آن حضرت وجود دارد ؟!)) . آن شخص ناشناس ، که تازیانه را از زمین برداشته بود و به علامه می داد ، دستش به دست علامه رسید و گفت : ((چگونه نمی توان امام زمان (علیه السلام) را دید در صورتی که اکنون دستش در دست تو است !)) . علامه با شنیدن این سخن ، خود را به دست و پای امام زمان (علیه السلام) انداخت و آنچنان محو عشق شوق او شد که مدتی چیزی نفهمید و پس از آنکه به حال عادی خود بازگشت ، کسی را در آنجا ندید ، بعد که به منزل مراجعت نمود و کتاب تهذیب خود را باز کرد ، دید آن حدیث با همان علایم از صفحه و سطر ، تطبیق می کند ، در حاشیه آن صفحه کتاب نوشت : ((این حدیثی است که مولایم امام زمان (عج) مرا به آن خبر داده است)) عده ای از علما ، همان خط را در حاشیه همان کتاب دیده اند . (۲۸) حکایت جالب دیگر از دیدار امام زمان (ع) نقل می کنند : بعضی از علمای متعصب ، کتابی در ردّ مذهب جعفری نوشته بود و آن را برای مردم می خواند و مردم را نسبت به مذهب تشیع ، گمراه و بدبین می نمود . علامه حلی تصمیم

گرفت به هر نحو ممکن، آن کتاب را از وی به عنوان امانت بگیرد و پس از اطلاع از مطالب آن، رد آن را بنویسد ولی آن دانشمند سنی، آن کتاب را به هیچ کس نمی داد. علامه حلی، مدّتی به عنوان شاگرد، به کلاس درس او رفت و ارتباط خود را با او گرم کرد و پس از ایّامی، از او تقاضا کرد که مدّتی آن کتاب را به عنوان امانت به وی بدهد. سرانجام او گفت: ((من نذر کردم که این کتاب را بیش از یک شب به احدی ندهم)). علامه فرصت را از دست نداد، به عنوان یک شب، آن کتاب را از او گرفت و به خانه اش آورد و تصمیم گرفت از روی آن کتاب تا آنجا که امکان دارد، رونوشت بردارد مشغول نوشتن آن کتاب شد تا نصف شب فرا رسید ناگهان شخصی در لباس مردم حجاز، در همان نصف شب (به عنوان مهمان) بر علامه وارد شد و پس از احوالپرسی، به علامه گفت: نوشتن این کتاب را به من واگذار و تو خسته ای استراحت کن. علامه قبول کرد و کتاب را در اختیار او گذاشت و به بستر رفت و خوابید، پس از آنکه از خواب بیدار شد دید کسی در خانه نیست و آن کتاب (با اینکه قطور بود) به طور معجزه آسایی، تا آخر نوشته شده است و در پایان آن، نام مقدّس امام زمان حضرت مهدی (علیه السلام) امضا شده است، فهمید که آن شخص امام زمان (علیه السلام) بوده و علامه را در این کار کمک نموده است. (۲۹) بعضی در مورد این حکایت گفته اند: ((این کتاب، بسیار ضخیم بود که رونویسی از آن، یک سال یا بیشتر طول می کشید، علامه در آن یک شب، چند صفحه از آن را نوشت و خسته شد، ناگهان مردی به قیافه مردم حجاز بر او وارد شد و سلام کرد و نشست و به علامه گفت: تو خط کشی کن و نوشتن را به من واگذار، علامه قبول کرد و به خط کشی مشغول شد و او می نوشت، اما بقدری سریع می نوشت که علامه در خط کشی صفحات به او نمی رسید، هنگامی که صدای خروس در سحر آن شب بلند شد، علامه دید همه کتاب تا آخر نوشته شده است)). (۳۰) ۷ - فخر المحقّقین فرزند برومند علامه و نصایح علامه به او علامه حلی پسری داشت به نام محمّد، معروف به ((فخرالمحقّقین)) و فخرالدّین که به راستی خلف صالح و نمونه ای شایسته از پدر بود، در دوران نوجوانی به مرحله اجتهاد رسید و کتابهای بسیاری تالیف نمود و از مفاخر مراجع تقلید عصر خود گردید، او از شاگردان برجسته پدرش بود و بعضی از کتابهای پدرش را شرح کرد، مانند شرح تهذیب الاصول و شرح مبادی الاصول و ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد و... . وی در شب بیستم جمادی الاولی سال ۶۸۲ هجری قمری متولّد شد و در شب جمعه ۲۵ جمادی الثّانیه سال ۷۷۱ در سن ۸۹ سالگی از دنیا رفت. (۳۱) صاحب ((نخبه المقال)) در شعر خود می گوید: فخر المحقّقین نجل الفاضل ذاع للارتحال بعد نازل یعنی: ((فخرالمحقّقین، فرزند فاضل (علامه حلی) است، بعد از عمری پر بار و پرمهر، رحلتش آشکار شد)). واژه ((ذاع)) به حساب ابجد ۷۷۱ می باشد؛ و واژه ((نازل)) ۸۹ می باشد، یعنی او در ۸۹ سالگی به سال ۷۷۱ هجری قمری، رحلت کرد. علامه حلی توجّه عمیق به این فرزند داشت و فوق العاده به او احترام می کرد، بعضی از کتابهایش مانند قواعد، تذکرة الفقهاء و ألفین را به خاطر پاسخگویی به التماس فرزندش فخرالمحقّقین، تالیف کرده است تا آنجا که علامه در مقدمه کتاب تذکرة الفقهاء می گوید: ((این کتاب، خلاصه ای از گفتار فقها در احکام است که آن را تالیف نمودم: إجابة لا لتماس أحبّ الخلق إلّی و أعزُّهم علی و لمدی محمّد آیدهُ الله تعالی بالسّعادات و...)) ((برای اینکه پاسخ داده باشم درخواست محبوبترین و عزیزترین فرد نزد خودم را؛ یعنی پسر من محمّد، خداوند مقام ارجمندی در پرتو سعادت‌ها به او عنایت کند و او را توفیق به دستیابی بر همه نیکیها دهد و به توفیقات، تاءید نماید و طریقه صحیح تحقیق را به او عنایت فرماید و همه نیکیها را روزی او گرداند و هرگونه بدی را از او دور کند و عمر طولانی توأم با سعادت و زندگی گوارا همراه با خوشبختی به او بدهد و او را از گزند حوادث، حفظ فرماید و مرا در جمیع امور، فدای او نماید)). (۳۲) علامه حلی بقدری فرزندش را شایسته می بیند که به او سفارش می کند تالیفات ناتمامش را تکمیل و تهذیب کند. (۳۳) ۸ - وصیّت علامه یا یک برنامه عالی اخلاقی علامه حلی در ایّام آخر عمر، وصیّت جامع و جالبی به فرزندش فخرالمحقّقین نمود که حقّاً یک دستورالعمل بسیار عمیق و جامعی است، ما همه آن را در اینجا می آوریم تا از این رهگذر نیز، درسهای بسیار مهم و بزرگ را از محضر این علامه سترگ بیاموزیم. بدان پسر من! خداوند تو را در راه اطاعتش،

یاری کند و بر انجام کارهای نیک توفیق داده و همواره با نیکوکاری پیوند دهد و تو را به آنچه آن را دوست دارد و می پسندد راهنمایی نماید و تو را به آرزویت در مسیر سعادت برساند و در دو جهان خوشبخت سازد و به هرچه موجب روشنی چشم می گردد، زنده بدارد و بر عمر سعادت‌مندانه و زندگی گوارای تو بیفزاید و اعمال تو را با کارهای نیک به پایان رساند و وسایل سعادت‌ها را برایت فراهم نماید و باران برکات سرشارش را بر تو بباراند و از هرگونه گزند، تو را نگهدارد و هرگونه زشتیها را از تو دور سازد. من در این کتاب (قواعد الاحکام) عصاره فتوهای علما را برای تو خلاصه کرده‌ام و قواعد احکام اسلام را با واژه‌های کوتاه و عبارات روشن، تبیین نموده‌ام و در این کتاب، جاذبه رشد و هدایت و طریق استوار سعادت را روشن نموده‌ام بعد از آنکه پنجاه سال از عمرم گذشته و در دهه شصت سالگی قرار گرفته‌ام و سرور جهانیان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سالهای بین پنجاه و شصت را به عنوان آغاز نشانه‌های مرگ، یاد کرده است حال اگر خداوند حکم کرد و پایان عمر مرا در این ایام تقدیر نمود و امضا کرد، وصیت من (که خداوند سفارش به آن کرده) به تو این امور است: ۱- همواره تقوا و پرهیزکاری را پیشه خود ساز؛ زیرا ((تقوا)) سنت استوار و وظیفه لازم و سپر نگهدارنده و حامی جاوید است و سودمندترین چیزی است که انسان را برای آن روزی که چشمها در آن خیره می گردد و او بی یار و یاور می شود، آماده می سازد. ۲- حتما از اوامر خداوند، اطاعت کن و آنچه را که مایه رضایت خداست انجام بده و از آنچه آن را نمی پسندد، نپسند و از آنچه نهی کرده شدیداً دوری کن و عمر خود را در تحصیل کمالات نفسانی و کسب فضایل علمی و بالا رفتن از سرازیری نقصان، بر قله کمال و پرواز از مهبط جاهلان به سوی اوج عرفان، صرف کن. ۳- در رابطه با مردم، به آنان نیکی کن و با برادران دینی، مساعدت داشته باش، در برابر بداخلاق، خوش اخلاق باش و نیکوکار را تشویق کن، از همنشینی با بدان پرهیز و از معاشرت با جاهلان دوری کن که معاشرت با آنان موجب اخلاق بد و بروز صفات زشت خواهد شد، بلکه همواره با علما و دانشمندان بوده و با آنان همنشین باش که این کار، ایجاد آمادگی و زمینه خوبی برای کسب کمالات خواهد شد و نیروی استوار معنوی برای استنباط و پرده برداری از مجهولات، در تو پدید می آورد. ۴- سعی کن که هر روز تو، بهتر از روز قبل باشد. ۵- خصلتهای: صبر، توکل و رضا به رضای الهی را در خود بهروران و هر روز و شب خود را محاسبه کن. ۶- بسیار استغفار کن و از درگاه خدا آمرزش گناهان را بخواه. ۷- پرهیز از دعای مظلوم، بخصوص دعای یتیمان و یران؛ چرا که خداوند در مورد کیفر آنان که موجب آزار دلشکسته ها می شوند، مسامحه نمی کند. ۸- بر تو باد به خواندن نماز شب که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد آن سفارش بسیار و اکید کرده و فرمود: ((مَنْ خَتَمَ لَهُ بِقِيَامِ اللَّيْلِ ثُمَّ مَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ)). ((کسی که پایان عمرش بعد از نماز شب باشد، سزاوار بهشت است)). (۳۴) ۹- و بر تو باد به صله رحم و رعایت پیوند خویشاوندی که موجب افزایش عمر است. ۱۰- و بر تو باد به اخلاق نیک که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((انْكُمْ لَنْ تَسْعَوْا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَيُؤْهِمُ بِأَخْلَاقِكُمْ)). (۳۵) ((شما با اموال خود نمی توانید به مردم وسعت بخشید (و موجب شادی آنان گردید) پس با اخلاق نیک خود، این کار را انجام دهید)). ۱۱- و بر تو باد به رابطه خوب با سادات و منسوبین به محمد و آل او (علیهم السلام) که خداوند با تاءکید، سفارش آنان را کرده و دوستی آنان را پاداش رسالت و ارشاد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داده و فرموده است: ((... قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ...)). (۳۶) ((بگو ای پیامبر، برای رسالت خود، پاداشی نمی خواهم، جز دوستی با نزدیکان را)). و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((من در روز قیامت، چهار دسته را شفاعت می کنم، هرچند با گناهان اهل دنیا بیایند: ۱- شخصی که ذریه مرا یاری کند. ۲- شخصی که از ثروت خود به ذریه من هنگام سختی، بذل کند. ۳- شخصی که با زبان و قلب، آنان را دوست بدارد. ۴- و کسی که برای تحصیل نیازهای ذریه من کوشش نماید، در آن هنگام که آنان طرد یا آواره شوند)). (۳۷) و امام صادق (علیه السلام) فرمود: ((هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند: ای انسانها ساکت شوید که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواهد با شما سخن بگوید. همه انسانها سکوت می کنند، پیامبر می ایستد و می

فرماید: ای همه مخلوقات! هرکس بر گردن من حقی دارد، یامنتی بر من گذاشته و یا به من نیکی کرده، برخیزد تا امروز پاداش او را بدهم)). آنان در پاسخ می گویند: ((پدران و مادران ما به فدایت! ما چه حقی و چه منتی بر تو داریم؟ و چه کار نیکی برای تو انجام داده ایم؟ بلکه به عکس، حق و منت و نیکی از آن خدا و رسولش بر همه خلائق است)). رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنان می فرماید: ((بَلَى مَنْ أَوَىٰ آءِخِدًا مِنْ أَهْلِيَّتِي، أَوْ بَرَّهْمُ، أَوْ كَسَاهُمْ مِنْ عُرَى، أَوْ أَشْبَعَ جَائِعُهُمْ فَلْيَقُمْ حَتَّىٰ أَكْفِيَهُ)). ((آری، کسی که به فردی از اهل بیت من پناه داده یا نیکی نموده و یا او را پوشانده و یا غذا داده، اکنون برخیز تا پاداش او را بدهم)). انسانهایی که اینگونه کارها را کرده اند، برمی خیزند، از سوی خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ندا می رسد که ای حبیب من! پاداش آنان را به تو واگذاردم، آنان را در هر جای بهشت می خواهی، ساکن کن. امام صادق (علیه السلام) در ادامه سخنش فرمود: ((پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را در جایگاه ((وسیله)) ساکن کند، همانجا که حجابی بین ساکنان آن با محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهلبیتش نیست)). (۳۸) ۱۲ - پسر من! بر تو باد به این صفت که از فقها و علما، احترام کنی و مقام آنان را ارج نهی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((هرکس فقیه مسلمانی را احترام کند، خداوند در روز قیامت، در حالی که از او راضی است با او ملاقات می نماید و هرکس فقیه مسلمانی را اهانت کند، خداوند در حالی که نسبت به او خشمگین است، با او ملاقات می نماید)). ۱۳ - پسر من! بر تو باد که در تحصیل علم و تفقه در دین، کوشش بسیار کنی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به فرزندش فرمود: ((در دین تفقه کن (و آن را بشناس)؛ زیرا ((فقها)) وارثان پیامبران هستند و برای جوینده علم، آنچه در آسمانها و زمین هست، حتی پرنده آسمان و ماهی دریا، طلب آموزش می کنند و فرشتگان، بال و پر خود را برای جوینده علم پهن می کنند تا به این وسیله خشنودی خدا را به دست آورند)). (۳۹) ۱۴ - پسر من! از کتمان و پوشاندن علم و دانش، بپرهیز و آن را از طالبان و شایستگان، دریغ مدار و در نشر آن مضایقه مکن که خداوند می فرماید: ((إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا آتَرْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ)). (۴۰) ((کسانی که دلایل روشن و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان ساختیم، کتمان می کنند، خدا آنان را لعنت می کند و همه لعن کنندگان نیز آنان را لعن می نمایند)). و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمَ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ تَعَالَىٰ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ)). (۴۱) ((هنگامی که بدعتها آشکار شود، بر عالم لازم است که علم خود را آشکار سازد، ولی اگر کتمان کند لعنت خدا و فرشتگان و همه انسانها بر او باد)). نیز فرمود: ((حکمت را به غیر اهلش ندهید که به حکمت، ظلم شود و از اهلش دریغ ندارید که به آنان ظلم نمایید)). (۴۲) ۱۵ - پسر من! بر تو باد به تلاوت آیات قرآن و اندیشیدن در معانی قرآن و بجا آوردن اوامر قرآن و اجتناب از آنچه قرآن از آن نهی کرده است و از اخبار و آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیروی کن و درباره مطالب بلند آنها کاوش و بررسی داشته باش و آخرین دقت لازم را در فهم معانی آنها انجام بده و من برای تو کتابهای متعددی تحریر کردم و در اختیار تو قرار دادم، همه این مطالب که گفته شد، مربوط به تو است. در یاد من باش و اما آنچه سودش با من رابطه دارد و به من می رسد:

- ۱ - با من عهد کن که در بعضی از اوقات، مرا یاد کنی و به من ترحم نمایی و پاداش قسمتی از اعمال نیک خود را برای من هدیه کنی.
- ۲ - مرا از خاطرت فراموش مکن تا افراد باوفا، تو را به پیمان شکنی و بی وفایی نسبت دهند و بیش از اندازه در یاد من مباش تا صاحبان عزم و اراده قوی، تو را به عجز و ناتوانی، نسبت دهند، بلکه در نشستهای تنهایی و بعد از نمازهایت، مرا یاد کن.
- ۳ - دیون مرا بپرداز و تعهدات لازم مرا انجام بده. ۴ - به اندازه امکان، کنار قبرم بیا و مقداری از قرآن را کنار قبرم بخوان. ۵ - هر کتابی را که تاءلیف کرده ام ولی قبل از اتمام، حکم الهی (مرگ) به سراغم آمد، آنها را تکمیل کرده و از نواقص و خطاها، تهذیب کن، این است وصیت من به تو، خداوند بعد از من، یار و یاور تو است و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد. (۴۳)
- (پایان وصیت) کتاب حاضر این کتاب به نام ((المُستجَادُ من کتاب الارشاد)) موسوم شده و خلاصه و برگزیده ای از کتاب وزین

((الارشاد)) تالیف استاد اعظم شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ - ق.) است که نگاهی گذرا بر زندگی دوازده امام (علیهم السلام) از امام علی (علیه السلام) تا حضرت مهدی (عج) می باشد، که در نوع خود، بسیار عمیق، پر مطلب و جالب است. علامه خیر حاج آقا بزرگ تهرانی - رضوان الله علیه - در کتاب نفیس ((الدَّریعه))، درباره این کتاب، چنین می نویسد: ((المستجد من کتاب الارشاد، خلاصه ای از کتاب ارشاد شیخ مفید (؛) است، من آن را در نجف اشرف در نزد سید محمد، سبط حاج سید حسین کوه کمری دیدم، این کتاب به خط ((ابوالخیر محمد بن عیسی بن رفیع امامی)) می باشد که وی آن را در تاریخ یازدهم صفر سال ۹۸۲ هجری قمری، به پایان رسانده و از حواشی و توضیحات کاتب، استفاده می شود که او از علمای برجسته بوده است)). و در این نسخه از قول کاتب نامبرده نوشته شده است که: ((این کتاب از تصنیفات آیت الله علامه حلی می باشد)). و در آخر کتاب، تاریخ پایان تالیف این کتاب ذکر شده است که ساعت آخر روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سال ۶۸۲ هجری قمری بوده است. (۴۴) نگارنده گوید: این کتاب چند سال قبل، همراه پنج کتاب دیگر که در یک جلد به قطع جیبی چاپ شده به نام ((مجموعه نفیسه حاویه لرسائل شریفه)) به دستم رسید. این مجموعه، بنا به دستور فقید سعید، حضرت آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی - قدس سره - توسط انتشارات بصیرتی در قم، چاپ و منتشر شده است، معظم له در مقدمه این مجموعه، در شأن آن می گوید: ((این رساله ها و کتابهای شریف، از کتب مهم و مورد وثوق است که قلمهای بزرگان اسلام و استوانه های فقه، حدیث، تاریخ و رجال، آنها را به زیور تحریر درآورده است و از درگاه خدای بزرگ، شکر و سپاس می کنم که توفیق دستیابی به این مجموعه را یافته ام)). سپس برای ناشر دعا می کند که اقدام به چاپ و نشر آن نموده است. پس از آن معظم له در تاریخ ماه رمضان ۱۳۹۶ هجری قمری پایان مقدمه و مطلب فوق را به امضا و مهر شریف خود مزین فرموده است. متن عربی کتاب حاضر (پنجمین کتاب مجموعه مذکور) دارای ۲۶۷ صفحه به قطع جیبی است که به خط عبدالرحیم بن ابی الفضل افشاری زنجانی در نیمه شعبان ۱۳۹۳ هجری قمری / ۱۳۵۲ شمسی پایان یافته است. کتاب ارشاد مفید علامه بزرگ و استاد اعظم محمد بن محمد بن نعمان حارثی بغدادی معروف به ((شیخ مفی - د)) از مراجع بزرگ و رئیس جهان تشیع در عصر خود بود که در یازدهم ذیقعد سال ۳۳۸ یا ۳۳۶ هجری قمری در روستای ((سویقه ابن بصری)) از توابع ((عکبر)) که در ده فرسخی شمال بغداد، قرار گرفته، متولد شد و به سال ۴۱۳ هجری قمری در بغداد در گذشت و قبر شریفش در حرم کاظمین (علیهما السلام) می باشد. او تالیفات بسیار دارد، یکی از تالیفات او کتاب شریف ((الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد)) معروف به ((ارشاد مفید)) است، این کتاب مکرر چاپ شده است و یکبار در اوایل قرن دوازده هجری، توسط مولا محمد مسیح کاشانی، معروف به ((مولا مسیحا)) (شاگرد و داماد محقق حسین خوانساری) ترجمه شده و به نام ((تحفه السلیمائیة)) به اسم شاه سلیمان صفوی، به سال ۱۳۰۳ در ایران به چاپ رسیده است. (۴۵) و اخیراً این کتاب ترجمه شده و در دسترس است. ذکر مطلب فوق پیرامون کتاب ((ارشاد مفید)) برای آن بود که دانسته شود کتاب حاضر، تلخیص و انتخاب با مقداری تغییرات، از همان کتاب ارشاد مفید است که توسط علامه حلی - قدس سره - انجام گرفته و در حقیقت، این کتاب منسوب به دو نفر از علمای معتبر و برجسته شیعه است و نظر به اینکه علامه حلی آن را تهذیب و تکمیل کرده، به نام وی طبع و منتشر شده است. خدا را شکر که توفیق ترجمه آن به فارسی، نصیب شد و به این افتخار نایل شدم که زبان و قلم همواره پیرامون زندگی محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - به کار افتد و خوشه چین خرمن فضایل آنان باشم. یادآور می شوم که گاهی عبارات کتاب، نیاز به توضیح داشت که در پاورقی و گاهی در متن میان پرانتز، به آن پرداخته شد. و نیز یادآوری می شود چنانکه مؤلف معظم (علامه حلی) کراراً خاطر نشان کرده اند، بنای این کتاب بر اختصار است، از این رو در مورد شهادت امامان (علیهم السلام) غالباً به ذکر تاریخ رحلت آنان اکتفا شده، به اینکه همه آنان جز حضرت مهدی - سَلَامُ الله علیه - یا با شمشر و یا با زهر، به شهادت رسیدند و این از درسهای بزرگ زندگی آنان است که در راستای دین همواره به مبارزه با طاغوتیان برخاستند و هیچ گاه تسلیم ظلم و ستم نشدند تا اینکه در این راه به شهادت رسیدند. به

هر حال ، باید گفت : این کتاب فهرستی گذرا بر زندگی دوازده امام (علیهم السلام) است . مطلب دیگر اینکه : چون مؤلف کتاب ، از مراجع و رجال بزرگ جهان تشیع است و همانند فروغی تابان در پیشانی فرهنگ اسلام ، می درخشد ، شرح مختصری از زندگی او را در مقدمه آوردیم تا از زندگی فرهنگ ساز او نیز بهره مند گردیم . قم - محمد محمدی اشتهاردی جمادی الاولی ۱۴۰۹ - دیماه ۱۳۶۷

مقدمه مؤلف

حمد و سپاس سزای خداوند عظیم الشان است ؛ خدایی که توانا و صاحب انواع مواهب و نعمتها و بزرگواریهاست ؛ خدایی که ما را به وسیله سرور پیامبران و سرلوحه پاکمردان و سرسلسله برگزیدگان حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) او که گرامیترین همه جهانیان و برگزیده پروردگار هستی است هدایت فرمود . حمد و سپاس خداوندی را که ما را (از راههای گمراهی و سقوط) حفظ نمود ، به وسیله برترین اولیا و شریفترین اوصیا ، پیشوای پرهیزگاران حضرت علی مرتضی امیر مؤمنان و برترین راست قامتان درگاه حق ، صلوات ابدی و همیشگی خدا بر این دو و بر آل این دو ، امامان دین و راهنمایان مسلمانان و بر اصحاب آنان ، آنان که شریف و گرامی هستند و بر تابعین آنان که پیرو نیک و در مسیر حق ، تا روز قیامت هستند .

نام و محتوای این کتاب

اما بعد ، این کتاب ، حاوی نامه‌های امامان معصوم (علیهم السلام) و تاریخ عمر شریف آنان و ذکر قبر و مزارشان و ذکر نام فرزندان آنان و یادآوری پاره ای از سرگذشت آنان است که آگاهی به آن پرفایده و آموزنده است تا آنان که خواهان رشد و تعالی هستند ، مقام ارجمند پیامبر و آلش (علیهم السلام) را بشناسند و در پرتو این شناخت ، فرق بین ادعای خشک (و اعتقاد (باور حقیقی) آشکار گردد . نام این کتاب ، عبارت است از : ((المستجد من کتاب الارشاد)) (تلخیص و انتخاب نیکی از کتاب ارشاد) ، خداوند ، توفیق دهنده و سامان بخش است و جزا دهنده روز رستاخیز می باشد .

گذری بر زندگی امام اول حضرت علی (ع)

ویژگیهای زندگی علی (ع)

ویژگیهای زندگی علی (ع)

۱ - علی (علیه السلام) نخستین امام مؤمنین و رهبر مسلمانان و اولین خلیفه بعد از رسول خدا ، پیامبر راستین و امین اسلام محمد بن عبدالله خاتم پیامبران - صلوات خدا بر او و دودمان پاکش باد - است (۴۶) او که برادر و پسر عمو و وزیر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و داماد آن حضرت ؛ یعنی شوهر دخترش حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - سرور بانوان دو جهان است ، امیر مؤمنان علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف ، سرور اوصیا - بهترین صلوات و سلام بر او باد - ۲ - کنیه علی (علیه السلام) ابوالحسن است ، او در روز جمعه سیزدهم رجب سال سی ام ((عام الفیل)) (ده سال قبل از بعثت) در مکه در بیت الحرام داخل کعبه خانه خدا ، دیده به این جهان گشود که هیچ کس قبل از او و بعد از او ، در این خانه خدا تولد نیافت و نمی یابد و این نشانگر موهبت و احترام و توجه خاص خداوند به وجود علی (علیه السلام) است و بیانگر مقام بسیار ارجمند اوست . ۳ - مادر آن بزرگوار ، فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف (س) است که برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) (نیز) همچون یک مادر بود و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در دامن او رشد کرد و آن حضرت همیشه سپاسگزار نیکیهای او بود . فاطمه

بنت اسد، در صف نخستین ایمان آورندگان به اسلام، ایمان آورد و همراه جمعی از مهاجرین با آن حضرت به سوی مدینه هجرت کرد و وقتی که از دنیا رفت (۴۷)، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را با پیراهن مخصوص خود کفن نمود تا به وسیله آن از آزار حشرات زمین حفظ گردد و در قبر او (قبل از دفنش) خوابید تا بدین وسیله فشار قبر به او نرسد و اقرار به امامت پسرش امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را به او تلقین کرد، تا پس از دفن، وقتی از او در مورد آن سؤال شد بتواند پاسخ دهد و این همه توجهات مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مادر علی (علیه السلام) به خاطر آن مقام ارجمندی بود که او در نزد پروردگار و نزد آن حضرت داشت. این سرگذشت بین تاریخ نویسان مشهور است. ۴ - امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و برادرانش (طالب، عقیل و جعفر) نخستین کسانی هستند که از دو سو (هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر) از نسل هاشم بن عبد مناف هستند، به این خاطر و به خاطر نشو و پرورش آن حضرت در دامن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و تحصیل کمالات معنوی از او، به دوشرافت نایل گردید (شرافت نسب و شرافت پرورش و آموزش از دامن فرهنگ ساز رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)). ۵ - علی (علیه السلام) نخستین فردی بود که قبول اسلام کرد و به خدا و رسولش ایمان آورد و هیچ کس از اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و از اصحاب، در این جهت به او نرسید و او نخستین مردی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را دعوت به اسلام کرد و او آن را پذیرفت و همواره از دین اسلام حمایت می کرد و با مشرکان مبارزه می نمود و از حریم ایمان دفاع می کرد و گمراهان و سرکشان را سرکوب می نمود و دستورات دین و قرآن را منتشر می ساخت و به عدالت، حکم می کرد و به کارهای نیک دستور می داد. ۶ - علی (علیه السلام) بعد از بعثت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تا رحلت آن حضرت یعنی در طول ۲۳ سال، همواره همراه، همراز و همکار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، در سیزده سال قبل از هجرت (در بحران مبارزه شدید با مشرکان) شریک تنگاتنگ غمهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، بیشترین دشواریها و رنجهای این دوره را تحمل نمود و ده سال بعد از هجرت به سوی مدینه، یگانه مدافع اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از شر مشرکان بود و برای حفظ جان (و هدف) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با کافران جنگید و در این راستا جانش را در طبق اخلاص نهاد و فدای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سپر بلا برای اسلام نمود و این شیوه ادامه داشت تا آن هنگام که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رحلت کرد و خداوند او را به سوی بهشت خود برد و در ارجمندترین جایگاه بهشتی، جایش داد، هنگام رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی (علیه السلام) ۳۳ سال داشت. امت اسلام درباره امامت علی (علیه السلام) در همان روز رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اختلاف نمودند، شیعیان او یعنی همه بنی هاشم و (افراد برجسته ای مانند: سلمان، عمار، ابوذر، مقداد، خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین)، ابویوب انصاری، جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری و امثال آنان از بزرگان مهاجر و انصار، معتقد بودند که علی (علیه السلام) خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از آن حضرت است و امام برحق می باشد؛ زیرا او در فضایل و راء و کمالات بر همگان سبقت و برتری دارد، هم در ایمان و هم در علم و آگاهی به احکام و هم در جهاد و مبارزه با دشمنان، بر همه پیشی گرفته است و در زهد و پارسایی و خیر و صلاح، بین او و دیگران، فاصله بسیار بود و اصلاً دیگران را نمی شد با او مقایسه کرد و در قرب منزلت و خویشاوندی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ کس چون او نبود.

آیه ولایت

صرف نظر از این امور، خداوند در قرآن، به ولایت و امامت او تصریح کرده، آنجا که می خوانیم: (إِنَّمَا وَدَّعْتُكُمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ). (۴۸) ((سرپرست و رهبر شما تنها خداست و پیامبر او و آنان که ایمان آوردند و نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می پردازند)). و (بر مطلعین) آشکار است که غیر از علی (علیه السلام)

السلام) کسی نبود که در رکوع، صدقه بدهد (۴۹) و به اتفاق ارباب لغت، واژه ((ولی)) به معنای ((برتر و سزاوارتر)) است و وقتی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به حکم قرآن برترین و سزاوارترین بوده و بر خود مردم اولی و سزاوارتر باشد - زیرا به تصریح قرآن (در آیه فوق) این موهبت به او داده شده - در این صورت بدون هرگونه ابهام واجب است که همه مردم از او اطاعت کنند، چنانکه اطاعت آنان از خدا و رسول خدا واجب می باشد.

آیه انذار

دلیل دیگر حدیث ((یَوْمَ الدَّارِ)) است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرزندان و نوادگان عبدالمطلب را (در آغاز بعثت) برای دعوت به اسلام در خانه اش جمع کرد (۵۰) آنان در آن روز چهل مرد - یکی کمتر یا یکی زیاده - بودند (چنانکه محدثین ذکر کرده اند) و سپس به آنان فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! خداوند مرا به پیامبری بر همه مردم جهان برانگیخت و بخصوص مرا پیامبر شما نمود، و فرمود: ((وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)) (۵۱)؛ ((و خویشتانندان نزدیک را انذار کن)). و من شما را به دو کلمه ای که گفتن آن در زبان آسان است، ولی در میزان گران و سنگین می باشد و شما در پرتو این دو کلمه، سرور عرب و عجم خواهید شد و همه امتها به خاطر این دو کلمه مطیع شما خواهند گردید و شما در پرتو آن وارد بهشت می شوید و از آتش دوزخ، نجات می یابید، دعوت می کنم و آن دو کلمه عبارت است از: الف: گواهی به یکتایی و بی همتایی خدا. ب: گواهی به اینکه من رسول خدا هستم. هر آن کس پاسخ مثبت به این دعوت بدهد و در پیشبرد این دعوت مرا یاری کند، او برادر، وصی و وزیر و وارث من، بعد از من است. در میان آن جمعیت (چهل نفر) هیچ کس به این دعوت، پاسخ نداد تنها امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از میان آن جمعیت، در پیش روی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برخاست، با اینکه کوچکترین آنان از نظر سال (۵۲) بود و ساق پایش از ساق پای همه آنان نازکتر و ناتوانترین آنان به چشم می خورد (۵۳)، گفت: ((ای رسول خدا! من تو را در این راستا یاری می کنم)). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: ((اجْلِسْ فَأَنْتَ أَخِي وَوَصِيِّي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي)). ((بنشین که تو برادر من و وصی من و وزیر و وارث و جانشین من بعد از من هستی)). و این، گفتار صریح و روشنی است در مورد جانشینی علی (علیه السلام).

حدیث غدیر

دلیل دیگر، گفتار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در ماجرای ((غدیر خم)) است که همه امت اسلامی برای شنیدن سخن آن حضرت در سرزمین غدیر، اجتماع کردند. (۵۴) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در ضمن گفتارش به آنان فرمود: ((أَلَسْتُ أَوَّلِي بِكُمْ مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ؟ آیا من به شما از خودتان به خودتان برتر و سزاوارتر نیستم؟)) همه در پاسخ گفتند: ((آری، خدا را گواه می گیریم)). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دنبال این سخن، بدون فاصله فرمود: ((مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ؛ (هر کس که من مولا و رهبر او هستم، پس علی (علیه السلام) مولا و رهبر اوست)). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با این سخن، اطاعت از علی (علیه السلام) و ولایتش (یعنی رهبری و فرمانروایی) را بر امت واجب کرد چنانکه اطاعت و فرمانروایی خودش بر آنان واجب، بود و در این مورد از آنان اقرار گرفت و آنان انکار نکردند. و این جریان نیز دلیل روشنی بر امامت و جانشینی علی (علیه السلام) است و هیچ گونه ابهامی در آن نیست.

حدیث منزلت

دلیل دیگر ((حدیث منزلت)) است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگامی که با سپاه اسلام روانه سرزمین تبوک (در سال

نهم هجرت) بود به علی (علیه السلام) رو کرد و فرمود: ((أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزَلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي)). ((نسبت مقام تو به من، همانند نسبت مقام هارون به موسی (علیه السلام) است، با این فرق که بعد از من، پیامبری نخواهد بود)). با این بیان، مقام وزارت و اختصاص در دوستی و برتری بر همگان و جانشینی آن حضرت در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و بعد از حیاتش را فرض و ثابت کرد، چنانکه قرآن به همه این ویژگیها در مورد هارون نسبت به موسی (علیه السلام) گواهی می دهد، خداوند در این باره می فرماید موسی گفت: ((وَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي - هَارُونَ أَخِي - اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي - كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا - إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا)). (۵۵) ((خدایا! وزیری از خاندانم برای من قرار ده، برادرم هارون را، به وسیله او پشتم را محکم کن، او را در کار من شریک گردان تا تو را بسیار تسبیح گوئیم و تو را بسیار یاد کنیم، چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای)). خداوند در پاسخ به درخواست موسی (علیه السلام) فرمود: ((... قَدْ أُوتِيَْتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى)) (۵۶)؛ ((آنچه را خواسته ای به تو داده شد ای موسی)). مطابق این آیات، شرکت هارون (علیه السلام) با موسی (علیه السلام) در نبوت و وزارت برای اجرای رسالت و پشتیبانی محکم هارون از موسی (علیه السلام) ثابت شد. و موسی در مورد خلافت و جانشینی هارون، به خدا عرض کرد: ((... اخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ)). (۵۷) ((جانشین من در میان قوم من باش (و آنان را) اصلاح کن و از روش مفسدان پیروی منما)). به این ترتیب، خلافت هارون از جانب موسی (علیه السلام) مطابق آیات روشن قرآن، ثابت شد. با توجه به این جریان، وقتی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) برای امیر مؤمنان علی (علیه السلام) همه ویژگیهای هارون، نسبت به موسی (علیه السلام) را قرار داد و علی (علیه السلام) را همچون هارون (جز در مقام نبوت) دانست، معنایش در حقیقت این است که بر علی (علیه السلام) عهده داری وزارت و پشتیبانی استوار از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) واجب می گردد و برتری علی (علیه السلام) بر دیگران روشن می شود و پیوند ناگسستنی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با علی (علیه السلام) آشکار می گردد، سپس خلافت و جانشینی علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ثبوت می رسد؛ زیرا به استثنای خصوص نبوت نه غیر آن همه مقامات هارون نسبت به موسی (علیه السلام) برای علی (علیه السلام) نسبت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که از جمله آن جانشینی هارون نسبت به موسی باشد، ثابت می گردد، خلافت در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) طبق صریح گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ثابت می شود و خلافت بعد از رحلت آن حضرت نیز از استثناء خصوص نبوت، استفاده می شود (زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سلم) فرمود: ((بعد از من پیامبری نخواهد آمد)). مفهومش این است که علی (علیه السلام) غیر از مقام نبوت، تمام مقامات دیگر، از جمله جانشینی - حتی بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - را دارد (این بود چند نمونه از دلایل روشن که بیانگر حقایق امامت و خلافت علی (علیه السلام) بود) و امثال این دلایل بسیار است که برای رعایت اختصار، از آنها خودداری شد.

نگاهی به فراز و نشیبهای زندگی علی (ع) بعد از پیامبر (ص)

نگاهی به فراز و نشیبهای زندگی علی (ع) بعد از پیامبر (ص)

امامت علی (علیه السلام) بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سی سال طول کشید، در این سی سال، ۲۴ سال و چند ماه بر اساس تقیّه و مدارا با آنان که برسر کار بودند، بسر برد، و از دخالت در احکام و بیان حقایق، ممنوع بود و پنج سال و چند ماه که (زمام امور مسلمین را به دست گرفت) اشتغال به جهاد با منافقین از بیعت شکنان (مانند طلحه و زبیر) و منحرفین از حق (مثل معاویه و پیروانش) و خارج شدگان از دین (مانند خوارج) داشت و گرفتار آشوب گمراهان بود، چنانکه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) سیزده سال در دوران نبوتش (در مکه) همواره در ترس و زندان و فرار و دوری از اجتماع بود و نمی توانست با کافران

، پیکار کند و قدرت آن را نداشت که مسلمین را از آزار و شکنجه آنان محافظت نماید، سرانجام (از مکه به سوی مدینه) هجرت کرده و ده سال در مدینه به جهاد با مشرکان پرداخت و گرفتار کارشکنیهای منافقین بود تا اینکه از دنیا رحلت کرد و خداوند او را در بهشت برین ساکن نمود.

جریان شهادت علی (ع)

حضرت علی (علیه السلام) قبل از سپیده دم شب جمعه ۲۱ ماه رمضان سال چهل هجرت، دار دنیا را وداع کرد، و بر اثر ضربتی که بر فرقش زدند به شهادت رسید، این ضربت را ((ابن ملجم مرادی)) - لعنت خدا بر او باد - در مسجد کوفه بر آن حضرت وارد ساخت، امام علی (علیه السلام) سحر شب نوزدهم ماه رمضان سال چهل هجرت، از خانه به سوی مسجد روانه شد، ابن ملجم از آغاز آن شب در کمین آن حضرت بود، آن حضرت (طبق معمول) به مسجد آمد و مثل همیشه خفتگان را برای نماز بیدار می کرد، ابن ملجم در میان خفتگان بیدار بود وی خود را به خواب زده و کارش را پنهان نموده بود که ناگهان برخاست و به علی (علیه السلام) حمله کرد و شمشیر زهرآگین خود را بر فرق مقدس علی (علیه السلام) وارد نمود. علی (علیه السلام) پس از این حادثه، بستری شد تا اینکه در ثلث آخر شب بیست و یکم، مظلومانه به لقای حق پیوست و شاهد شهادت نوشید [ولی طبق مدارک متعدد، آن حضرت در محراب عبادت، هنگام نماز، ضربت خورد]. (۵۸) آن بزرگوار قبلاً از چنین حادثه ای آگاه بود و به مردم خبر می داد، (چنانکه در این باره روایاتی ذکر می شود). به دستور خود آن حضرت، کار غسل و کفن نمودن آن حضرت را دو پسرش حسن و حسین (علیهما السلام) انجام دادند، سپس جنازه آن حضرت را به سوی سرزمین ((غری)) یعنی نجف کوفه بردند و در آنجا به خاک سپردند و طبق وصیت آن حضرت، قبرش را پنهان نمودند) زیرا آن حضرت می دانست که بعد از او، بنی امیه روی کار می آیند و بر اثر دشمنی و کینه توزی و خباثتی که دارند به هر گونه کار زشت (حتی نبش قبر و توهین به جنازه) دست می زنند، از این رو قبر آن حضرت در دوران زمامداری بنی امیه، همچنان مخفی بود تا اینکه امام صادق (علیه السلام) پس از روی کار آمدن بنی عباس، آن را نشان داد (۵۹) وقتی که از مدینه به سوی ((حیره)) (سه منزلی کوفه) برای دیدار منصور دوانیقی، رهسپار بود، قبر علی (علیه السلام) را زیارت کرد، به این ترتیب، شیعیان، قبر آن حضرت را شناختند و دریافتند که آنجا محل زیارت اوست (درود بی کران خداوند بر او و بر دودمان پاکش باد) او هنگام شهادت ۶۳ سال داشت.

خبرهای غیبی علی (ع) در مورد قاتلش

در اینجا به چند نمونه از گفتاری که علی (علیه السلام) در مورد شهادت خود، قبل از وقوعش خبر داده و بیانگر آن است که آن بزرگوار به حوادث آینده آگاهی داشته توجه کنید: ۱ - ((ابوالطفیل، عامر بن واثله)) می گوید: ((امیر مؤمنان علی (علیه السلام) مردم را برای بیعت به گرد خود آورد (۶۰)، عبدالرحمن بن ملجم مرادی - لعنت خدا بر او باد - بر آن حضرت وارد شد تا بیعت کند، علی (علیه السلام) دوبار یا سه بار، او را برگرداند، او باز آمد و سرانجام بیعت کرد، آن بزرگوار هنگام بیعت با ابن ملجم، فرمود: چه چیز جلوگیری می کند بدبخت ترین این امت را (از اینکه راه صحیح برود) سوگند به خداوندی که جانم در دست اوست قطعاً تو این را با این (محاسنم را با خون سرم) رنگین می کنی، هنگام گفتن این جمله، دستش را بر صورت و سرش نهاد، وقتی که ابن ملجم برگشت و از آنجا رفت، علی (علیه السلام) (خطاب به خود) فرمود: أَشَدُّ حَيَاةٍ يَكُ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا يَكُ وَلَا تَجْزَعُ مِنَ الْقَتْلِ إِذَا حَلَّ بَوَادِيكَ كَمَرْتِ رَا بَرَايَ مَرَّكْ، مُحَكَّمٌ بِنَدٍّ؛ زیرا مرگ با تو ملاقات خواهد کرد و از کشته شدن، آنگاه که بر تو وارد شد، بی تابی مکن)). (۶۱) ۲ - ((اصبغ بن نباته)) می گوید: ((ابن ملجم، همراه دیگران برای بیعت با علی (علیه السلام) به حضور آن حضرت آمد و بیعت کرد و سپس به راه افتاد که برود، علی (علیه السلام) او را طلبید و باردیگر بیعت

محکم و اطمینان بخشی از او گرفت و با تاء کید به او سفارش کرد که مکر و حيله نکند و بیعتش را نشکند ، او نیز چنین قولی داد و از آنجا رفت ، چند قدمی برنداشته بود که برای بار سوم ، علی (علیه السلام) او را طلید و باز بیعت محکمی از او گرفت و تاء کید کرد که نیرنگ نکند و بیعتش را حفظ نماید . ((ابن ملجم)) گفت : ای امیر مؤمنان ! سوگند به خدا ندیدم که اینگونه برخورد را با احدی - جز من - کرده باشی ، علی (علیه السلام) در پاسخ او این شعر را خواند : أُرِيدُ حَيَاتُهُ (۶۲) وَيُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرُكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ ((من زندگی او را می خواهم ، ولی او کشتن مرا ، عذر خود را نسبت به دوست مرادی بیاور)). (۶۳) سپس فرمود : ((ای پسر ملجم ! برو که سوگند به خدا ! نمی بینم تو را که به آنچه (در مورد بیعت خود با من) گفتی ، وفادار بمانی)). ۳ - ((معلی بن زیاد)) می گوید : ((عبدالرحمان بن ملجم ، به حضور امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمد ، از آن حضرت درخواست مرکبی کرد که بر آن سوار شود ، عرض کرد : مرکبی به من بده تا بر آن سوار گردم . علی (علیه السلام) به او نگریست و فرمود : ((تو عبدالرحمان پسر ملجم مرادی هستی ؟)) ، ابن ملجم گفت : آری . بار دیگر پرسید : ((تو عبدالرحمان هستی ؟)) ، او گفت : آری . علی (علیه السلام) به غزوان (یکی از خدمتکاران) فرمود : مرکب سرخ رنگی را در اختیار ابن ملجم بگذار . ((غزوان)) ، اسب سرخ رنگی را آورد و در اختیار ابن ملجم گذارد ، او سوار بر آن شد و افسارش را گرفت و از آنجا رفت ، علی (علیه السلام) همان شعر را که در روایت قبل ذکر شد) گفت : أُرِيدُ حَيَاتُهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرُكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ ((من زندگی او را می خواهم و او کشتن مرا عذر خود را نسبت به دوست مرادی بیاور)) تا اینکه می گوید : وقتی که آن ضربت را بر فرق علی (علیه السلام) وارد ساخت ، او را که از مسجد گریخته بود ، دستگیر کردند و به حضور علی (علیه السلام) آوردند ، علی (علیه السلام) فرمود : ((سوگند به خدا ! من آن نیکیهایی که به تو می کردم ، می دانستم که تو قاتل من هستی ، ولی خواستم در پیشگاه خدا ، حجت را بر تو تمام کنم)). ۴ - ((حسن بصری)) می گوید : امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در آن شبی که صبح آن ضربت خورد ، همه شب را بیدار بود و آن شب برخلاف عادت که داشت برای ادای نماز شب به مسجد نرفت ، دخترش اُمّ کلثوم پرسید : چه باعث شده که امشب به خواب نمی روی ؟ علی (علیه السلام) فرمود : اگر امشب را به صبح آورم ، کشته خواهم شد . تا اینکه ((ابن نباح)) (اذان گوی آن حضرت) به مسجد آمد و اذان نماز صبح را گفت ، علی (علیه السلام) از خانه اُمّ کلثوم به سوی مسجد روانه شد ، چند قدمی برنداشته بود که باز گشت ، اُمّ کلثوم به آن حضرت عرض کرد : دستور بده تا جُعه (۶۴) در مسجد با مردم نماز بخواند ، فرمود : آری دستور دهید تا جعه بر مردم نماز بخواند ، سپس فرمود : راه گریزی از مرگ نیست و به سوی مسجد حرکت کرد . ابن ملجم آن شب را تا صبح بیدار مانده بود و در انتظار و کمین علی (علیه السلام) بسر می برد ، وقتی که نسیم سحر وزید ، ابن ملجم خوابش برد ، علی (علیه السلام) وارد مسجد شد و با پای خود او را حرکت داد و فرمود : ((نماز !)). ابن ملجم برخاست (و آن حضرت را غافلگیر کرد) و ضربت بر او وارد نمود . ۵ - در حدیث دیگر آمده : امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آن شب را تا صبح بیدار بود و مکرر از خانه بیرون می آمد و به آسمان می نگریست و می گفت : ((وَاللَّهِ مَا كَذِبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ وَأَنْتَ يَا إِلَهَ الْاَلَمِةِ الَّتِي وَعَدْتُ بِهَا)). ((سوگند به خدا ! دروغ نگفته ام و به من دروغ نگفته اند ، این همان شبی است که وعده (کشته شدن در) آن ، به من داده شده است)). سپس به بستر خود باز می گشت ، وقتی که سپیده سحر طلوع کرد ، کمر بندش را محکم بست و از اطاق بیرون آمد تا به سوی مسجد حرکت کند ، در حالی که این دو شعر را (که قبلاً ذکر شد) می خواند : اُشْدُدْ حَيَازَ يَمِّكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا يَكِيكَ وَلَا تَجْزَعُ مِنَ الْقَتْلِ إِذَا حَلَّ بَوَادِيكَ ((کمر خود را برای مرگ محکم ببند ، چرا که به ناچار مرگ با تو دیدار کند و از کشته شدن مهراس و بی تابي مکن ، آن هنگام که بر تو وارد شود)). وقتی که به صحن خانه (حیات) رسید ، مرغابیها به سوی او آمدند و نعره و فریاد می زدند (افرادی که در خانه بودند) آنها را از حضرت دور می کردند ، امیر مؤمنان (علیه السلام) به آنها فرمود : ((دَعُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ نَوَاحٍ؛ آنها را رها کنید که نوحه گراند)). پس بیرون رفت و (همان شب) ضربت شهادت خورد .

پیمان توطئه ابن ملجم با هم مسلکان خود

در اینجا به ذکر نمونه هایی از روایاتی که بیانگر انگیزه و چگونگی قتل امام علی (علیه السلام) است توجه کنید: ۱ - سیره نویسان مانند ابومخنف و اسماعیل بن راشد و... می نویسند: گروهی از خوارج در مکه اجتماع کردند و با هم به گفتگو پرداختند و از زمامداران یاد کردند و رفتار آنها را زشت شمردند و از نهروانیان (که در جنگ با علی (علیه السلام) به هلاکت رسیده بودند) یاد کردند و اظهار ناراحتی و تاءثر نمودند تا اینکه بعضی از آنان گفتند: خوب است ما جان خود را به خدا بفروشیم و نزد این زمامداران گمراه برویم و در کمین آنان قرار گیریم و آنان را بکشیم و مردم شهرها را از دست آنان آسوده کنیم و انتقام خون برادران شهیدمان را که در نهروان کشته شده اند بگیریم!!! همه آنان این پیشنهاد را پذیرفتند و هم پیمان شدند که پس از مراسم حج، طرح خود را دنبال کنند. در این اجتماع، (۶۵) ((عبدالرحمن بن ملجم)) گفت: من شما را از دست علی آسوده می کنم و عهده دار کشتن او می شوم. ((برک بن عبدالله تمیمی)) : پیشنهاد کرد که کشتن معاویه با من. و ((عمرو بن بکر تمیمی)) گفت: من شما را از شر عمروعاص، آسوده می سازم و عهده دار کشتن او می شوم. این سه نفر با هم پیمان محکم بستند و بر اجرای آن، اصرار ورزیدند و در مورد وقت اجرای این توطئه، هر سه توافق کردند که شب نوزدهم ماه رمضان، به آن اقدام نمایند و سپس از همدیگر جدا شدند و در انتظار اجرای توطئه خود بودند. ابن ملجم - لعنت خدا بر او - که از قبیله ((کنده)) بود با رعایت مخفی کاری، از مکه به سوی کوفه رهسپار شد و با یاران خود در کوفه ملاقات کرد، ولی برای اینکه توطئه اش فاش نشود، آن را به هیچ کس نگفت.

ملاقات ابن ملجم با قُطّام و مهریه قُطّام

ابن ملجم در کوفه روزی به دیدار یکی از هم مسلکان خود که از قبیله ((تیم رباب)) بود رفت، تصادفاً قُطّام (زن زیبا چهره) در آنجا بود، قُطّام دختر اخضر تیمی بود که پدر و برادرش در جنگ نهروان به دست امیرمؤمنان علی (علیه السلام) کشته شده بودند و او از زیباترین بانوان آن زمان بود، وقتی که ابن ملجم او را دید، عاشق و شیفته او شد و عشق او در دلش جای گرفت، به طوری که در همان مجلس از او خواستگاری کرد. قُطّام گفت: ((چه چیز را مهریه من قرار می دهی؟)). ابن ملجم گفت: ((هرچه را بخواهی آماده ام آن را بپردازم)). قُطّام گفت: ((مهریه من عبارت است از سه هزار درهم و یک کنیز و یک غلام و کشتن علی بن ابی طالب)). ابن ملجم گفت: آنچه گفتمی می پذیرم، ولی کشتن علی را چگونه انجام دهی؟)) قُطّام گفت: با به کار بردن حيله و غافلگیری، این کار را انجام بده، اگر به هدف رسیدی دلم را شفا داده و شاد می کنی و زندگی خوشی با من خواهی داشت و اگر در این راه کشته شدی، ((فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا؛ آن پاداشی که در نزد خدا داری برای تو بهتر از دنیا و آنچه در دنیا است)). ابن ملجم گفت: ((سوگند به خدا! من از این شهر گریخته بودم، اکنون به این شهر نیامده ام مگر برای اجرای آنچه از من خواستی که کشتن علی باشد، این خواسته ات را نیز انجام می دهم)). قُطّام گفت: من نیز تو را در این کار مساعدت و یاری می کنم. به دنبال این جریان، قُطّام برای ((وردان بن مجالد)) که از قبیله ((تیم رباب)) بود، پیام فرستاد و او را از جریان آگاه کرد و از او خواست که ابن ملجم را یاری نماید. وردان نیز این پیشنهاد را پذیرفت. از سوی دیگر، ابن ملجم نزد (یکی از خوارج) از قبیله اشجع که نام او ((شیب بن بجره)) بود رفت و جریان را به او گفت و از او کمک خواست، شیب پیشنهاد ابن ملجم را پذیرفت و سرانجام ابن ملجم همراه وردان و شیب، به مسجد اعظم کوفه رفتند تا جریان را دنبال کنند. قُطّام در مسجد معتکف شده بود و برای گذراندن اعتکاف خود (۶۶)، خیمه ای در مسجد برای خود برپا کرده بود، به قُطّام گفتند: ((ما رأی خود را بر کشتن این مرد (علی) هماهنگ کرده ایم))، قُطّام چند تکه پارچه حریر طلبید و سینه های آنان را با آن

پارچه‌ها محکم بست و آنان شمشیرها را به کمر بسته، به راه افتادند و کنار دری آمدند که علی (علیه السلام) از آن در برای نماز وارد مسجد می‌شد و در آنجا نشستند، قبلاً اینان، اشعث ابن قیس را نیز از توطئه خود آگاه کرده بودند، او هم که (از سران خوارج بود) قول یاری به آنان را داده بود و آن شب به آنان پیوست تا آنان را در اجرای توطئه قتل، کمک کند (بنابراین شب نوزدهم ماه رمضان سال چهل هجری، چهار نفر مرد (ابن ملجم، وردان، شیب و اشعث) و یک زن یعنی قطام همدیگر را برای اجرای توطئه قتل علی (علیه السلام) مساعدت می‌کردند). وقتی که ثلث آخر شب فرا رسید امام علی (علیه السلام) به سوی مسجد آمد (طبق معمول) صدا زد: نماز! نماز! در همین وقت ابن ملجم - لعنت خدا بر او - با همراهانش به آن حضرت حمله کردند، در این حمله غافلگیرانه، ابن ملجم شمشیر زهرآلودش را بر فرق آن حضرت زد. (۶۷) از سوی دیگر شیب - لعنت خدا بر او - شمشیرش را به طرف امام وارد آورد که خطا رفت و به طاق مسجد خورد، تروریستها گریختند، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: ((مراقب باشید این مرد (ابن ملجم) از چنگ شما فرار نکند)).

دستگیری و قتل شیب همدست ابن ملجم

پس از ضربت خوردن حضرت علی (علیه السلام) جمعی از مسلمین در صدد دستگیری ضاربین برآمدند، در مورد ((شیب بن بجره)) مردی او را دستگیر کرد و به زمین افکند و روی سینه اش نشست و شمشیرش را گرفت تا با آن، او را بکشد، دید مردم سراسیمه به سوی او می‌آیند، آن مرد از ترس اینکه مبادا (در آن شلوغی) او را عوضی بگیرند و هرچه فریاد بزند (قاتل من نیستم) صدایش را نشنوند، از سینه شیب برخاست و او را رها کرد و شمشیرش را به کناری انداخت. شیب از فرصت استفاده کرده، برخاست و از میان ازدحام جمعیت گریخت و به خانه اش رفت، پسر عموی او به خانه او رفت، دید شیب پارچه حریری از سینه اش باز می‌کند، از او پرسید این چیست؟ شاید تو امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را کشتی؟ شیب خواست بگوید نه (آن قدر در حال تشویش و اضطراب بود که) حمله کرد و او را کشت.

دستگیری ابن ملجم و هلاکت او

ابن ملجم در حال فرار بود، مردی از قبیله همدان، به او رسید قطیفه‌ای را که در دست داشت به روی او انداخت و او را به زمین افکند و شمشیرش را از دستش گرفت و سپس او را نزد امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آورد. ولی سؤمین همدست ضاربین (وردان بن مجالد) فرار کرد و در ازدحام جمعیت ناپدید شد. (۶۸) امیر مؤمنان علی (علیه السلام) وقتی که به ابن ملجم نگاه کرد فرمود: ((یک تن در برابر یک تن (۶۹)، اگر من از دنیا رفتم، او را همانگونه که مرا کشته بکشید و اگر زنده ماندم، خودم راءیم را درباره او اجرا می‌کنم)). ابن ملجم - لعنت خدا بر او - گفت: من این شمشیر را به هزار درهم خریده‌ام و با هزار درهم زهر، آن را زهر آگین نموده‌ام، اگر به من خیانت کند، خدا آن را دور سازد. او را از حضور امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بیرون بردند. مردم از شدت خشم گوشت بدن او را با دندان‌شان می‌گزیدند و به او می‌گفتند: ((ای دشمن خدا! این چه کاری بود که انجام دادی؟ اَمّت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را درهم شکستی و بهترین انسانها را کشتی))، ولی ابن ملجم ساکت بود و سخنی نمی‌گفت، او را زندانی کردند. سپس مردم به حضور امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمدند و عرض کردند: ((ای امیر مؤمنان! درباره این دشمن خدا دستوری به ما بده، او امت را به نابودی کشاند و دین را تباه ساخت)). حضرت علی (علیه السلام) به مردم فرمود: ((اگر زنده ماندم، خودم می‌دانم که با او چگونه رفتار کنم و اگر از دنیا رفتم با او همانند قاتل پیامبر رفتار کنید، او را بکشید و جسدش را با آتش بسوزانید)). (۷۰) هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) به شهادت رسید و فرزندان و بستگانش، از خاکسپاری بدن مطهر آن حضرت فارغ شدند، امام حسن (علیه السلام) نشست و دستور داد تا ابن ملجم را به نزدش بیاورند،

ابن ملجم را نزد امام حسن (علیه السلام) آوردند وقتی در برابر آن حضرت ایستاد، امام حسن به او فرمود: ((ای دشمن خدا! امیرمؤمنان را کشتی و در دین مرتکب فساد بزرگ شدی))، سپس دستور داد گردنش را زدند. اُمّ هِثَم؛ دختر اسود نخعی درخواست کرد که جسد ابن ملجم را به او بسپارند تا او سوزاندنش را به عهده بگیرد، امام حسن (علیه السلام) جسد ابن ملجم را به او سپرد و او آن جسد پلید را در آتش سوزاند. شاعر (۷۱)، درباره مهریه قُطَام و قتل امیرمؤمنان علی (علیه السلام) چنین می گوید: فَلَمْ أَرْ مَهْرًا سَاقَهُ دُوسَمَاحَهُ كَمَهْرٍ قُطَامٍ مِنْ غَنَى وَمُعْدَمٍ ثَلَاثَةُ آلَافٍ وَعَبْدٌ وَقِينَهُ وَضَرْبٌ عَلَى بِالْحِسَامِ الْمُصَمَّمِ وَلَا مَهْرٌ أَعْلَى مِنْ عَلَى وَإِنْ غَلَا وَلَا فَتَكَ إِلَّا دُونَ فَتَكَ ابْنِ مُلْجَمٍ يَعْنِي: ((تا کنون سخاوتمند و بخشنده ثروتمند و تهیدست را ندیده‌ام که مهریه‌ای همچون مهریه قطام را بدهد، که (عبارت است از) سه هزار درهم پول و غلام و کنیز و ضربت به علی (علیه السلام) با شمشیرهای بُزَان و هیچ مهریه‌ای - هرچند گران باشد - گرانتر از وجود علی (علیه السلام) نیست. و هیچ تروری مانند ترور ابن ملجم نمی باشد)).

نتیجه کار دو هم پیمان ابن ملجم

(قبلاً گفتیم در مکه دو نفر دیگر، با ابن ملجم هم پیمان شده بودند تا یکی از آنان معاویه را ترور کند و دیگری عمروعاص را، اینکه به نتیجه کار آنان توجه کنید): یکی از آنان (برک بن عبدالله به شام رفت و در سحرگاه روز نوزدهم ماه رمضان، در مسجد) به معاویه حمله کرد، معاویه در رکوع نماز بود، شمشیر بر رانش خورد و (پس از مداوا) جان به سلامت برد، ضارب را دستگیر کردند و همان وقت کشتند. دیگری (عمرو بن بکر، برای کشتن عمروعاص روانه مصر شد و سحر شب نوزدهم ماه رمضان به مسجد رفت و در کمین عمروعاص قرار گرفت) آن شب عمروعاص بر اثر بیماری به مسجد نیامد، مردی به نام ((خارجة بن ابی حبيب عامری)) را برای نماز به مسجد فرستاد. ((عمرو بن بکر)) به خیال اینکه او عمروعاص است، به او حمله کرد و بر او ضربت زد که بستری شد و روز بعد فوت کرد. ضارب را نزد عمروعاص آوردند و او را به دستور ((عمروعاص)) اعدام کردند. قبر شریف علی (ع) و خاکسپاری آن حضرت روایاتی که بیانگر محل قبر و چگونگی خاکسپاری جسد پاک امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است، از این قرار می باشد: ۱- ((حیان بن علی غنوی)) می گوید: یکی از غلامان علی (علیه السلام) برای من تعریف کرد: هنگامی که علی (علیه السلام) در بستر شهادت قرار گرفت، به امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) فرمود وقتی که من از دنیا رفتم، مرا بر تابوتی بگذارید و از خانه بیرون ببرید، دنبال تابوت را بگیرید، جلو تابوت را دیگران (فرشتگان) برمی دارند، سپس جنازه مرا به سرزمین ((غریین)) (نجف) ببرید، به زودی در آنجا سنگ سفید و درخشانی می یابید، همانجا را بکنید در آنجا لوحی می بینید مرا در همانجا دفن کنید. غلام می گوید: پس از شهادت آن حضرت (مطابق وصیت) جنازه او را برداشتیم و از خانه بیرون بردیم، دنبال جنازه را گرفتیم ولی جلو جنازه، خود برداشته شده بود، صدای آهسته و کشیده‌ای می شنیدیم تا اینکه به سرزمین غریین رسیدیم، در آنجا سنگ سفید درخشان دیدیم، آنجا را کندیم، ناگهان لوحی دیدیم که در آن نوشته بود: ((اینجا مکانی است که نوح (علیه السلام) آن را برای علی بن ابیطالب (علیه السلام) ذخیره کرده است)). جسد آن حضرت را در آنجا به خاک سپردیم و به کوفه بازگشتیم و ما از این تجلیل و احترام خدا به امیرمؤمنان (علیه السلام) خوشحال و شادمان بودیم، با جمعی از شیعیان دیدار کردیم که به نماز بر جنازه آن حضرت، نرسیده بودند، جریان خاکسپاری و کرامت و احترام خدا را برای آنان بازگو کردیم. آنان به ما گفتند: ((ما نیز می خواهیم، آنچه را شما دیدید، بنگریم)) به آنان گفتیم: طبق وصیت علی (علیه السلام) قبر او پنهان شده است، آنان توجه نکردند و رفتند و سپس بازگشتند و گفتند: ((ما آن مکان را کندیم ولی چیزی ندیدیم)). ۲- ((جابر بن یزید جعفی)) می گوید: از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم: ((جنازه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در کجا دفن شد؟)). فرمود: ((پیش از طلوع خورشید در جانب غریین به خاک سپرده شد

و حسن و حسین و محمد (حنفیه) فرزندان علی (علیه السلام) و عبدالله بن جعفر (برادرزاده علی (علیه السلام)) وارد قبر شدند و جنازه را در میان قبر گذاردند)) ۳۰ - ((ابی عُمیر)) به سند خود نقل می کند: شخصی از امام حسین (علیه السلام) پرسید: ((جنازه امیر مؤمنان (علیه السلام) را در کجا به خاک سپردید؟)). فرمود: ((شبانۀ جنازه را برداشتیم و از جانب مسجد اشعث آن را بردیم تا به پشت کوفه کنار غرین برده و در آنجا به خاک سپردیم)) ۴۰ - ((عبدالله بن حازم)) می گوید: روزی با هارون الرشید (پنجمین خلیفه بنی عباس) از کوفه برای شکار، خارج شدیم، به جانب غرین و ثویّه رسیدیم، در آنجا چند آهو دیدیم، بازها و سگهای شکاری را به سوی آنها روانه کردیم، آنها ساعتی (برای صید کردن) جست و خیز کردند (و نتوانستند آنها را شکار کنند) دیدیم آهوها به تپه ای در آنجا، پناه برده اند و بر بالای آن ایستاده اند، ولی بازها و سگها (که می خواستند از آن تپه بالا روند) سقوط کردند و بازگشتند، وقتی که هارون این منظره را دید، تعجب کرد و حیرت زده شد، سپس آهوها از آن تپه به زیر آمدند، بازها و سگها به سوی آنها شتافتند، آنها به آن تپه رو آوردند و سگها و بازها نیز پس از دست و پا زدن، خسته شده و بازگشتند و این موضوع سه بار تکرار شد. هارون گفت: بروید شخصی را پیدا کنید و به اینجا بیاورید (در اینجا رازی نهفته است شاید با پرس و جو به این راز پی ببریم). ما رفتیم و پیرمردی از بنی اسد را یافتیم و او را نزد هارون آوردیم، هارون به او گفت: ((به ما خبر بده که در این تپه و بلندی، چه چیزی وجود دارد؟)). پیرمرد گفت: ((اگر به من امان بدهید، به آن خبر می دهم)) هارون گفت: عهد و پیمان با خدا کردم که به تو آسیب نرسانم و تو را از محل سکونت، بیرون نکنم)). پیرمرد گفت: ((پدرم از پداران خود نقل کرده که قبر علی بن ابی طالب (علیه السلام) در اینجاست، خداوند اینجا را حرم امن قرار داده که هرکس به آن پناهنده شود، در امن و امان خواهد بود)). هارون از مرکب خود پیاده شد و آب خواست و با آن وضو گرفت و در کنار آن بلندی، نماز خواند و خود را به آن خاک مالید و گریه کرد و سپس بازگشتیم. محمد بن عیسی (یکی از محدّثین) می گوید: من این جریان را شنیدم، ولی قلباً باور نمی کردم تا اینکه پس از مدّتی، رهسپار مکه برای انجام حجّ شدم، در آنجا یاسر (نگهبان زینهای اسبهای هارون) را دیدم، برنامه او این بود که پس از طواف خانه خدا، نزد ما می آمد و می نشست و از هر دری سخن می گفت تا اینکه روزی گفت: شبی من با هارون الرشید هنگام بازگشت از مکه و ورود به کوفه بودم، به من گفت ای یاسر! به عیسی بن جعفر (یکی از خویشان) بگو سوار شود و آماده گردد، همه سوار بر اسب شدیم و من همراه آنان بودم تا به سرزمین غرین رسیدیم، عیسی پیاده شد و خوابید. اما هارون کنار آن بلندی آمد و نماز خواند و بعد از هر نماز دو رکعتی، دعا می کرد و می گریست و روی آن تپه می غلتید (و خود را به خاک مقدّس آن، خاک آلود می کرد) سپس خطاب به علی (علیه السلام) می گفت: ((ای پسرعمو! سوگند به خدا من فضل و برتری و سبقت تو را در اسلام می دانم و به خدا به یمن وجود تو من به این مقام رسیده ام و به تخت خلافت نشسته ام و تو همان هستی که گفتم، ولی فرزندان تو (نوادگان تو) مرا آزار دهند (۷۲) و بر ضدّ حکومت من خروج می کنند)) سپس هارون برمی خاست و نماز می خواند و بعد از نماز و دعا، این سخنان را تکرار می کرد، باز برمی خاست و نماز می خواند و بعد از نماز دعا، می کرد و می گریست و این سخنان را تکرار می نمود، تا سحر آن شب، این شیوه ادامه یافت)). آنگاه به من گفت: ای یاسر! عیسی را از خواب بیدار کن، عیسی را بیدار کردم، به او گفت: ((ای عیسی! برخیز و در کنار قبر پسر عمویت نماز بخوان)). عیسی گفت: ((کدام پسر عمویم؟)). هارون گفت: ((اینجا قبر علی بن ابیطالب (علیه السلام) است عیسی وضو گرفت و نماز خواند و آنان هر دو مشغول به نماز و دعا بودند تا اینکه هوا روشن شد، من خطاب به هارون گفتم: ((ای امیر مؤمنان! صبح فرا رسید)) آنگاه سوار شدیم و به کوفه بازگشتیم.

نگاهی به پاره ای از ویژگیهای زندگی علی (ع)

الف: ((یحیی بن عقیف)) از اُمّیه نقل می کند که گفت: در مکه با عباس (عموی پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم)) نشسته بودم قبل از آنکه نبوّت پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) آشکار شود، جوانی آمد و به آسمان نگاه کرد، آن هنگام که خورشید حلقه زده بود (و وقت ظهر را نشان می داد) به جانب کعبه ایستاد و نماز خواند. سپس پسری آمد در طرف راست او ایستاد و پس از آن زنی آمد و پشت سر آنان ایستاد و مشغول نماز شدند، جوان به رکوع رفت آنان نیز به رکوع رفتند، جوان سر از رکوع برداشت، آنان نیز سر از رکوع برداشتند، جوان به سجده رفت و آنان نیز به سجده رفتند، به عباس گفتم: ((کار بزرگی (و عجیبی) می نگرم)). گفت: آری کار بزرگی است، آیا می دانی این جوان کیست؟ او محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب، برادرزاده ام می باشد و این پسر، علی بن ابیطالب برادرزاده دیگرم می باشد، آیا می دانی این زن کیست؟ این زن خدیجه، دختر خُوَیله است و این پسر برادرم (محمد (صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم)) می گوید: ((پروردگار زمین و آسمانها او را به این دین که به آن معتقد است فرمان داده))، سوگند به خدا! در سراسر زمین غیر از این سه نفر، کسی پیرو این دین نمی باشد. ب: ((انس بن مالک)) می گوید: رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) فرمود: ((صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَیَّ وَعَلَى سَبْعِ سِتْرِينَ وَذَلِكُمْ اِنَّهُ لَمْ يَرْفَعْ اِلَى السَّمَاءِ شَهَادَةً اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَّا مَنِّیْ وَمِنْ عَلَی)). ((هفت سال، فرشتگان بر من و علی (علیه السلام) درود فرستادند چرا که در این هفت سال به آسمان بالا نرفت گواهی به یکتایی خدا و رسالت محمد رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) مگر از من و از علی (علیه السلام)). ج: ((معاذ عِدویه)) می گوید: از علی (علیه السلام) در بصره بالای منبر شنیدم که می فرمود: ((منم صدیق اکبر (تصدیق کننده و راستگوی بزرگ) که قبل از ابوبکر ایمان آوردم و قبول اسلام کردم)). د: ((ابوبجیل)) می گوید: من و عمار، برای انجام حجّ به مکه رهسپار شدیم، در مسیر خود نزد ابوذر غفاری رفتیم و سه روز نزد او بودیم همینکه خواستیم از ابوذر جدا شویم به او گفتیم: ((مردم را دستخوش اختلاف و سرگردانی می نگریم، نظر شما چیست؟)). گفت: به کتاب خدا و علی بن ابیطالب (علیه السلام) پیوند، گواهی می دهم که از رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) شنیدم که فرمود: ((عَلِیُّ اَوَّلُ مَنْ اٰمَنَ بِیْ وَاَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِیْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَهُوَ الصَّدِیْقُ الْاَكْبَرُ وَالْفَارُوْقُ بَیْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَاِنَّهُ یَعْسُوْبُ الْمُؤْمِنِیْنَ، وَالْمَالُ یَعْسُوْبُ الظَّلَمَةَ)). ((علی (علیه السلام) نخستین فردی است که به من ایمان آورد و نخستین فردی خواهد بود که در روز قیامت با من دست می دهد و اوست صدیق اکبر و جداکننده بین حقّ و باطل و اوست پناه و امیر مؤمنان، چنانکه مال و ثروت، پناه ستمگران است)). شیخ مفید (؛) می گوید: ((روایات در این باره بسیار است و گواه بر (صدق) آنها نیز می باشد)).

۲- تقدّم علی (ع) در علم و آگاهی

الف: ((ابن عباس)) می گوید: رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) فرمود: ((علی بن ابیطالب اَعْلَمُ اُمَّتِیْ وَاَقْضَاهُمْ فِیْمَا اخْتَلَفُوا فِیْهِ مِنْ بَعْدِی)). ((علی (علیه السلام) در علم از همه افراد امت من آگاهتر است و در قضاوت درباره موضوعاتی که بعد از من مورد اختلاف می شود بهتر از همه، قضاوت می کند)). ب: ((أَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ)) می گوید: هنگامی که مردم با علی (علیه السلام) به عنوان خلیفه رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) بیعت کردند (۷۳)، آن حضرت، عمامه (یادگار) رسول خدا را به سر بسته بود و لباس (یادگار) او را بر تن نموده بود. در مسجد از منبر بالا رفت و (ایستاده) پس از حمد و ثنا، مردم را موعظه و نصیحت کرد، سپس نشست و انگشتان دو دست خود را داخل هم گذارد و به زیر ناف نهاد، آنگاه فرمود: ای مردم! ((سَلُّوْنِیْ قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوْنِیْ فَاِنَّ عِنْدِیْ عِلْمَ الْاَوَّلِیْنَ وَالْاٰخِرِیْنَ...)). ((از من پرسید قبل از آنکه مرا نیاید (و از میان شما بروم) چرا که علم پیشینیان و آیندگان، نزد من است)). بدانید سوگند به خدا! اگر بستر خلافت برایم گسترده شود (و بر آن بنشینم) با پیروان تورات، طبق تورات و با پیروان انجیل، طبق انجیل و با پیروان زبور، طبق زبور، و با پیروان قرآن طبق قرآن، حکم می کنم به گونه ای که (اگر) هریک از این کتابها، به سخن درآید بگویند: ((پروردگارا! علی (علیه السلام) مطابق قضاوت تو، قضاوت کرد))، سوگند

به خدا! من به قرآن و معانی بلند پایه آن از همه آگاهتر هستم و اگر یک آیه از قرآن نبود (۷۴)، قطعاً شما را به آنچه تا روز قیامت، پدید می‌آید، آگاه می‌کردم)). سپس بار دیگر فرمود: ((سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَتُونِي...؛ قبل از آنکه مرا نیابید، از من بپرسید، سوگند به خداوندی که دانه را (در دل خاک) شکافت و انسان را آفرید، اگر از هر آیه قرآن از من سؤال کنید به شما خواهم گفت که آن آیه، چه وقت نازل شده؟ و در مورد چه کسی نازل شده؟ و از ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص و محل نزول آن (از مکه یا مدینه) شما را آگاه می‌سازم، سوگند به خدا! هیچ گروهی، اکنون تا روز قیامت، نیست مگر آنکه من رهبر و جلودار و دعوت کننده آن گروه را می‌شناسم و می‌دانم که کدام در مسیر گمراهی گام برمی‌دارد و کدام در خط رشد و سعادت)). و امثال اینگونه روایات بسیار است که برای رعایت اختصار، به همین مقدار (دو روایت فوق) قناعت شد.

۳- گفتار پیامبر به فاطمه در شاعن علی (ع)

(هشت و یزگی) ((ابی هارون)) می‌گوید: نزد ابوسعید خدری (یکی از اصحاب بزرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)) رفتم و به او گفتم: ((آیا در جنگ بدر بودی؟)) گفت: آری. گفتم: آیا شنیده‌ای که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سخنی به فاطمه - سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا - فرموده باشد؟ ابوسعید گفت: آری، در یکی از روزها فاطمه - سلام الله علیها - گریان به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و عرض کرد: ((ای رسول خدا! زنان قریش در مورد فقر و تهیدستی علی (علیه السلام) مرا سرزنش می‌کنند.)) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: ((آیا خشنود نیستی که تو را همسر کسی گردانیدم که مقدّمترین همه در قبول اسلام است و علم و آگاهی او از همه بیشتر می‌باشد، خداوند به اهل زمین توجه مخصوصی کرد، در میان آنها پدرت را برگزید و او را پیامبر کرد. و بار دیگر توجه نمود، در میان آنها شوهر تو را برگزید و او را ((وصی)) قرار داد و به من وحی کرد تا تو را به همسری او درآورم. ای فاطمه! آیا ندانسته‌ای که خداوند به خاطر تجلیل از مقام تو، تو را همسر شخصی قرار داد که او بردبارترین و آگاهترین و پیشقدمترین شخص به قبول اسلام است. فاطمه - سلام الله علیها - خندان و شادمان شد. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: ((علی (علیه السلام) دارای هشت و یزگی است که احدی از گذشتگان و آیندگان، از این ویژگیها را ندارد: ۱- او برادر من در دنیا و آخرت است و هیچ کس دارای این مقام نیست. ۲- تو ای فاطمه! سرور بانوان بهشت، همسر او هستی. ۳- و دو سبط رحمت، دو سبط من، پسران او هستند. ۴- برادر علی (علیه السلام) (یعنی جعفر طیار) به دو بال آرایش شده و در بهشت همراه فرشتگان به پرواز درآید و هر جا که بخواهد پرواز می‌کند. ۵- علم گذشتگان و آیندگان، نزد اوست. ۶- او نخستین فردی است که به من ایمان آورد. ۷- او آخرین فردی است که با من هنگام مرگ، دیدار نماید. (۷۵) ۸- او وصی من و وارث همه اوصیا است.

۴- معیار شناخت مؤمن از منافق

در روایات آمده دوستی با علی (علیه السلام) نشانه ایمان است و دشمنی با او نشانه نفاق می‌باشد، به عنوان نمونه، زید بن حیش می‌گوید امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را بر منبر دیدم، شنیدم می‌فرمود: ((سوگند به خداوندی که دانه را در دل خاک شکافت و انسان را آفرید، این عهده‌ای است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با من داشت، به من فرمود: ((إِنَّهُ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ؛ قطعاً تو را جز مؤمن دوست نمی‌دارد و تو را جز منافق دشمن نمی‌دارد)).

۵- رستگاری شیعیان

روایاتی نقل شده است که تنها شیعیان علی (علیه السلام) رستگارند از جمله جابر بن یزید جعفی از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌

کند که گفت: ((از اُمّ سَلَمَه همسر رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) در شائن علی (علیه السلام) سؤال کردم، گفت از رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) شنیدم که فرمود: إِنَّ عَلِيًّا وَشَيْعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ؛ قطعاً علی (علیه السلام) و شیعیانش همان رستگاران هستند)).

۶- معیار شناخت پاکزاد و زشت زاد

روایاتی نقل شده حاکی از اینکه ولایت و دوستی علی (علیه السلام) نشانه پاکزادی، و دشمنی با او نشانه ناپاکزادی است، از جمله: ۱- ((جابر بن عبدالله انصاری)) می گوید: از رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) شنیدم به علی (علیه السلام) فرمود: ((آیا تو را شادمان نکنم؟ آیا تو را عطا ندهم؟ آیا به تو مژده ندهم؟)) عرض کرد: ((آری ای رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) و سَلَّم) به من مژده بده)). فرمود: ((من و تو از یک سرشت آفریده شده ایم، مقداری از آن سرشت، زیاد آمد، خداوند، شیعیان ما را از آن آفرید، وقتی که روز قیامت شود، مردم را به نام مادرانشان بخوانند، جز شیعیان ما که آنان را به نام پدرانشان بخوانند و این به خاطر پاکزادی آنان است)). ۲- ((ابن عباس)) می گوید: رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) فرمود: ((هنگامی که قیامت برپا شود، مردم به نام مادرانشان خوانده شوند، جز شیعیان ما که به نام پدرانشان خوانده می شوند. و این به خاطر پاکزادی آنان است)). ۳- ((عبدالله بن جَبَلَه)) می گوید: از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم می گفت: ما گروه انصار روزی در محضر رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) اجتماع کرده بودیم، به ما رو کرد و فرمود: ((يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ بَوْرُوا أَوْلَادَكُمْ بِحُبِّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ، فَمَنْ أَحَبَّهُ فَاغْلَمُوا أَنَّهُ لُرُشْدَةٌ وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَاغْلَمُوا أَنَّهُ لَغَيَّةٌ)). (۷۷) (ای گروه انصار! فرزندان خود را بر اساس دوستی علی (علیه السلام) بیازمایید، پس هر کس که علی (علیه السلام) را دوست داشت، بدانید که پاک روش و در راه رشد است و اگر او را دشمن داشت، بدانید که او در راه گمراهی می باشد)).

۷- لقب ((امیر مؤمنان)) برای علی (ع)

روایاتی نقل شده است که رسول اکرم (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) در زمان حیات خود، علی (علیه السلام) را به عنوان ((امیر مؤمنان)) نامید، از جمله: ۱- ((انس بن مالک)) می گوید: من خدمتکار رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) بودم، وقتی که شب نوبت اُمّ حبیبه دختر ابوسفیان بود (یعنی بنا بود آن شب، نزد یکی از همسرانش به نام اُمّ حبیبه باشد) برای آن حضرت، آب وضو آوردم، به من فرمود: ((ای انس! هم اکنون از این در وارد می شود، امیر مؤمنان و سید اوصیا، مقدّمترین مسلمین در قبول اسلام، آن کس که علمش افزونتر از دیگران است و بردباریش از همه بیشتر می باشد)). انس می گوید: من با خودم گفتم خدایا! این شخص را از قوم و قبیله من قرار بده. طولی نکشید که دیدم علی بن ابیطالب (علیه السلام) از همان در وارد شد و در آن هنگام رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) وضو می گرفت، رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) آبی که در مشتش بود به روی علی (علیه السلام) پاشید به طوری که چشمان علی (علیه السلام) پر از آب شد. علی (علیه السلام) عرض کرد: ((ای رسول خدا آیا در مورد من تازه ای رخ داده است؟)). پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) فرمود: ((از تو جز خیر و نیکی سر نزده، تو از من هستی و من از تو هستم، قرض مرا ادا می کنی و به عهد و پیمان من وفا می نمایی و تو مرا غسل می دهی و در میان قبر می گذاری. و (دستورات اسلام را) به گوش مردم، از جانب من می رسانی. و بعد از من (احکام اسلام را) برای آنان آشکار می سازی)). علی (علیه السلام) عرض کرد: ((ای رسول خدا! مگر تو احکام الهی را برای مردم ابلاغ نکرده ای؟)). پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) فرمود: ((آری، ولی بعد از من، آنچه را که درباره اش اختلاف می کنند، برای آنان بیان می کنی)). ۲- ((ابن عباس)) می گوید: رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) به ((اُمّ سَلَمَه)) (یکی از همسرانش) فرمود: ((إِسْمِعِي وَاشْهَدِي

هَذَا عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْوَصِيِّينَ؛ بشنو و گواه باش، این علی (علیه السلام) امیر مؤمنان و آقای اوصیا است)) . ۳ - معاویه بن ثعلبه می گوید: شخصی به ابوذر گفت: ((وصیت کن)) . ابوذر گفت: ((وصیت کرده ام)) . او گفت: به چه کسی؟ ابوذر گفت: ((به امیر مؤمنان)) . او گفت: منظورت عثمان است . ابوذر گفت: ((نه، منظورم امیر مؤمنان بحق است و او علی بن ابیطالب (علیه السلام) می باشد، او مایه قوام زمین و مربی و پرورش دهنده این امت است . و اگر او را از دست بدهید، زمین و اهل زمین را دگرگون و ناموزون خواهید یافت)) . ۴ - در حدیث مشهور، بریده بن خضیب اسلمی می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من که هفتمین نفر از هفت نفر بودم و عمر و ابوبکر و طلحه و زبیر نیز بودند، دستور داد: ((به علی (علیه السلام) به عنوان امیر و فرمانروای مؤمنان، سلام کنید)) و ما به علی (علیه السلام) اینگونه سلام کردیم (یعنی گفتیم: سلام بر تو ای امیر مؤمنان) و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان ما بود (و هنوز از دنیا نرفته بود) . و روایات دیگر نظیر روایات فوق بسیار است که برای رعایت اختصار، از ذکر آنها خودداری شد .

۸ - داستان چگونگی آغاز اسلام علی (ع)

در اینجا به طور اختصار به ذکر چند روایت در فضایل حضرت علی (علیه السلام) می پردازیم و نظر به اینکه این روایات به حدّ تواتر (نقل بسیار) رسیده و مورد اتفاق علمای اسلام بوده و مشهور می باشند، نیاز به ذکر اسناد آنها نیست، از جمله آنها داستان آغاز اسلام علی (علیه السلام) و دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از خویشان خود هست که صحت آن، مورد اتفاق علمای اسلام و تاریخ نویسان می باشد (و قبلاً به ذکر آن به طور اجمال بسنده شد) . پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خویشان خود را به سوی اسلام خواند و آنان را برای حمایت و یاری خود در راه اسلام بر ضدّ کافران و دشمنان دعوت نمود . آنان حدود چهل نفر بودند و همه آنان از نوادگان و فرزندان عبدالمطلب به شمار می آمدند، آنان را در خانه ابوطالب به گرد هم آورد . پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد برای آنان غذا تهیّه شود . و آن غذا از یک ران گوسفند و ده سیر گندم و حدود سه کیلو شیر، تشکیل می شد، در صورتی که هر مردی از آنان معروف بود که در یک وعده، خورنده یک بَرّه گوسفند و چندین من نوشیدنی می باشد و منظور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در تهیّه غذای اندک برای همه آنان این بود که همه آنان از آن بخورند و سیر شوند، با اینکه به طور معمول، آن غذا یک نفر آنان را هم سیر نمی کرد، تا همین موضوع یک معجزه و نشانه صدق نبوّت آن حضرت باشد و آنان آن را آشکارا بنگرند . پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد آن غذا را نزد آنان گذاردند، همه آنان از آن غذا خوردند و سیر شدند، ولی برای آنان معلوم نشد که از آن غذا خورده باشند (گویی دست به آن غذا نزده اند) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اینگونه آنان را شگفت زده کرد و نشانه نبوّت و صداقت خود را با برهان الهی، برایشان آشکار نمود و پس از آنکه آنان از غذا خوردند و سیر شدند و از نوشیدنی سیراب گشتند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنان رو کرد و چنین فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، خداوند مرا به عنوان پیامبر بر همه جهانیان، برانگیخت و بخصوص مرا پیامبر شما قرار داد و فرمود: ((وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ))؛ ((و خویشان نزدیک را انداز کن)) . (۷۸) و من شما را به دو کلمه ای که گفتن آن در زبان، آسان است ولی در میزان، گران و سنگین می باشد، دعوت می کنم، دو کلمه ای که شما در پرتو آن بر عرب و عجم حکومت خواهید کرد و همه اُمّت‌ها، فرمانبردار شما می شوند و شما به خاطر آن وارد بهشت می شوید و از آتش دوزخ رهایی می یابید و این دو کلمه عبارت است از: ۱ - گواهی دادن به یکتایی و بی همتایی خدا . ۲ - گواهی دادن به اینکه من رسول خدا هستم . هر کس از شما که این دعوت مرا تصدیق کند و مرا در پیشبرد این دعوت، یاری نماید؛ او برادر، وصی، وزیر، وارث و جانشین من بعد از من خواهد بود . در میان آن جمعیت (چهل نفری) هیچ کس به این دعوت، پاسخ نگفت جز امیر مؤمنان علی (علیه السلام) که خودش می فرماید: ((من از میان آنان برخاستم و در رو به روی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ایستادم و گواهی دادم به یکتایی خدا و گواهی دادم به رسالت او)) .

آله و سلم) ایستادم، با اینکه کم‌سنت‌ترین آنان بودم و ساق پایم از ساق پای همه آنها نازک‌تر بود و چشمم از چشم همه آنان ناتوان‌تر بود)). (۷۹) گفتم: ((ای رسول خدا من تو را در این راستایاری می‌کنم)). فرمود: ((بنشین)) نشستم سپس برای بار دوم، حاضران را دعوت به اسلام کرد. هیچیک از آنان سخنی نگفت، من برخاستم و سخن قبل را تکرار کردم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((بنشین)) نشستم. برای بار سوم، پیامبر آنان را به اسلام دعوت کرد، همه مهر خاموشی بر لب زده بودند، هیچ کدام از آنان چیزی حتی یک کلمه - نگفت پس من برخاستم و گفتم: ((ای رسول خدا! من تو را یاری می‌کنم)) فرمود: ((اجلس فَأَنْتَ أَخِي وَوَصِيِّي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي)). ((بنشین که تو برادر من و وصی و وزیر و وارث و جانشین من پس از من هستی)). ولی همه حاضران برخاستند (و از روی استهزا) به ابوطالب می‌گفتند: ((ای ابوطالب! اگر در دین برادرزاده ات در آیی (و قبول اسلام کنی) برای تو روز فرخنده است؛ زیرا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پسر تو را رئیس تو قرار داد)). و این جریان بیانگر ارزش بزرگ و مخصوص امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است که هیچیک از مهاجرین و انصار و هیچ فرد مسلمانی، دارای چنین مزیتی نیست، بلکه هیچ کس نظیر آن و نزدیک به آن را در هیچ حالی نداشته و ندارد و این ماجرا حاکی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به یاری علی (علیه السلام) امکان یافت تا خبر رسالتش را به مردم برساند و دعوتش را آشکار نماید و آشکارا مردم را به سوی اسلام بخواند، اگر علی (علیه السلام) نبود، دین و شریعت پابرجا و برقرار نمی‌گردید و دعوت الهی آشکار نمی‌شد. بنابراین، علی (علیه السلام) یاور اسلام و وزیر دعوت کننده اسلام از جانب خدا بود و در پرتو پیمان یاری او با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که آن حضرت، نبوت خود را آنگونه که می‌خواست، به پایان برد و این فضیلت بسیار عظیمی است که کوهها را توان برابری با آن نیست. و همه فضایل را یاری وصول به اوج آن نمی‌باشد.

۹ - فداکاری بی نظیر علی (ع) در شب هجرت

یکی از ویژگیهای علی (علیه السلام) این است که وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگام تصمیم اجتماع قریشیان برای کشتنش از جانب خدا مأمور به هجرت شد و نمی‌توانست آشکارا از بین مشرکان، از مکه خارج گردد، بلکه می‌خواست در پنهانی و بدون اطلاع آنان بیرون رود تا از گزندشان محفوظ بماند، این موضوع را تنها با امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در میان گذاشت و از دیگران پنهان کرد. و علی (علیه السلام) را به دفاع از خود و خوابیدن در بستر خود، فرا خواند، به گونه ای که قریشیان نمی‌دانستند که علی (علیه السلام) به جای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خوابیده است، بلکه گمان می‌کردند که طبق معمول، خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که در بسترش خوابیده است. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) جانش را فدا کرد و آن را در راه خدا در راستای اطاعت از پروردگار جانبازی و سخاوتمندانه نثار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمود به خاطر آنکه به این وسیله وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از نیرنگ دشمنان، نجات یابد و از گزند شوم آنان سالم بماند و به هدف - که دعوت به اسلام و برپایی و آشکار شدن دین بود - برسد. علی (علیه السلام) (در این موقعیت خطیر) در بستر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خوابیده، و با روپوش آن حضرت، خود را پوشاند، دشمنان، خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را محاصره کردند و به اتفاق راءی تصمیم بر قتل آن حضرت را گرفتند و در کمین او نشستند و در انتظار بسر بردند تا سپیده سحر بدمد و هوا روشن شود و آشکارا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بکشند، تا خونس پایمال گردد، از این رو که وقتی بنی هاشم قاتلین را مشاهده کنند و از هر قوم و قبیله ای یک نفر از آنان را بنگرند، نتوانند به خاطر کشته شدن یک نفر، باتمام قبایل بجنگند و با همه در افتند و همین طرح مدبرانه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و فداکاری علی (علیه السلام) نقشه آنان را نقش بر آب می‌کرد و موجب نجات و بقای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌شد، تا بتواند اسلام را آشکارا تبلیغ کند و به راستی اگر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و خوابیدن او در بستر آن حضرت نبود، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

(نمی توانست تبلیغ رسالت کند و وظیفه نبوت را ادا نماید و عمرش کفاف نمی کرد و دشمنان و کینه توزان بر او چیره می شدند . وقتی که هواروشن شد و مشرکان به طرف بستر هجوم آوردند تا رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) را غافلگیر کرده و بکشند ناگهان علی (علیه السلام) از بستر سر برداشت و به آنان حمله کرد ، وقتی که او را شناختند ، پراکنده شدند و از تصمیم خود منصرف گشتند و نیرنگشان در ترور پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) از هم پاشید و رشته های طرحشان از همدیگر گسسته شد و اندیشه هایشان بی نتیجه ماند و آرزوهایشان برباد رفت و تار و پودشان پاروپور شد . تدبیر پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) و فداکاری علی (علیه السلام) موجب قوام نظام اسلام و واژگونی شیطان و خواری کافران و دشمنان گردید . و در این منقبت ، هیچ کس با امیر مؤمنان علی (علیه السلام) شرکت نداشت و حتی هیچ فردی نظیر آن - و حتی قریب به آن را - نداشت ، بلکه از ویژگیهای منحصر به فرد علی (علیه السلام) بود (که حاضر شد خود را آماج شمشیرها و نیزه ها قرار دهد) . خداوند در تجلیل و گرامی داشت فداکاری علی (علیه السلام) این آیه از قرآن را فرستاد : (وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ) . (۸۰)) (و بعضی از مردم (مؤمن و ایثارگر مانند علی (علیه السلام) در ليله المبيت) جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشد و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است)) .

۱۰ - ادامه فداکاری علی (ع) در مکه

پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) به عنوان امین (امانتدار) قریش ، خوانده می شد . و نگهبان امینی برای حفظ اموال قریش بود ، وقتی که ناچار شد به طور ناگهانی (بدون مهلت) از مکه هجرت کند ، در میان قوم خود و مردم مکه ، شخص امینی جز امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را نیافت که امانتهای مردم را به او بسپارد تا به صاحبانش برگرداند . و نیز کسی را جز علی (علیه السلام) نیافت که دیون خود را به وسیله او پردازد و دختران و زنان خانواده و همسرانش را گرد آورده و به سوی مدینه ببرد ، پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) در این امور مهم ، تنها علی (علیه السلام) را برگزید و پاکی ، جوانمردی ، امانتداری و لیاقت علی (علیه السلام) پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) را آسوده خاطر نمود؛ چرا که ، شجاعت ، جوانمردی ، پاکدامنی و پارسایی علی (علیه السلام) اطمینان داشت . امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز به خوبی از عهده این امور برآمد ، امانتها را به صاحبانش برگرداند ، حقوق حقداران را ادا کرد ، دختران و زنان و همسران پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) را نگهداری کرد و آنان را تحت توجهات و عنایات پرمهر خود ، از گزند دشمنان ، حفظ نمود و به سوی مدینه روانه ساخت و در مسیر ، با آنان رفاقت و مدارا کرد تا آنان را با بهترین شیوه ، با کمال حراست و مهر ، محبت و حسن تدبیر به مدینه ، به حضور رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) رساند . پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) علی (علیه السلام) را در خانه خود جای داد و در حریم خود فرود آورد و چون یکی از افراد خصوصی خانواده با او رفتار کرد و او را از خانواده اش جدا ساخت و او را محرم اسرار خود نمود و این رفتار بیانگر یگانگی پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) با علی (علیه السلام) است و حکایت از آن دارد که هیچ کس از خویشان پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) نتوانستند چنین موقعیت تنگاتنگی در محضر پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) پیدا کنند و احدی را یارای نیل به آن مقام ارجمند یا نزدیک به آن مقام نبود ، به علاوه فضایل ویژه دیگری که قبلاً - خاطرنشان گردید که قلب اندیشمندان را شیفته نموده و سرشار از عشق و شوق کرده است .

۱۱ - اعلان براءت از مشرکان توسط علی (ع)

یکی از ویژگیهای مخصوص امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آن چیزی است که ((در حدیث براءت)) آمده (که در سال نهم هجرت اتفاق افتاد) پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) (آیات براءت و بیزاری از مشرکان را که در آغاز سوره توبه آمده) نخست

به ابوبکر سپرد تا به مکه برود و در مراسم حج آن را اعلان کند، ابوبکر به سوی مکه رهسپار شد، چندان از مدینه دور نشده بود که جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد و عرض کرد: خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: ((لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا- أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ؛ اعلان بیزاری از مشرکان نباید انجام گیرد جز به وسیله خودت یا مردی از خودت)). رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را طلبید و به او فرمود: ((بر شتر غضبا سوار شو و به سوی ابوبکر برو و نامه برائت از مشرکین را از او بگیر و خودت آن را به مکه ببر و به مشرکان ابلاغ کن و ابوبکر را مخیر کن، اگر خواست همراه تو به مکه بیاید و اگر خواست به مدینه بازگردد)). حضرت علی (علیه السلام) سوار بر شتر غضبا (شتر مخصوص رسول خدا) (صلی الله علیه و آله و سلم) شد و حرکت کرد تا به ابوبکر رسید، همینکه ابوبکر آن حضرت را دید، پریشان گشت و به سوی علی (علیه السلام) متوجه شد وقتی به او رسید، گفت: ((ای ابوالحسن! برای چه آمده ای؟ آیا می خواهی با ما به مکه بیایی و یا برای امر دیگری آمده ای؟)). امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: ((رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمان داد تا به تو پیوندم و آیات برائت را از تو بگیرم و آن را در مکه برای مشرکان اعلان نمایم و پیمان قبلی با مشرکان را بهم بزنم. (۸۱) و به من دستور داد، تو را به اختیار خودت واگذارم که همراه من بیایی و یا به مدینه بازگردی)). ابوبکر گفت: من به سوی رسول خدا باز می گردم، وقتی که به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد، عرض کرد: ((مرا برای اجرای امر مهمی که دیگران برای آن گردن کشیده بودند (تا به افتخار آن نایل گردند) شایسته دانستی، وقتی که برای انجام آن به راه افتادم، مرا برگرداندی، آیا از قرآن، آیه ای در این مورد نازل شده است؟)). رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نه، ولی فرستاده امین خدا جبرئیل، نزد من آمد و این پیام را از جانب خدا برای من آورد که: ((لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ، وَعَلَيَّ مِنْي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ، وَلَا- يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ)). ((این آیات (برائت از مشرکان را به مشرکان) ابلاغ نکند جز خودت یا مردی از خودت و علی (علیه السلام) از من است و من از علی هستم و از جانب من جز علی آن را ابلاغ نخواهد کرد)). (۸۲) بنابراین، مطابق حدیث فوق، شکستن پیمان (صلح با مشرکان) مخصوص کسی است که پیمان را بسته است یا با جانشین اوست که در وجوب اطاعت و بلندی مقام و شرافت منزلت، همسان اوست، کسی که در کارش شکی پیدا نشود و در سخنش، خرده نگیرند. و آن کس که مانند خود شخصی است که پیمان بسته و دستورش دستور اوست، حکم و فرمان او نافذ و برقرار است و جای عیب و ایراد نیست. و با شکستن همین پیمان (صلح با مشرکان که با اعلان برائت از مشرکان شکسته شد) اسلام قوت گرفت و دین راه کمال را پیمود و بر قله کمال رسید و شئون مسلمانان سامان یافت و مکه به طور کامل تحت پرچم اسلام قرار گرفت، و امور آنان به خیر و خوبی رو به راه شد و خداوند خواست پایه تمام این امتیازات را به دست کسی انجام دهد که نامش را ارجمند کرده و یادش را گرامی داشته و (مردم را) به بلندی مقامش راهنمایی نموده و در فضایل، او را بر دیگران برتری داده است، او همان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است. (۸۳) هیچ کس از قوم، دارای چنین ویژگی و درخشندگی نبود و نمی توانست در این امتیازات، نظیر او و یا نزدیک به او باشد. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از اینگونه ویژگیها، بسیار دارد که چون بنای این کتاب بر اختصار است، از ذکر آنها خودداری شد.

نگاهی به جهاد و جانبازیهای علی (ع)

مقدمه

جهاد و مبارزه، اهرم نیرومندی است که در سایه آن ارکان اسلام، تثبیت می گردد و با تثبیت ارکان، دستورات و احکام و برنامه های دین، استقرار می یابد. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در رابطه با جهاد، جایگاه مخصوصی دارد که دیگران را چنین

جایگاهی نیست و در این مورد ، همه تاریخ نویسان و دانشمندان و راویان از تمام مذاهب اسلامی اتفاق نظر دارند و در صحت آن هیچ فردی شک و تردید نمی کند و هیچ اندیشمند و هوشیاری ، تردیدی به خود راه نمی دهد ، جز بی خبران از اخبار و تاریخ و دشمنان پر کینه و ننگین (که همچون شب پره ، منکر وجود خورشیدند) .

چهره علی (ع) در آینه جنگ بدر

به عنوان نمونه ، سلحشوری و فداکاری علی (علیه السلام) را در آینه جنگ بدر بنگریم که داستانش در قرآن ، ذکر شده است ، جنگ بدر ، اولین جنگی است که مسلمانان در آن آزمایش شدند (۸۴) و ترس و وحشت آن جنگ ، عده ای از دلیران اسلام را به کنار می کشاند و هر کدام به بهانه ای شانه خالی می کردند و خود را از صحنه دور می نمودند چنانکه قرآن در ترسیم این موضوع می فرماید : (كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ * يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ) . (۸۵) (خشنودی بعضی از شما از چگونگی تقسیم غنائم بدر) همانند آن است که خداوند تو را از خانه ات به حق بیرون فرستاد (به سوی میدان بدر) در حالی که جمعی از مؤمنان کراهت داشتند . آنان با اینکه می دانستند ، این فرمان خداست ، باز با تو ستیز می کردند . (و آنچنان وحشت زده بودند که) گویی به سوی مرگ رانده می شوند و (آن را با چشم خود) می نگرند) . و در تعقیب آیات فوق می فرماید : (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصِيْدُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ) . (۸۶) (و مانند کسانی نباشید که از سرزمین خود از روی هواپرستی و غرور و خودنمایی کردن در برابر مردم (به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و مردم را از راه خدا باز می داشتند و خداوند به آنچه عمل می کنند ، آگاه است) . بلکه تا آخر سوره انفال ، سخن از بهانه جویی و شانه خالی کردن عده ای است ، اگرچه تعبیرات ، گوناگون است ، ولی از نظر معنا ، هماهنگ و دارای معانی متحد می باشند . خلاصه این جنگ از این قرار است : مشرکان به سرزمین بدر (۸۷) آمدند و برای جنگ با مسلمین ، اصرار می کردند و به بسیاری افراد سپاه خود و بسیاری اموال و ساز و برگ نظامی و تجهیزات خود ، تظاهر می کردند ، ولی تعداد مسلمانان در برابر آنان کم بود (۳۱۳ نفر در حدود یک سوّم سپاه دشمن) که به علاوه گروههایی از مسلمین با بی میلی به جبهه آمده بودند و اضطراب و ناچاری ، آنان را به سوی میدان آورده بود و وقتی که سپاه دشمن در برابر سپاه اسلام قرار گرفت ، مشرکان اعلان جنگ نمودند و با فریادهای خود ، مبارز طلبیدند (سه نفر به نامهای : ولید ، عتبّه و شیبّه از شجاعان لشکر دشمن به میدان آمده و مسلمین را به جنگ دعوت نمودند و هم‌آورد طلبیدند) . انصار (مسلمین مدینه) به پیش آمدند و چند نفر از خود را به میدان فرستادند ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آنان جلوگیری کرد و به آنان فرمود : ((مشرکین همتای خود را (که اهل مکه اند) به جنگ می طلبند و شما (اهل مدینه) همتای آنان نیستید)) . سپس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را به جنگ با دشمن فرمان داد و حضرت حمزه و عبیده بن حارث (عمو و پسرعموی خود) را به همراه علی (علیه السلام) فرستاد و در برابر دشمن ، صف آرایی کردند . وقتی که این سه نفر به میدان تاختند؛ چون کلاهخود و لباس جنگ ، آنان را پوشانده بود ، دشمنان آنان را نشناختند ، پرسیدند شما کیستید ؟ آن سه نفر خود را معرفی کردند و نسب خود را بیان نمودند و گفتند : ((كِفَاءٌ كِرَامٌ؛ شما همتایان گرامی هستید)) . نایره جنگ (تن به تن) در گرفت (به مقتضای سن) ولید با علی (علیه السلام) به نبرد پرداخت و علی (علیه السلام) به او مهلت نداد و او را کشت . عتبّه با حمزه به جنگ پرداخت ، طولی نکشید که به دست حمزه کشته شد . شیبّه با عبیده هم‌آورد شد (و این دو ، مدّتی جنگیدند) دو ضربت بین آنان رد و بدل شد که یکی از آنها باعث جدایی ران عبیده گردید ، علی (علیه السلام) با ضربتی بر شیبّه ، عبیده را از چنگال او رها کرد و همین ضربت ، شیبّه را کشت و در کشتن او حمزه (علیه السلام) نیز علی (علیه السلام) را یاری می کرد . کشته شدن سه نفر از دلاوران دشمن ، نخستین شکست ذلّت و سرافکندگی را بر کافران وارد ساخت ، آنان با وحشت و حیرت ، مرعوب اقتدار مسلمین گشتند و نشانه

های پیروزی مسلمین، آشکار شد. سپس علی (علیه السلام) در برابر ((سعید بن عاص)) قرار گرفت و با او به نبرد پرداخت در حالی که دیگران از برابر شمشیر علی (علیه السلام) گریختند و همان دم سعید بن عاص نیز به دست علی (علیه السلام) کشته شد. سپس ((حنظله)) پسر ابوسفیان، در برابر علی (علیه السلام) قرار گرفت، علی (علیه السلام) او را نیز کشت. پس از او ((طعیمه بن عدی)) به جنگ علی (علیه السلام) آمد، علی (علیه السلام) او را نیز به هلاکت رساند. و سپس علی (علیه السلام) ((نوفل بن خویلد)) را - که از شیطانهای قریش بود - کشت و به همین منوال یکی پس از دیگری به دست علی (علیه السلام) کشته شدند به گونه ای که بیش از نیمی از کشته شدگان دشمن که جمعا هفتاد نفر بودند (۳۶ نفر آنان) تنها به دست با کفایت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) کشته شدند و همه مسلمین که در جنگ بدر شرکت کرده بودند، همراه سه هزار نفر از فرشتگان که نشانه های مخصوصی داشتند (۸۸)، نیم دیگر از آن هفتاد نفر را کشتند، بنابراین، علی (علیه السلام) به اعانت الهی و توفیقات و تاءیدات خداوند، تنها عهده دار کشتن نیمی از کشته شدگان شد و در نتیجه پیروزی مسلمین بر دشمن، به دست علی (علیه السلام) صورت گرفت و پایان جنگ نیز اینگونه بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مشتی از ریگ زمین را برداشت و به روی دشمن پاشید و فرمود: ((شَاهَتِ الْوُجُوهُ؛ زشت باد چهره های شما))، و هیچ کس از دشمن در صحنه نماند و همه پا به فرار گذاشتند: ((و خداوند امور مؤمنان را در جنگ، کفایت کرد و او قوی و شکست ناپذیر است)). (۸۹)

نام کشته شدگان به دست علی (ع) در جنگ بدر

دانشمندان و محدثین شیعه و سنی به اتفاق نظر، نام افرادی را که در جنگ بدر به دست علی (علیه السلام) کشته شده اند ضبط و ثبت نموده اند که به شرح زیر است: ۱ - ((ولید بن عتبّه)) (چنانکه قبلاً خاطر نشان شد) وی مردی دلاور، پرجرات، قوی دل و چابک بود و دلاوران شجاع، از جنگ با او هراس داشتند. ۲ - ((عاص بن سعید بن عاص)) از قهرمانان قریش بود که دیگران از نبرد با او وحشت داشتند. ۳ - ((طعیمه بن عدی بن نوفل)) که سرکرده گمراهان بود. ۴ - ((نوفل بن خویلد)) که از سرسخت ترین دشمنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، قریشیان او را در کارها مقدم می داشتند و احترام خاصی به او می نمودند، او همان کسی است که قبل از هجرت در مکه، ابوبکر و طلحه را (به خاطر اینکه مسلمان شده بودند) با طناب به همدیگر بست و آنان را یک روز تا شب شکنجه داد، تا اینکه بر اثر وساطت بعضی، آنان را آزاد نمود، وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را در میدان بدر دید، شناخت، از خدا خواست به دست خودش نابودش کند، عرض کرد: ((اللّٰهُمَّ اكْفِنِيْ نُوفِلَ بْنَ خُوَيْلِدٍ خَدَايَا! مرا در مورد نوفل کفایت فرما)) علی (علیه السلام) به سوی او شتافت و او را کشت. ۵ - زمعه بن اسود. ۶ - عقیل بن اسود. ۷ - حرث بن زمعه. ۸ - نصر بن حارث عبدالدار. ۹ - عمیر بن عثمان بن کعب بن تیم، عموی طلحه بن عبیدالله. ۱۰ - عثمان بن عبیدالله. ۱۱ - مالک بن عبیدالله (این دو نفر برادر طلحه بودند). ۱۲ - مسعود بن ابوامیه بن مغیره. ۱۳ - قیس بن فاکه بن مغیره. ۱۴ - حذیفه بن ابی حذیفه بن مغیره. ۱۵ - ابوقیس بن ولید بن مغیره. ۱۶ - حنظله بن ابی سفیان. ۱۷ - عمرو بن مخزوم. ۱۸ - ابوالمنذر، ولید بن ابی رفاعه. ۱۹ - متبه بن حجاج سهمی. ۲۰ - عاص بن متبه. ۲۱ - علقمه بن کلد. ۲۲ - ابوالعاص بن قیس بن عدی. ۲۳ - معاویه بن مغیره بن ابی العاص. ۲۴ - لوزان بن ربیع. ۲۵ - عبدالله بن منذر بن ابی رفاعه. ۲۶ - مسعود بن ابی اُمیّه بن مغیره. ۲۷ - حاجب بن صائب بن عویمر. ۲۸ - اوس بن مغیره بن لوزان. ۲۹ - زید بن ملیص. ۳۰ - عاصم بن ابی عوف. ۳۱ - معبد بن وهب، هم سوگند قبیله عامر. ۳۲ - معاویه بن عامر بن عبد القیس. ۳۳ - عبدالله بن جمیل بن زهیر بن حارث بن اسد. ۳۴ - سائب بن مالک. ۳۵ - ابوالحکم بن احنس. ۳۶ - هشام بن اُمیّه بن مغیره. اینان ۳۶ نفرند که علی (علیه السلام) به تنهایی آنان را در جنگ بدر کشت، غیر از افرادی که در مورد قاتل آنان اختلاف است که آیا علی (علیه السلام) آنان را کشت یا دیگری و غیر از آنانی است که علی (علیه السلام) در قتل آنان با دیگران شرکت داشته است. و تعداد مقتولین دشمن به دست

علی (علیه السلام) بیش از نیمی از مقتولین آنان است (چرا که کشته شدگان دشمن در جنگ بدر، هفتاد نفر بودند که علی (علیه السلام) ۳۶ نفر از آنان را کشت یعنی یک نفر بیش از نصف هفتاد نفر را). چهره علی (ع) در آینه نبرد اُحُد پس از جنگ بدر، جنگ اُحُد (در نیمه شوال سال سوّم هجرت) در کنار کوه احد (یک فرسخی مدینه) واقع شد، علی (علیه السلام) در این جنگ پرچمدار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، همانگونه که در جنگ بدر، پرچم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در دست علی (علیه السلام) بود. در جنگ اُحد ((لواء)) (یعنی پرچم کوچکتر از پرچم جنگ) نیز (پس از شهادت مصعب) به دست علی (علیه السلام) داده شد، بنابراین، علی (علیه السلام) در این جنگ هم پرچمدار بیرق جنگ بود و هم پرچم کوچک (راهنما) در دستش بود. در این جنگ (در بخش آخر) همه مسلمین، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در صحنه تنها گذاشتند و فرار کردند جز علی (علیه السلام) که تنها با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در میدان ماند، سپس گروه اندکی از فراریان نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشتند، نخستین نفر از مراجعین، عاصم بن ثابت، ابوذرّجانه و سهل بن حنیف بودند. و بعد طلحه به آنان پیوست. راوی حدیث (زید بن وهب) می گوید: به عبدالله مسعود گفتم: در این وقت ابوبکر و عمر کجا بودند؟ گفت از ((فراریان بودند)) گفتم: عثمان کجا بود؟ گفت: ((او رفت و بعد از سه روز بازگشت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: لَقَدْ ذَهَبْتَ فِيهَا عَرِيضَةً؛ مسافت دور و درازی رفتی)). ولی علی (علیه السلام) همچنان ثابت قدم در میدان ماند، فرشتگان از ثابت قدمی او تعجب کردند و جبرئیل در آن روز به سوی آسمان بالا می رفت و می گفت: ((لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفِقَارِ، وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ؛ شمشیری (که حق شمشیر را ادا کند) جز ذوالفقار (شمشیر علی (علیه السلام)) نیست. و جوانی (که زیننده جوانی باشد) جز علی (علیه السلام) نیست)). امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در این جنگ، بسیاری از مشرکان را کشت و پیروزی در این جنگ، به دست علی (علیه السلام) انجام گرفت، چنانکه در جنگ بدر نیز پیروزی به دست او بود. و در میان اصحاب، تنها علی (علیه السلام) بود که در این جنگ به خوبی از امتحان الهی قبول شد و به نیکی، صبر و استقامت نمود، در آن هنگامه ای که قدمهای دیگران لغزید و لرزید، علی (علیه السلام) با شمشیرش سران شرک و گمراهی را کشت. و نقاب اندوه را از چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برافکند و در اینجا بود که جبرئیل در میان فرشتگان زمین و آسمان، از فضایل علی (علیه السلام) سخن گفت و تقرّب تنگاتنگ علی (علیه السلام) در پیشگاه پیامبر راهنما (صلی الله علیه و آله و سلم) آشکار گشت، تقرّبی که (تا آن وقت) از نظر عامّه مردم پوشیده بود.

کشته شدگان دشمن به دست علی (ع)

محمد بن اسحاق روایت کرده است که: در جنگ اُحد، پرچمدار سپاه دشمن، شخصی به نام ((طلحه بن ابی طلحه)) از خاندان ((عبدالدار)) بود علی (علیه السلام) او را کشت، سپس پسر او ((ابا سعید بن طلحه)) را (که پرچمدار دوّم شده بود) کشت، سپس برادر طلحه را که ((کلده)) نام داشت کشت و بعد از او ((عبدالله بن حمید)) به میدان آمد، (علی (علیه السلام)) او را نیز کشت، سپس ((حکم بن آخنس)) به میدان آمد و به دست علی (علیه السلام) کشته شد. بعد از او ((ولید بن ابی حذیفه)) و سپس برادر او ((أُمیة بن ابی حذیفه)) و ((أَرْطَاء بن شرحبیل)) و ((هشام بن امیه)) و ((عمرو بن عبدالله و بشر بن مالک و صوّاب غلام خاندان عبدالدار)) یکی پس از دیگری به دست با کفایت علی (علیه السلام) به هلاکت رسیدند. و فتح و پیروزی به دست علی (علیه السلام) انجام گرفت و مسلمین (فراری) پس از گریز، نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشتند و به دفاع از آن حضرت پرداختند و سرزنش خداوند همه آنان را - به خاطر فرارشان - فرا گرفت، جز علی (علیه السلام) که از این بحران خطیر سرافراز بیرون آمد. (۹۰)

یکی از جنگهای زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در سال چهارم هجرت واقع شد، غزوه ((بنی نضیر)) است، بنی نضیر یکی از طوایف یهود بودند که در نزدیک مدینه می زیستند و همواره در توطئه و کمین بر ضد اسلام بسر می بردند، حتی در صدد آن بودند که مخفیانه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ترور کنند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به طور قاطع با آنان برخورد کرد و سپاه اسلام پس از پانزده روز محاصره قلعه آنان، آنان را وادار به تسلیم کرد و سپس در ماه صفر سال چهارم هجرت، آنان را از حجاز تبعید کرد و به این ترتیب در به در و تار و مار شدند. از ویژگیهای زندگی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در این مورد این بود که یکی از سران یهودیان تروریست را که (در جریان جنگ بنی نضیر) به سوی خیمه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تیر انداخته بود، کشت (۹۱) و نه نفر از یهودیان (توطئه گر) را به قتل رساند و سر بریده آنان را که همیار بودند به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد. حسیان بن ثابت انصاری (شاعر معروف) خطاب به علی (علیه السلام) می گوید: **لِلَّهِ أَى كَرِيهَةٍ أَعْلَيْتَهَا بَيْنِي قَرْيَظَةٍ وَالنَّفُوسُ تَطْلُعُ** اردی رئیسهم وآب بتسعة طورا یشلهم وطورا یدفع ((براستی چه دشواریها و رنجها را در مورد یهود بنی نضیر (۹۲) تحمّل کردی، آنگاه که مردم چشم انتظار عملیات تو بودند، رئیس آنان را کشتی و نه نفر از آنان را بازگرداندی، گاهی آنان را سرکوب می کرد و گاهی از آنان جلوگیری می نمود (تا آسیب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزنند)).

سیمای علی (ع) در آینه جنگ خندق

جنگ احزاب (همان جنگ خندق) بعد از جنگ بنی نضیر (در سال پنجم هجرت) رخ داد، سپاه احزاب (از مکه به سوی مدینه) روانه شدند، وقتی به مدینه (آن سوی خندق) رسیدند، مسلمانان از کثرت جمعیت دشمن که با ساز و برگ وسیع آمده بودند، به هراس افتادند (۹۳)، دشمن در پشت خندق، زمینگیر شد، بیش از بیست روز جنگ آنان با مسلمین، تنها با تیراندازی و پرت کردن نیزه انجام می گرفت (زیرا خندق و سنگر بزرگی که مسلمین در برابر سپاه دشمن، حفر کرده بودند، مانع ورود دشمن به داخل مدینه و جنگیدن با شمشیر می شد). سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مسلمین را برای نبرد با دشمن فرا خواند و آنان را برای رودرروی خشن با دشمن پر جرات کرد و وعده پیروزی به آنان داد. پس (از آنکه قریش از تحریک پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مطلع شدند) یکه سوارانی از آنان برای پیکار به میدان تاختند که از آنان این افراد بودند: عمرو بن عبدود عامری، عکرمه بن ابی جهل، هبیره بن ابی وهب مخزومی، ضرار بن خطاب و مرداس فهري. این دلاوران بی بدیل دشمن، لباس جنگ پوشیدند و سوار بر اسبهای خود شدند و کنار چادرهای بنی کنانه (یکی از احزاب همیار خود) رفتند و به آنان گفتند: ((برای جنگ آماده شوید)). سپس به سوی مسلمین تاختند، وقتی که به جلو خندق رسیدند، توقف کردند و به شناسایی خندق پرداختند و خود را به قسمتی از خندق که عرض تنگتری داشت (و می توانستند با اسب از آن سو به این سوی خندق بجهند) روانه شدند و از آنجا به این طرف خندق جهیدند و خود را به سرزمین شوره زاری که بین کوه ((سلیع)) و خندق قرار داشت، رساندند و به تاخت و تاز پرداختند. مسلمانان آنان را در آن وضع مشاهده می کردند، ولی هیچ کس از آنان پا به جلو نگذاشت و ((عمرو بن عبدود)) (یل مغرور قریش) شاخ و شانه خود را به مسلمین نشان می داد و آنان را به پیکار، فرا می خواند، در هر لحظه در این جریان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اظهار آمادگی می کرد و از آن حضرت اجازه می خواست که به میدان رود، ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) می فرمود: ((آرام باش)) و اجازه نمی داد به این امید که مسلمانی دیگر، پا به پیش گذارد، ولی مسلمانان همچنان در خاموشی بسر می بردند واز هیچیک از آنان حرکتی دیده نشد، چرا که می دیدند ((عمرو بن عبدود)) (غول بی باک) به میدان آمده، از او و همراهانش هراس داشتند.

عمرو بن عبدود ، همچنان نعره ((هَيْلٌ مِنْ مُبَارِزٍ)) سر می داد ، وقتی که از یک سو نعره ((عمرو)) طول کشید و از سوی دیگر تقاضای مکرر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) برای جنگ ادامه یافت ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ، علی (علیه السلام) را به حضور طلید و عمامه خود را بر سر علی (علیه السلام) گذارد و بست و شمشیر خود را به علی (علیه السلام) داد و به علی (علیه السلام) فرمود : ((امْضِ لِشَآءِنِكَ؛ به سوی آنچه می خواهی برو)). سپس گفت : ((اللَّهُمَّ اَعْنِهِ؛ خدایا ! علی را یاری کن)) و علی (علیه السلام) به میدان شتافت .

گزارش جابر از صحنه جنگ خندق

وقتی که علی (علیه السلام) به سوی ((عمرو)) رفت ، جابر بن عبدالله انصاری نیز دنبال علی (علیه السلام) رفت تا ببیند نبرد علی (علیه السلام) با ((عمرو)) به کجا می انجامد (تا آنچه دیده بعدا گزارش دهد) وقتی که علی (علیه السلام) در برابر ((عمرو)) قرار گرفت ، به او چنین فرمود : ((ای عمرو ! تو در زمان جاهلیت می گفتی : هر کس از من سه تقاضا کند ، آن سه تقاضا یا یکی از آنها را روا می کنم)). عمرو گفت : آری چنین است . علی (علیه السلام) فرمود : ((تقاضای اول من این است) تو را دعوت می کنم به یکتایی خدا و صدق نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گواهی دهی و قبول اسلام کنی)). عمرو گفت : ((ای برادرزاده ! از این تقاضا بگذر)). علی (علیه السلام) فرمود : ((این تقاضا را اگر بپذیری ، برای تو بهتر است)). سپس علی (علیه السلام) فرمود : ((تقاضای دوم من آن است که) از هرجا که آمده ای باز گردی . (و جنگ را ترک کنی)). عمرو گفت : نه ، آن وقت زنان قریش تا ابد گفتگو می کنند (که عمرو از روی ترس ، نجنبید). علی (علیه السلام) فرمود : ((تقاضای دیگری دارم)). عمرو گفت : آن چیست ؟ علی (علیه السلام) فرمود : ((از اسب فرود آی و با من جنگ کن)). عمرو لبخندی زد و گفت : ((من گمان نداشتم که فردی از عرب پیدا شود و چنین سخنی به من بگوید و من دوست ندارم مرد بزرگواری چون تو را بکشم و بین من و پدرت رابطه دوستی بود)). علی (علیه السلام) فرمود : ((ولی من دوست دارم تو را بکشم ، حال اگر جنگ می خواهی ، پیاده شو)). عمرو ، از این سخن خشمگین شد و پیاده شد و به صورت اسبش زد که اسب باز گشت . جابر می گوید : این دو به همدیگر حمله کردند ، آنچنان گرد و غبار از زیر پای آنان برخاست ، که آنان را در میان گرد و غبار ندیدم ، فقط صدای تکبیر شنیدم ، دریافتم که علی (علیه السلام) ((عمرو)) را کشته است ، همراهانش را دیدم کنار خندق آمدند که به آن سوی خندق بجهند و فرار کنند ، از آن سو ، وقتی مسلمانان صدای تکبیر را شنیدند به پیش آمدند و به سوی خندق تاختند تا از نزدیک ، صحنه را بنگرند ، دیدند ((نوفل بن عبدالله)) به داخل خندق افتاده و اسبش نمی تواند او را از آنجا نجات دهد ، او را سنگباران کردند . نوفل به مسلمین گفت : ((مرا با بهتر از این روش بکشید ، یکی از شما پایین آید تا با او بجنگم)). علی (علیه السلام) به سوی او پرید و او را زیر ضربات سهمگین خود قرار داد تا او را کشت . سپس آن حضرت به ((هئیره)) (یکی از همراهان دیگر عمرو) حمله کرد و با شمشیر چنان به برآمدگی زین اسب او زد ، زرهی که پوشیده بود ، از تنش افتاد . عکرمه و ضرار بن خطاب (وقتی وضع را چنان دیدند) فرار را برقرار برگزیدند . جابر می گوید : ((من نبرد علی (علیه السلام) با عمرو را نتوانستم به هیچ چیز تشبیه کنم ، جز به داستان داوود (علیه السلام) با جالوت که خداوند آن را در قرآن آورده است ، آنجا که می فرماید : (فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ . . .)). (۹۴) سپاه طالوت به فرمان خدا ، سپاه دشمن (جالوت) را شکست دادند و داوود (جوان کم سن و سال نیرومند و شجاعی که در لشکر طالوت بود) جالوت را کشت)). (۹۵) علی (ع) در آینه جنگ بنی قریظه و بنی المصطلق بعد از جنگ احزاب ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم به سرکوبی یهود بنی قریظه ، این دشمنان داخلی و فرصت طلب نمود ، همان توطئه گرانی که در جنگ احزاب ، به دشمنان کمک کردند و پیمان خود را با مسلمین شکستند ، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) همراه سی نفر به سوی آنان رفت . آنان به قلعه های خود رفته بودند . سرانجام علی (علیه السلام) بر آنان پیروز شد ، رعب و

وحشت عجیبی از شجاعت علی (علیه السلام) بر دل‌های آنان افکنده شد و جمعی از آنان به دست علی (علیه السلام) کشته شدند و بقیه بی سامان و در به در گشتند. (این واقعه در سال پنجم هجرت رخ داد). و این امتیاز نیز همچون امتیازات گذشته، نشانگر موقعیت مخصوص علی (علیه السلام) و نقش اساسی سرکوبی دشمنان کینه توز اسلام است که هیچیک از مسلمین دیگر دارای چنین موقعیتی نبودند. سال ششم هجرت فرا رسید، به مدینه خبر رسید که ((حارث بن ابی ضرار)) رئیس قبیله بنی المصطلق در صدد جمع کردن اسلحه و سرباز برای شورش و حمله به مدینه است پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم گرفت تا آنان را در سرزمین خودشان سرکوب کند. آزمایش بزرگی که در این جنگ، دامنگیر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) شد نزد دانشمندان و تاریخ نویسان، مشهور است و پیروزی مسلمین در آن جنگ به دست علی (علیه السلام) انجام گرفت پس از آنکه جمعی از فرزندان عبدالمطلب در این جنگ دچار مصایبی شدند. امام علی (علیه السلام) دو مرد از بنی مصطلق را (که از سران آن قوم بودند) یعنی مالک و پسرش را کشت، و بسیاری از آنان اسیر سپاه اسلام شدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن اسیران را به عنوان ((برده)) بین مسلمانان تقسیم نمود. یکی از اسیران ((جویریة)) دختر حارث بن ابی ضرار (رئیس قبیله) بود، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) او را اسیر کرد و به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را همسر خود گرداند. (۹۶)

چهره علی (ع) در ماجرای حُدَیْبِیَّة

بعد از جنگ بنی المصطلق، جریان ((حدیبیه)) پیش آمد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه ۱۴۰۰ نفر از مسلمین در ماه ذیقعد سال ششم هجرت به سوی مکه برای زیارت خانه خدا، حرکت کردند و جریان‌هایی باعث شد که در سرزمین حدیبیه نزدیک مکه، پیمان و قرارداد صلح وسیعی که دارای هفت ماده بود با نمایندگان قریش، برقرار نمود که به ((صلح حدیبیه)) معروف گردید. در این جریان، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پرچمدار مسلمین و همانند حوادث گذشته، دارای ویژگی و امتیاز خاصی در میان مسلمین بود، آن حضرت پس از جریان بیعت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با همراهان که بر اساس استقامت و وفاداری به پیمان بود - از علی (علیه السلام) اموری بروز کرد که مشهور است و سیره نویسان نقل نموده اند و آینه دیگری برای نشان دادن چهره پرفروغ آن حضرت می باشد. (۹۷)

چهره علی (ع) در جنگ خیبر

پس از صلح حُدَیْبِیَّة، جریان جنگ خیبر (۹۸) در سال هفتم هجرت پیش آمد و پیروزی در این جنگ نیز به دست امیر مؤمنان علی (علیه السلام) انجام گرفت و از افتخارات زندگی آن حضرت، مربوط به فتح در این جنگ است که همه راویان و تاریخ نویسان بر آن اتفاق دارند و هیچ کس تردید در آن ننموده است. آنگاه که ابوبکر پرچم را به دست گرفت و شکست خورد و این شکست مایه سرافکندگی و ذلت بسیار عظیم مسلمین گردید، سپس رسول خدا پرچم را به دست رفیق او (یعنی عمر بن خطاب) داد او نیز همانند اولی با شکست و سرافکندگی بازگشت و همین پیشامد، اسلام را در سراسیمگی سقوط و خطر جدی قرار داده بود و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را بسیار ناراحت کرد و آثار خشم و اندوه از چهره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مشاهده می شد (در این موقعیت خطیر و سرنوشت ساز) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فریاد برآورد: ((لَا أُعْطِیَنَّ الرَّایَةَ عَدَا رَجُلًا- يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ كَرَارًا غَيْرَ فَرَارٍ لَا- يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ)). ((قطعا فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او خدا و رسولش را دوست دارد، او که حمله های پیاپی می کند و هرگز پشت به جنگ نمی نماید و از جبهه باز نمی گردد تا خداوند به دست او فتح و پیروزی را نصیب فرماید)). پرچم را (فردای آن روز) به

دست امیر مؤمنان علی (علیه السلام) داد و فتح خیر به دست او انجام یافت. از مفهوم گفتار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) (در سخن فوق) استفاده می شود که آن دونفر فراری دارای آن وصفی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از علی (علیه السلام) نمود (یعنی او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند) نیستند، چنانکه ذکر وصف ((کَرَّار)) (حمله کننده استوار و ثابت قدم در صحنه جنگ) بیانگر خروج فراریان از این وصف است و این جبران قهرمانانه علی (علیه السلام) از خسارات شکستهای قبل، دلیل روشنی بر یگانگی حضرت علی (علیه السلام) در این پیروزی آفرینی و افتخار است که احدی در این افتخار، با علی (علیه السلام) شرکت ندارد. حسان بن ثابت (شاعر معروف رسول خدا) در این راستا چنین سرود: وَكَانَ عَلِيٌّ أَرْمَدُ الْعَيْنِ يَبْتَغِي دَوَاءَ فَلَمَّا لَمْ يَحْسَ مُدَاوِيًا شَفَاهُ رَسُولُ اللَّهِ مِنْهُ بِتَفْلَةٍ فَبُورِكَ مُرْقِيًا وَبُورِكَ رَاقِيًا وَقَالَ سَاءَ عَطَى الرَّأْيَةِ الْيَوْمَ صَارِمًا كَمِيًّا مُجِبًّا لِلرَّسُولِ مُوَالِيًّا يُحِبُّ إِلَّا لَهُ وَإِلَّا لَهُ يُحِبُّهُ بِهِ يَفْتَحُ اللَّهُ الْخُصُوفَ الْأَوْبِيَّاءَ فَاصْـفَى بِهَا دُونَ الْبَرِيَّةِ كُلَّهَا عَلِيًّا وَسَمَاءُ الْوَزِيرِ الْمُوَاحِيَّا ((علی (علیه السلام) درد چشم داشت و به دنبال دوی شفا بخش می گشت ولی به آن دست نیافت، سرانجام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به وسیله مالیدن آب دهانش (به چشم علی (علیه السلام)) به او شفا داد. پس مبارک و خجسته باد هم او که شفا یافت و هم او که شفا داد)). و پیامبر فرمود: ((امروز پرچم را به دست مردی بسپارم که دارای شمشیری برنده است و فردی شجاع می باشد و دوستی تناتنگ با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد)) اوست که خداوند را دوست دارد و خدا هم او را دوست دارد و خدا به دست او قلعه های ستبر و استوار را فتح کند برای انجام این کار در میان همه مردم، علی (علیه السلام) را برگزید و او را وزیر و برادر خود خواند)). پس از جنگ خیبر، حوادث دیگری رخ داد که همانند آنچه قبلاً ذکر شد، نبود و بیشتر به صورت گروهی (گروه ضربت) بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را تشکیل می داد و به سوی دشمن می فرستاد و خود آن حضرت در میانشان نبود و این رویدادها اهمیت رویدادهای سابق را نداشت؛ زیرا دشمنان، ضعیف شده بودند و بعضی از مسلمین نیاز به دیگران نداشتند، گرچه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در همه این حوادث و فراز و نشیبها نقش سازنده و بهره وافر در گفتار و رفتار داشت.

چهره درخشان علی (ع) در فتح مکه

سپس (در سال هشتم هجرت) فتح مکه پیش آمد همان رویدادی که اسلام را استوار نمود و بر اثر آن اساس دین پابرجا گردید و خداوند بزرگ در این مورد بر پیامبرش منت نهاد و قبل از آن، خداوند مژده و وعده فتح مکه (و آثار درخشان آن) را داده بود آنجا که فرمود: (إِذَا جَاءَ نَصِيرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا). (۹۹) ((چون یاری خدا فرا رسد و پیروزی رو کند و مردم را ببینی که گروه گروه به دین خدا در آیند)) (۱۰۰) و سخن دیگر خداوند که مدتها قبل از این نازل شده بود که: ... لَتَدْخُلَنَّ الْمَسَاجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَهُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ... (۱۰۱) ((قطعا همه شما به خواست خدا وارد مسجد الحرام می شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده یا ناخنهای خود را کوتاه کرده اید و از هیچ کس ترسی ندارید)). پس از نزول این آیات، چشمها در انتظار این فتح بود و گردنها به سوی آن کشیده شده بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) (طبق اصول رازداری در ارتش) حرکت به سوی مکه و اندیشه تصمیم بر فتح آن را از مردم مکه پنهان داشت و از خداوند خواست که این تصمیم را از مردم مکه مکتوم کند تا (آنان را غافلگیر کرده و) به طور ناگهانی، بر آنان وارد شود و در میان همه مردم از مسلمین و مشرکین، تنها کسی که از این تصمیم آگاه بود و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او این راز را گفت و او را ((رازدار مخصوص و مورد اطمینان)) دانست، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بود و در این تصمیم، با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اتفاق رایی داشت و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با او مشورت می کرد و بعد از او پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گروهی دیگر را از جریان آگاه ساخت و پایان یافتن جریان فتح، به حالتها و ویژگیهایی

بستگی داشت که علی (علیه السلام) در همه آن حالتها و ویژگیها نقش خاصی داشت که هیچ کس را در این خصایص، یارای برابری با علی (علیه السلام) نبود.

فرمان عمومی عفو و ویژگی علی (ع) (از محضر رسول خدا (ص))

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مسلمانان پیمان بست که هنگام ورود به مکه، هیچ کس را نکشند، مگر آنان که با سپاه اسلام می جنگند و نیز پیمان بست که هر کس از مشرکان خود را به پرده کعبه درآویخت در امان باشد (و مشمول عفو عمومی گردد) جز چند نفر که آن حضرت را آزار (مخصوص) نموده بودند مانند: مقیس بن صبابه، ابن خطل، ابن ابی سرح و دو کنیزک آوازه خوان که با بدگویی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خوانندگی می کردند و در سوگ مشرکین کشته شده در جنگ بدر، نوحه سرایی می نمودند. امیر مؤمنان علی (صلی الله علیه و آله و سلم) (پس از فتح مکه) یکی از آن دو خواننده (بد زبان) را کشت و دیگری فرار کرد و ناپدید شد تا وقتی که برای آن کنیزک فراری امان گرفته شد، بازگشت و آزاد بود تا اینکه در زمان خلافت عمر بن خطاب اسبی به او لگد زد و او را کشت. یکی از کسانی که علی (علیه السلام) او را کشت ((حویرث بن نفیل بن کعب)) بود، او از کسانی بود که در مکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را آزار می داد و به علی (علیه السلام) خبر رسید که خواهرش ((أمّ هانی)) به جمعی از قبیله بنی مخزوم پناه داده که یکی از آنان ((حارث بن هشام)) و ((قیس بن سائب)) است. علی (علیه السلام) در حالی که سر و صورتش را با کلاهخود پوشیده بود و شناخته نمی شد، به در خانه ((أمّ هانی)) رفت و فریاد زد: ((آنان را که پناه داده اید از خانه بیرون کنید)). روایت کننده گوید: ((سوگند به خدا! پناهندگان وقتی این صدا را شنیدند، از خوف و وحشت مانند پرندۀ جباری فضله انداختند)). (۱۰۲) أمّ هانی از خانه بیرون آمد، ولی علی (علیه السلام) را که سر و صورتش پوشیده بود، شناخت و گفت: ((ای بنده خدا! من أمّ هانی دختر عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و خواهر علی بن ابی طالب (علیه السلام) هستم، از خانه من دور شو)). امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: ((آن پناهندگان را از خانه بیرون کنید)) أمّ هانی گفت: ((سوگند به خدا درباره تو از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شکایت می کنم)). علی (علیه السلام) کلاهخود را از سر برداشت، أمّ هانی علی (علیه السلام) را شناخت جلو آمد و علی (علیه السلام) را با شور و شوق در آغوش گرفت و گفت: ((فدایت کردم! سوگند یاد کرده ام که شکایت از تو را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و آله و سلم) ببرم (چه کنم؟)). علی (علیه السلام) به او فرمود: ((رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اکنون در بالای این درّه است، نزد او برو و شکایت از مرا به او بگو تا مطابق سوگند، رفتار کرده باشی.)) ام هانی می گوید: ((به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتم، آن حضرت در خیمه ای به شستشوی بدنش اشتغال داشت و فاطمه - سَلامُ الله علیها - پوششی فراهم کرده بود و مراقبت می کرد که کسی بدن آن حضرت را نبیند، وقتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن مرا شنید فرمود: مَرْحَباً بِأُمِّ هَانِي وَأَهْلَائِ! ای أمّ هانی! خوش آمدی!)). عرض کردم: ((پدر و مادرم به فدایت! امروز شکایت چگونگی برخورد علی (علیه السلام) را به حضور شما آورده ام)). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((قَدْ أَجَزْتُ مَنْ أَجَزْتُ؛ هر که را تو پناه دادی من هم پناه دادم)). فاطمه - سلام الله علیها - به من فرمود: ((ای أمّ هانی! آمده ای از علی (علیه السلام) شکایت کنی که دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را ترسانده است؟!)). رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((قَدْ شَكَرَ اللَّهُ لِعَلِيٍّ سَيِّئُهُ وَأَجَزْتُ مَنْ أَجَارَتْ أُمُّ هَانِي لِمَكَانِهَا مِنْ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ)). ((خداوند رفتار علی (علیه السلام) را به خوبی پذیرفت و من پناه دادم کسانی را که أمّ هانی به آنان پناه داده است به خاطر خویشتاوندی او با علی (علیه السلام)). پاکسازی حرم از بت وقتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مسجد الحرام (کنار کعبه) شد، دید ۳۶۰ بت در آنجا نهاده شده که بعضی از آنها را با بعضی دیگر به وسیله سرب، به هم چسبانده اند، به

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: ((مشتی از ریگ زمین را به من بده))، علی (علیه السلام) مشتی از خاک و ریگ از زمین برداشت و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن ریگها را به روی بتها می پاشید و می فرمود: (وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا). ((و بگو حق فرا رسید و باطل نابود شد، و قطعاً باطل نابود شدنی است)). (۱۰۳) همان دم همه آن بتها سرنگون شدند، سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد آنها را از مسجد بیرون بردند و شکستند و به دور ریختند. آنچه از رفتار علی (علیه السلام) در جریان فتح مکه ذکر شد مانند کشتن چند تن از دشمنان خدا در مکه و ترساندن عده ای دیگر و کمک آن حضرت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در پاکسازی مسجدالحرام از هرگونه بت و خشونت شدید او در راه خدا و نادیده گرفتن خویشان به خاطر اطاعت فرمان خدا، همه و همه دلیل خصوصیت حضرت علی (علیه السلام) در امتیازات و فضایل است که هیچ کس در این جهات، با او سهم نبود و او در این فضایل یکتا و بی نظیر بود، چنانکه قبلاً نیز به ذکر خصایص دیگر او پرداختیم.

دلایلی علی (ع) در جنگ حنین

پس از فتح مکه در سال هشتم، جنگ حنین (بر وزن حسین) پیش آمد که جمعیت بسیار مسلمین (۱۰۴) نشان می داد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پیروز می شود رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با ده هزار نفر از مسلمین به سوی دشمن حرکت کرد، بیشتر مسلمین گمان می کردند به خاطر داشتن جمعیت بسیار و اسلحه کافی، شکست نمی خورند. بسیاری جمعیت مسلمین، موجب تعجب ابوبکر شد و گفت: ((ما هرگز شکست نمی خوریم و از جهت مشکل کم بودن جمعیت آسوده ایم)) ولی نتیجه کار برخلاف گمان آنان شد وقتی که سپاه اسلام با مشرکین برخورد نمودند، در همان درگیری اول، مسلمین غافلگیر شده و همه پا به فرار گذاشتند جز پیامبر و ده نفر دیگر که نه نفر آنان از بنی هاشم بودند و یک نفر به نام ((ایمن)) فرزند ام ایمن که از غیر بنی هاشم بود و در میدان جنگ ماند و جنگید تا به شهادت رسید. و نه نفر از بنی هاشم همچنان استوار با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ماندند تا سایر مسلمین فراری، گروه گروه بازگشتند و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیوستند و به مشرکین حمله کردند (و آنان را شکست دادند) از این رو به خاطر تعجب ابوبکر از بسیاری جمعیت، خداوند این آیه را نازل فرمود: (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ). (۱۰۵) ((خداوند شما را در میدانهای زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید) و در روز حنین (نیز یاری نمود) در آن هنگام که فزونی جمعیتشان شما را به اعجاب آورده بود، ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، سپس پشت به دشمن کرده، فرار نمودید)). و بعد می فرماید: (ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَیِّئَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ). (۱۰۶) ((سپس خداوند ((سکینه)) (آرامش و اطمینان) خود را بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد و لشگرهایی فرستاد که شما نمی دیدید و کافران را مجازات کرد و این است جزای کافران)). منظور از ((مؤمنین)) در آیه فوق امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و افرادی از بنی هاشم هستند که با آن حضرت در میدان جنگ پابرجا ماندند که در آن روز هشت نفر بودند که نهمین آنان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بود، عباس (عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)) در طرف راست پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، فضل بن عباس در طرف چپ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داشت، ابوسفیان بن حارث (پسر عموی پیامبر) زین استر آن حضرت را از پشت، نگه داشته بود و امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پیش روی آن حضرت با شمشیر می جنگید و نوفل و ربیعہ دو پسر حارث (پسرهای عموی دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)) و عبدالله پسر زبیر و عتبہ و معتب دو پسر ابولهب، گرداگرد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند و از آن حضرت دفاع می نمودند و بقیه مسلمین - غیر از ایمن - همه گریختند، چنانکه ((مالک بن عبادہ عافقی)) در اشعار خود

می گوید: لم یواس النبی غیر بنی هاشم عند السیوف يوم حنین هرب الناس غیر تسعة رهط فهم یهتفون بالناس این ثم قاموا مع النبی علی الموت فابوا زینا لنا غیر شین وثوی ایمن الامین من القوم شهیداً فاعتاض قره عین یعنی: ((در روز جنگ حنین جز بنی هاشم در برابر شمشیرها از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حمایت و جانبازی نکردند. مردم همگی - جز نه نفر - گریختند که این نه نفر خطاب به مردم فریاد می زدند کجا می روید؟ سپس این نه نفر تا پای جان با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایستادند و مایه زینت ما شدند نه نکبت ما)). و اَیْمَنْ (پسر اُم اَیْمَنْ) که امین و پاک بود از آن همه جمعیت پابرجا ماند و به شهادت رسید و روشنی چشم آخرت را به خوشیهای (زودگذر دنیا) برگزید. هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرار مسلمین را دید به (عمویش) عباس - که صدای بلند داشت - فرمود: ((به این مردم فریاد بزن و پیمان آنان با من را (که در بیعت خود عهد کردند تا به آن وفادار باشند) به یادشان بیاور)). عباس هرچه توانست فریاد خود را بلند کرد و گفت: ((یا أَهْلَ بَیْعَةِ الشَّجَرَةِ! یا أَهْلَ سُورَةِ الْبَقَرَةِ! إلی آئِنَ تَفِرُّونَ؟ اذْکُرُوا الْعَهْدَ الَّذِی عَاهَدَکُمْ عَلَیْهِ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)).: ((ای پیمان بستگان زیر درخت! (که در جریان صلح حدیبیه در سال هفتم هجرت این بیعت واقع شد) و ای اصحاب سوره بقره! (۱۰۷) به کجا فرار می کنید؟ به یاد آورید پیمانی را که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بستید)). مردم مسلمان، پشت به جنگ کرده و می گریختند، شب بسیار تاریکی بود و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در وسط دره حنین قرار داشت و مشرکان که در شکافها و گودالها کمین کرده بودند با شمشیرهای برهنه و نیزه و کمانهایشان بیرون آمدند و به رسول خدا حمله کردند. نقل می کنند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با یک طرف صورتش به مسلمین نگریست همچون ماه شب چهارده در آن تاریکی بدرخشید سپس فریاد زد: ((آن عهد و پیمانی که با خدا بستید کجا رفت؟!)). این صدا را به گوش همه رساند، هرکس از مسلمین این صدا را شنید از شدت شرمندگی، خود را به زمین افکند، سپس مسلمین به جایگاه اول خود باز گشتند و به جنگ با دشمن پرداختند (جنگی تمام عیار و شکننده).

کشته شدن أَبُو جَرُول به دست علی (ع)

روایت می کنند: مردی از قبیله هوازن (که از لشکر دشمن بود) در حالی که بر شتر سرخ مو سوار شده بود، جلو آمد، در دستش پرچم سیاهی بود که آن را بر سر نیزه بلندی نهاده بود و پیشاپیش لشکر دشمن با مسلمین می جنگید و هرگاه درمی یافت که مسلمین پیروز شده اند، بر آنان یورش می برد و هرگاه یارانش از اطرافش پراکنده می شدند، آن پرچم را برای افرادی که پشت سرش بودند بلند می کرد (و آنان را به کمک می طلبید) آنان به دنبالش حرکت می کردند و او چنین رجز می خواند: اَنَا أَبُو جَرُولٌ لِأَبْرَاحَ حَتَّى تُبَیِّحَ الْيَوْمَ أَوْ تُبَاحَ ((من)) (ابو جرول)) هستم، و از اینجا بر نمی گردم تا امروز اینان (مسلمین) را تارومار کنیم و یا خود نابود شویم)). امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به او حمله کرد و با شمشیر بر عقب شتر او زد، شتر او در غلتید آن حضرت بی درنگ به خود او حمله کرد و چنان ضربتی به او زد که از پای درآمد و کشته شد، در حالی که آن حضرت این رجز را می خواند: قَدْ عَلِمَ النَّاسُ لَدَى الصُّبْحِ إِنِّي فِي الْهَيْجَاءِ دُوْ نَصَاحِ ((مردم در روزها می دانند که من در میدان درگیری و جنگ، گیرنده هستم (دشمن را با چنگم می گیرم و او از چنگم رهایی نیابد)). کشته شدن ابو جرول، آغاز شکست مشرکین شد و مسلمانان (نیروی جدیدی یافتند) و از هرسو کنار هم آمدند و با تشکیل صف استوار، آماده حمله (سرنوشت ساز) شدند در این وقت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این دعا را کرد: ((اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَذَقْتَ أَوَّلَ قُرَيْشٍ نَكَالًا فَادِّقْ آخِرَهَا وَبَالًا)). (خدایاندا! تو در آغاز، سختی را بر قریش به عنوان کیفر، چشاندی، در قسمت آخر (نیز) هلاکت را بر آنان بچشان)). درگیری شدیدی بین مسلمین و مشرکان در گرفت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی که این وضع (و فرصت به دست آمده) را دید بر رکاب زین اسبش ایستاد، به طوری که مسلمانان او را می دیدند، فرمود: ((الْآنَ حِمَى الْوُطَيْسِ؛ اکنون تنور جنگ داغ شد (کنایه از اینکه تا تنور داغ

است، باید نان پخت و تا چنین فرصتی به دست آمده باید به دشمن امان نداد)). سپس فرمود: ((من پیامبر هستم و دروغی در آن نیست و من فرزند عبدالله بن عبدالمطلب هستم)). چندان نگذشت که دشمنان پشت به جنگ کرده و فرار را برقرار ترجیح دادند و سپاه اسلام، اسیران جنگی را دست بسته به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند و هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) ابو جَزُول را کشت و لشکر دشمن با کشته شدن ابو جَزُول (غول دلاورشان)، تارو مار شد، مسلمین، با پشتتازی حضرت علی (علیه السلام) با شمشیر، دشمنان را سرکوب کردند تا آنجا که علی (علیه السلام) به تنهایی چهل نفر از دشمن را کشت و در همین جریان بود که دشمن شکست سختی خورد و بسیاری از آنان اسیر شدند. ابوسفیان (صخر بن حرب بن اُمیّه که در فتح مکه به اسلام گرویده بود و از سربازان اسلام در جنگ حُنَین به شمار می آمد) جزء فراریان مسلمان بود، پسرش معاویه می گوید: ((پدرم را همراه بنی اُمیّه از مردم مکه دیدم که پا به فرار گذارده است، بر سرش فریاد زدم که ای پسر حرب! سوگند به خدا با پسر عمویت (پیامبر) در میدان نماندی و در راه دینت با دشمن نجنگیدی و این عربهای بیابانی را از حریم خود و خانه ات دور نساختی)). گفت: تو کیستی؟ گفتم: معاویه هستم. گفت: پسر هند. گفتم: آری. گفت: پدر و مادرم به فدایت! آنگاه ایستاد و گروهی از مردم مکه به دور او اجتماع کردند و من نیز به آنان پیوستم و به دشمن حمله کردیم و آنان را تارو مار نمودیم و رزمندگان اسلام همواره مشرکان را می کشتند و از آنان اسیر می گرفتند تا روز بالا آمده و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمان داد که توقف کنند (و از جنگ دست بکشند).

خشم رسول خدا (ص) در مورد کشتن اسیر

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اعلام کرد که مسلمین حق ندارند اسیری از دشمن را بکشند، قبیله هذیل، در جریان فتح مکه شخصی به نام ((ابن اکوع)) را به عنوان جاسوسی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاده بودند تا به آنچه در اطراف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آگاه می شود، به قبیله هذیل گزارش دهد، او همین مأموریت را انجام می داد و اخبار سری ارتش اسلام را به دشمن می رساند. همین جاسوس (ابن اکوع) در جنگ حُنَین که جزء سپاه دشمن بود به اسارت سپاه اسلام درآمد، عمر بن خطاب او را دید، نزد مردی از انصار آمد و گفت: ((این دشمن خدا که بر ضد ما جاسوسی می کرد، اکنون اسیر شده است، او را بکش)). مرد انصاری، گردن آن اسیر را زد و او را کشت. این خبر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ناراحت شد و فرمود: ((أَلَمْ أَمُرْكُمْ أَلَّا تَقْتُلُوا أَسِيرًا؟ آیا به شما دستور ندادم که اسیر را نکشید؟)). بعد از او اسیر دیگری به نام ((جمیل بن معمر بن زُهیر)) را کشتند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از این پیش آمد خشمگین شد و برای انصار پیام فرستاد که چرا اسیر را می کشید؟ با اینکه فرستاده من نزد شما آمد که اسیران را نکشید)). گفتند: ((ما به دستور عمر بن خطاب او را کشتیم))، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از روی اعتراض از آنان روی گرداند تا اینکه عمیر بن وهب با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن گفت و از آن حضرت خواست تا آنان را ببخشد.

اعتراض در تقسیم غنایم جنگی

(در این جنگ، غنایم بسیار و بی شمار به دست مسلمین افتاد که در هیچ جنگی آن همه غنایم به دست مسلمین نیفتاده است). (۱۰۸) هنگام تقسیم غنایم توسط رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مردی بلند قامت قد خمیده ای که اثر سجده در پیشانیش بود، سلام عمومی کرد، بی آنکه به شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سلام کند و (از روی اعتراض به پیامبر) گفت: ((امروز دیدم که با غنایم جنگی چه کردی؟)). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((چگونه دیدی؟)). گفت: ((ندیدم که در تقسیم غنایم، رعایت عدالت کنی)). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خشمگین شد و به او فرمود: ((وَيْلُكَ! إِذَا لَمْ

يَكُنِ الْعَدْلُ عِنْدِي فَعِنْدَ مَنْ يَكُونُ)). ((وای بر تو! وقتی که عدالت نزد من نباشد، پس نزد چه کسی خواهد بود؟)). مسلمانان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند: ((آیا این شخص را نکشیم؟)) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((او را واگذارید که به زودی دارای پیروانی می شود که از دین بیرون روند همانگونه که تیر از کمان بیرون می جهد و خداوند پس از من آنان را به دست محبوبترین انسانها به قتل می رساند، پس امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در جنگ نهروان آنان را کشت که شخص مذکور یکی از کشته شدگان بود)). (۱۰۹) پس از ذکر فرازهایی از جنگ حنین، اینک موقعیت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را در آینه این جنگ بنگر و به رویدادهایی که در این جنگ بروز کرد، خوب بیندیش، به روشنی درمی یابی که علی (علیه السلام) کانون همه افتخارات و سردار همه امتیازهای این نبرد بوده است و به ویژگیهایی اختصاص یافته که هیچ کس در آن نقش و سهمی نداشت: ۱- او در آن هنگام که در ((نبرد حنین)) همه مسلمین گریختند، با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در میدان ماند و ثابت قدمی چند نفر دیگر نیز به خاطر استواری او بود و ما از مجموع، چنین به دست می آوریم که علی (علیه السلام) از نظر شجاعت، پایداری، استقامت و دلاوری، جلوتر از عباس (عمویش) و فضل پسر عباس و ابوسفیان بن حارث و سایر ثابت قدمان بود؛ زیرا داستانهای شجاعت و ایثار و جانبازی او بیانگر آن است که هیچ کس را یارای همسانی با او نبود و استقرار علی (علیه السلام) در جایگاه قهرمانان و کشته شدن قهرمانهای بی بدیل به دست او، مشهور است که هیچ کدام از استوار ماندگان با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دارای این امتیازات نبودند و هیچیک از کشته های دشمن به آنان نسبت داده نشد، به این ترتیب به دست می آوریم که پابرجا ماندن آن چند تن مسلمان نیز به خاطر ثابت قدمی او بود و اگر وجود علی (علیه السلام) نبود، فاجعه جبران ناپذیری متوجه اسلام می شد ماندن آن حضرت و استقامت او با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باعث بازگشت مسلمین به سوی جنگ و درگیری شدید آنان با دشمن شد. ۲- از سوی دیگر کشته شدن ((ابوجزول)) پیشتاز دلاور دشمن به دست علی (علیه السلام) موجب سرافکندگی و شکست سپاه دشمن گردید و به دنبال آن پیروزی مسلمین انجام شد و کشته شدن چهل نفر از مشرکین به دست توانای علی (علیه السلام) باعث سستی و از هم پاشیدگی و تارومار شدن سپاه دشمن و پیروزی مسلمین بر آنان گردید. اما آن کسی که بعد از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در جریان خلافت و جانشینی، خود را جلو انداخت او را در این جنگ حنین می بینیم که به زیادی جمعیت مسلمین، چشم زد و همین موجب شکست مسلمین (در آغاز جنگ) گردید و یا یکی از عوامل شکست بود. و رفیق او در کشتن اسیران جنگی، دست داشت با اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از کشتن اسیران نهی کرده بود و با اینکه گناه این قتل به قدری بزرگ بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را سخت خشمگین کرد و موجب افسوس آن حضرت گردید و گناه آن رازش و بزرگ شمرد. ۳- در رابطه با آن کسی که اعتراض کرد (و گفت در تقسیم بیت المال رعایت عدالت نکردی) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حکم بر او را نشانه حقانیت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در کردارش قرار داد و جنگهای علی (علیه السلام) را که بعدا اتفاق می افتاد، بر اساس صحیح اسلامی معرفی کرده و وجوب اطاعت از علی (علیه السلام) را اعلام نمود و مردم را از خطر مخالفت با آن حضرت هشدار داد و به مردم گوشزد کرد که حقیقت نزد علی (علیه السلام) است و وجود او با حق تواءم است و گواهی داد که آن حضرت، بهترین انسانهای بعد از خود می باشد. و این شیوه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در رابطه با علی (علیه السلام) با رفتار غاصبین خلافت با آن حضرت سازگار نیست و مابینت دارد و بیانگر سقوط آنان از کمال به نقص است که نتیجه اش هلاکت و نزدیک به هلاکت است، تا چه رسد به اینکه رفتار آنان (مخالفین علی (علیه السلام)) در این جنگ بر کردار مردان خالص، برتری داشته باشد و یا نزدیک آن باشد. بنابراین، نتیجه می گیریم که: آنان (غاصبان خلافت) به خاطر کوتاهیایی که در روند اسلام داشتند از صف مخلصین جدا هستند و نمی توانند شریک امتیازات مردان مخلص باشند. سیمای علی (ع) در آینه جنگ طائف [((طائف)) سرزمین حاصلخیزی است که در دوازده فرسخی جنوب شرقی مکه قرار گرفته است،

فراریان دشمن در جنگ خُنین برای رهایی از ضربات خرد کننده سپاه اسلام، به سوی طائف گریختند. و داخل قلعه محکم طائف شده و آن را سنگر خود نموده و در کمین مسلمان قرار گرفتند. [رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) به سوی طائف حرکت کرد و چند روز (همراه سپاه اسلام) قلعه های طائف را در محاصره خود درآوردند. در این ایام، پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ)، علی (علیه السلام) را با جمعی از سواران، به سوی بخشی از طائف فرستاد و دستور داد که آنچه بیابند پامال کنند و به هربت دست یافتند آن را بشکنند. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) همراه جمعی، روانه آن بخش طائف شدند، در مسیر به جمعیت زیادی از سواران قبیله ((خَثْعَم)) برخورد کردند. مردی از آنان به نام ((شهاب)) در تاریکی آخر شب، از لشکر دشمن بیرون آمد و به میدان تاخت و مبارز طلید. امیر مؤمنان (علیه السلام) به سوی او رفت در حالی که چنین رَجَز می خواند: إِنَّ عَلِيَّ كُلِّ رَئِيسٍ حَقًّا أَنْ يَزُوِيَ الصَّغِيَّةُ أَوْ تُدِقَّ ((به راستی که بر عهده هر رئیس، حَقّی است که نیزه اش را (از خون دشمن) سیراب کند، یا نیزه های دشمن کوبیده گردد)). سپس به ((شهاب)) حمله کرد و با یک ضربت او را کشت و بعد از آن، با گروه همراه حرکت کرده و بتها را شکستند و بعد به خدمت رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) بازگشتند که رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) در آن وقت سرگرم محاصره طائف بود. پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) وقتی که علی (علیه السلام) را دید، تکبیر فتح گفت و دست علی را گرفت و به کناری کشید و مدّتی طولانی با همدیگر به طور خصوصی صحبت کردند. روایت شده: عمر بن خطاب وقتی که این منظره را دید، به حضور پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) آمد و گفت: ((آیا با علی رازگویی می کنی و با او به طور خصوصی هم صحبت می شوی نه با ما؟!)). پیامبر فرمود: ((یا عُمَرُ! مَا أَنَا بِإِتِّجِئْتُهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ إِنْجَاهُ! اِیْ عُمَرُ! مَنْ بَا أَوْ أَهْسْتَه سَخْنُ نَمِیْ گویم، بلکه خداوند با او آهسته سخن می گوید (یعنی رازگویی من با علی (علیه السلام) به فرمان خداست)). سپس نافع بن غیلان (یکی از دلاوران دشمن) همراه گروهی از قبیله ثقیف از قلعه طائف بیرون آمدند، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در دامنه ((وج)) (روستایی نزدیک طائف) با آنان برخورد کرد، نافع را کشت و با کشته شدن او، مشرکین همراه او گریختند و با این پیشامد، ترس و وحشت سختی بر دل دشمنان افکنده شد، به طوری که جمعی از مشرکین از قلعه طائف بیرون آمده و به حضور رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) رسیدند و قبول اسلام کردند (و به دنبال آن، قلعه طائف به دست مسلمان فتح گردید) و طائف بیش از ده روز در محاصره پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) و همراهان بود. چنانکه ملاحظه می کنید در این جنگ نیز، خداوند علی (علیه السلام) را به ویژگیهایی اختصاص داد که هیچ کس دارای آن نبود و پیروزی به دست آن حضرت انجام گرفت و در جریان رازگویی، پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) رازگویی با علی را به خدا نسبت داد و این خود بیانگر اوج عظمت مقام او در پیشگاه ذات اقدس حق است که او را از همگان جدا می کند و از سوی دیگر، از دشمن او، سخنی سرزد که پرده از درون (پرکینه) او برداشت و سفره دل او را آشکار ساخت و این جریان مایه عبرت و پند برای صاحبان اندیشه است.

سیمای علی (ع) در جنگ تبوک

[سال نهم هجرت، ماه رجب بود که به پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) خبر رسید ارتش روم مرکب از چهل هزار سواره نظام با ساز و برگ کامل رزمی در نوار مرزی ((تبوک)) (سوریه کنونی) مستقر شده اند و این نقل و انتقالات، حکایت از خطر حمله و تجاوز می کند. پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) بی درنگ به تدارک سرباز و جمع آوری اسلحه پرداخت و خطبه های آتشین خواند و دستورهایی داد و خودش همراه سی هزار نفر به سوی سرزمین تبوک حرکت کردند، با توجه به اینکه فاصله تبوک با مدینه ۶۱۰ کیلومتر است، سپاه روم ناگهان خود را در برابر قدرت عظیم اسلام دید، و از مرزها عقب نشینی نمود و وانمود کرد که قصد تجاوز ندارد، پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) پس از مشورت با یاران و پس از ده یا بیست روز اقامت، برای تجدید قوا به

مدینه بازگشت . [در آغاز جنگ تبوک ، خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی کرد که خودش به سوی تبوک حرکت کند و مردم را برای حرکت به سوی تبوک برانگیزد و به او آگاهی داد که نیازی به جنگ نیست و آن حضرت گرفتار جنگ نخواهد شد و امور ، بدون شمشیر رو به راه خواهد شد وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم خروج از مدینه گرفت ، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را جانشین خود در مدینه کرد تا از افراد خانواده و فرزندان و مهاجران سرپرستی کند و خطاب به علی (علیه السلام) فرمود : ((يَا عَلِيُّ! إِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِكَ؛ ای علی! شهر مدینه سامان نیابد ، جز به وجود من یا به وجود تو)). به این ترتیب ، آن حضرت را با کمال صراحت و آشکارا جانشین خود ساخت و امامت علی (علیه السلام) را به روشنی تصریح نمود . و در این مورد ، روایات بسیار رسیده مبنی بر اینکه منافقان وقتی که از جانشینی علی (علیه السلام) با خبر شدند به مقام شامخ او حسد بردند و این موضوع بر آنان گران و سنگین بود که علی (علیه السلام) دارای چنین مقامی شود و دریافتند که با خروج پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) از مدینه نگهداری می کند و دشمنان نمی توانند دست طمع بر مدینه بيفکنند (با توجه به اینکه تقریباً مدینه از مسلمین خالی شده بود و حتی شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رفته بود احتمال خطر هجوم دشمنان ساکن حجاز ، به مدینه مرکز اسلام وجود داشت) . منافقین کوشش داشتند که به هر صورتی شده ، علی (علیه السلام) را همراه پیامبر بفرستند ، چرا که هدفشان این بود با دوری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فساد و بی نظمی در مدینه به وجود بیاورند و بانبودن مردی که مردم از او حساب می برند ، بتوانند به هدف شوم خود برسند و حسادت داشتند از اینکه علی (علیه السلام) در مدینه در رفاه و آسایش بسر برد ولی مسلمین دستخوش رنج سفر طولانی و طاقت فرسا گردند ، و در این مورد ، راه چاره ای می اندیشیدند ، سرانجام شایع کردند که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ، علی (علیه السلام) را در مدینه به جای خود گذارده از روی احترام و دوستی نیست بلکه از روی بی مهری و بی اعتنایی به او ، او را با خود نبرده است ، اینگونه به آن حضرت تهمت زدند ، همانند تهمت قریش به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به اموری مانند : مجنون ، ساحر ، شاعر و کاهن ، با اینکه خلاف این تهمتها را در مورد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می دانستند ، چنانکه منافقین خلاف آنچه را شایع می کردند ، در مورد امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می دانستند و دریافته بودند که علی (علیه السلام) خصوصی ترین افراد در پیشگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است . و محبوبترین و سعادتمندترین و برترین انسانها در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است . وقتی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از شایعه سازی منافقین با خبر شد ، تصمیم گرفت آنان را تکذیب و رسوا کند و دروغشان را فاش سازد ، از مدینه خارج شد و خود را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رساند و به آن حضرت عرض کرد : ((منافقین می پندارند که تو از روی بی مهری و خشمی که بر من داشته ای ، مرا با خود نبرده ای و مرا جانشین خود در مدینه ساخته ای)). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود : ((برادرم! به جای خود به مدینه باز گرد؛ چرا که امور مدینه سامان نیابد جز به وسیله من یا به وسیله تو و تو خلیفه و جانشین من در میان خاندانم و هجرت گاهم و دودمانم هستی)). ((أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي)). ((آیا خشنود نیستی که مقام تو نسبت به من همچون مقام هارون نسبت به موسی (علیه السلام) باشد جز اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود)). و این سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیانگر چند مطلب است : ۱ - تصریح پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به امامت علی (علیه السلام) . ۲ - انتخاب شخص خاص علی (علیه السلام) برای جانشینی ، در میان همه مردم . ۳ - تبیین فضیلتی ویژه برای علی (علیه السلام) که هیچ کس دارای آن نیست و تنها او صاحب این افتخار است . ۴ - پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با این سخن ، تمام آنچه را که هارون در پیشگاه حضرت موسی (علیه السلام) داشت برای علی (علیه السلام) ثابت کرد ، جز در آنچه را که عرف مردم می دانند مانند برادری (تنی و پدر و مادری) هارون با موسی و جز آنچه را که شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) استثنا کرد که ((مقام نبوت)) باشد . و این امور ، حاکی از امتیازات خاص علی (علیه السلام) در میان مسلمین است که هیچ

کس در این امتیازات، همتای او و یا همسان و نزدیک به او نیست.

سیمای علی (ع) در جنگ بنی زُبَید

((بنی زُبَید)) قبیله‌ای در سرزمین حجاز بودند که رئیسشان ((عمرو بن معدیکرب)) بود، گاهی دست به شورش و یاغیگری می زدند و لازم بود که گوشمال شوند و سر جای خود بنشینند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی (علیه السلام) را همراه جمعی برای سرکوبی این قوم سرکش فرستاد. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در وادی ((کسر)) (نواحی یمن) با آنان برخورد کرد، بنی زُبَید به رئیس خود ((عمرو بن معدیکرب)) گفتند: چگونه خواهی بود آن هنگام که با این جوان قریشی (علی (علیه السلام)) دیدار کنی و او از تو باج و خراج بگیرد (یعنی او حاکم گردد و ریاست تو از بین برود - آنان خواستند با این گفتار، او را بر ضد علی (علیه السلام) بشورانند). عمرو بن معدیکرب گفت: اگر با من رو به رو شود به زودی خواهد دید. عمرو بن معدیکرب، به میدان تاخت و مبارز طلبید. علی (علیه السلام) به میدان او رفت، آنچنان فریادی کشید که ((عمرو)) وحشت زده شد و پا به فرار گذاشت، برادر و برادرزاده اش کشته شدند و همسر او به نام ((ریحانه)) دختر سلامه و زنان دیگری اسیر سپاه اسلام شدند، آنگاه علی (علیه السلام) ((خالد بن سعید بن عاص)) را جانشین خود بر قبیله بنی زُبَید کرد تا زکات اموال آنان را بگیرد و کسانی را که قبول اسلام می کنند، امان بدهد. (به این ترتیب یاغیان، سرکوب شدند و تسلیم حکومت اسلام گشتند).

توطئه‌ای که خشی شد

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در میان زنان اسیر، کنیزکی را (بابت خمس غنایم جنگی) برای خود برگزید. خالد بن ولید (که از علی (علیه السلام) دل پری داشت از این فرصت سوء استفاده کرد) بریده اسلمی را به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاد و به او گفت، جلوتر به مدینه نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برو و به او بگو که علی (علیه السلام) چنین کاری کرده است و هرچه می خواهی از علی (علیه السلام) بدگویی کن. ((بریده)) جلوتر از سپاه اسلام خود را به مدینه رساند، و با عمر بن خطاب ملاقات کرد، عمر از جریان جنگ و بازگشت او سؤال کرد، بریده جریان آمدنش را برای عمر بازگو کرد، عمر گفت: ((آری، آنچه در دل داری برو و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بگو که به زودی آن حضرت را به خاطر دخترش که همسر علی است نسبت به علی خشمگین می یابی)). بریده اسلمی به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت و نامه خالد بن ولید را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خشمگین شد و آثار خشم لحظه به لحظه در چهره اش دیده می شد. بریده گفت: ((ای رسول خدا! اگر تو مسلمین را اینگونه آزاد بگذاری غنایم (بیت المال) آنان حیف و میل می شود)). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: ((وای بر تو ای بریده! راه نفاق را پیش گرفته ای)). ((إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ (علیه السلام) يَحِلُّ لَهُ مِنَ الْفَيْءِ مِثْلُ مَا يَحِلُّ لِي إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَيْرُ النَّاسِ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَخَيْرٌ مَنْ أَخْلَفَ بَعْدِي لِكَافَّةِ أُمَّتِي ...)). ((برای علی (علیه السلام) از غنیمت جنگی، رواست آنچه را که بر من رواست، علی (علیه السلام) برای تو و قبیله تو، بهترین انسانهاست و علی (علیه السلام) برترین شخصی است که او را جانشین خود بعد از خودم بر همه امت می کنم ...)). ای بریده! بپرهیز از اینکه علی (علیه السلام) را دشمن بداری که در این صورت خدا تو را دشمن بدارد. بریده می گوید: از کار خودم به قدری ناراحت شدم که حاضر بودم زمین دهن باز کند و مرا در کام خود فرو برد و گفتم: ((پناه می برم به خدا از خشم خدا و خشم رسول خدا، ای رسول خدا! برای من از پیشگاه خدا طلب آمرزش کن و دیگر هرگز با علی (علیه السلام) دشمنی نمی کنم و در باره او جز خیر سخنی نمی گویم)). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای او طلب آمرزش کرد (و به این ترتیب توطئه کینه توزان خشی گردید). نتیجه اینکه: در آینه این جنگ نیز می بینیم، علی (علیه السلام) از

ویژگی‌هایی برخوردار است که احدی در این راستا همسان او نیست؛ فتح و پیروزی به دست او انجام شده و همگونی او با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به مرحله‌ای رسیده که آن حضرت می‌فرماید: ((آنچه برای من رواست برای علی (علیه السلام) نیز رواست)) و نیز پیوند دوستی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با علی (علیه السلام) آشکار شد که تا آن وقت آنگونه برای بعضی، آشکار نبود و برخورد شدید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با ((بریده اسلمی)) و هشدار آن حضرت به او و هرکسی که کینه علی علیه السلام را به دل گیرد و تاءکید او بر دوستی علی (علیه السلام) و رد نیرنگ دشمنان علی (علیه السلام) بر خودشان، همه و همه بیانگر روشنی بر برتری او بر سایر مردم در پیشگاه خدا و در محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و حکایت از آن دارد که علی (علیه السلام) سزاوارترین مردم به جانشینی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از اوست و مخصوص‌ترین و برگزیده‌ترین انسانها در پیش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد.

سیمای علی (ع) در جنگ ذات السلاسل

[یکی از جنگ‌هایی که مورّخین آن را از رویدادهای سال هشتم هجرت ضبط کرده‌اند، جنگ ((ذات السلاسل)) است که در وادی شترار نزدیک مکه واقع شد و سپاه اسلام به فرماندهی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پیروز گردید]. توضیح اینکه: مرد عربی در مدینه به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و در پیش روی آن حضرت زانو زد و نشست و گفت: ((نزد تو آمده‌ام تا برای تو خیراندیشی کنم)). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((خیراندیشی تو چیست؟)). مرد عرب گفت: جمعیتی (حدود دوازده هزار نفر) از اعراب در بیابان شترار اجتماع کرده‌اند و تصمیم دارند شبانه به مدینه حمله کنند (سپس اوصاف آنان را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر کرد). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((فریاد بزنند و مردم را به مسجد بخوانند)). به دنبال این اعلام، مسلمانان به مسجد آمدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا فرمود: ((ای مردم! این (لشگر) دشمن خداست که می‌خواهد شبانه به شما حمله کند، کیست که به جنگ آنان برود و آنان را از حرکت باز دارد؟)). جمعی از صُفّه نشینان (همانها که از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند و در کنار صُفّه‌های مسجد سکونت داشتند) گفتند: ((ای رسول خدا! ما آماده‌ایم تا به سوی آنان برویم، هرکس را بخواهی فرمانده ما قرار ده تا تحت فرماندهی او، حرکت کنیم)). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بین آنان و غیر آنان قرعه زد و قرعه به نام هشتاد نفر افتاد. آنگاه ابوبکر را طلبید و پرچم را به دست او داد و فرمود: ((پرچم را بگیر و به سوی قبیله بنی سلیم که نزدیک سرزمین ((حَرّه)) هستند برو)). ابوبکر همراه سپاه اسلام به سوی شورشیان حرکت کردند تا به نزدیک سرزمین آنان رسیدند که در آن سرزمین، سنگ بسیار بود و لشگر دشمن در وسط درّه قرار داشت که فرود آمدن به آن سخت و دشوار بود، وقتی که ابوبکر با همراهان به آن درّه رسیدند و خواستند سرازیر شوند، دشمنان به سوی ابوبکر و همراهانش تاختند و او را وادار به عقب نشینی و فرار نمودند و در این درگیری جمعیت بسیاری از مسلمین به شهادت رسیدند. ابوبکر با همراهان به مدینه بازگشتند و به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده و جریان را به عرض رساندند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این بار پرچم را به عمر بن خطاب داد و او را به جنگ با دشمن فرستاد. عمر با همراهان به سوی دشمن، حرکت کردند، سربازان دشمن در پشت سنگها و درختها، کمین نموده بودند، همینکه عمر خواست به آن درّه سرازیر گردد، دشمنان از کمین بیرون آمدند و به مسلمین حمله کردند و آنان را شکست دادند (و آنان به مدینه بازگشتند) رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از این حوادث دردناک، بسیار ناراحت شد. ((عمر و عاص)) گفت: ((ای رسول خدا! این بار مرا (پرچمدار کن و) به سوی دشمن بفرست؛ زیرا جنگ یک نوع نیرنگ است، شاید من از شیوه نیرنگ بتوانم بر دشمن ضربه بزنم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عمر و عاص را همراه گروهی روانه کرد که ابوبکر و عمر نیز همراه گروه بودند، وقتی که به مرز آن درّه رسیدند، (قبل از به کارگیری نیرنگ

عمرو عاص (دشمن پیشدستی کرد و به سپاه اسلام حمله نمود، آنان را شکست داد و جماعتی از مسلمین به شهادت رسیدند و بقیه با این وضع به مدینه بازگشتند. این بار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را به حضور طلبید و پرچمی برای او بست و فرمود: ((أَرْسَلْتُكَ كَرَارًا غَيْرَ فَرَارٍ؛ فرستادم علی را که حمله کننده ای است که پشت به دشمن نمی کند)). سپس این دعا را درباره علی (علیه السلام) کرد، دستها را به آسمان بلند نمود و عرض کرد: ((خدایا! اگر می دانی که من رسول و فرستاده تو هستم، مرا با یاری علی (علیه السلام) حفظ کن و آنچه خود دانی به او بده)) و سپس آنچه خواست در حق علی (علیه السلام) دعا کرد. حضرت علی (علیه السلام) پرچم را به دست گرفت (و همراه سپاه) حرکت کرد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را تا مسجد احزاب بدرقه نمود و گروهی را که ابوبکر و عمر و عمرو عاص نیز بودند، همراه علی (علیه السلام) به سوی جبهه روانه ساخت. علی (علیه السلام) با همراهان به سوی عراق رهسپار شد و در مسیر راه، همه جا علی (علیه السلام) در کنار جاده می رفت، سپس آنان را در یک راه دشواری برد و از آنجا آنان را به دهانه آن درّه (که دشمن در وسط آن درّه بود) آورد (۱۱۰) وقتی که نزدیک سپاه دشمن رسید، فرمان داد که یاران، دهان اسبان خود را ببندند (۱۱۱) و آنها را در جای مخصوصی نگهداشت و فرمود: ((از اینجا حرکت نکنید)). و خودش پیشاپیش سپاه حرکت کرد و در یک سوی سپاه ایستاد و همانجا توقف کردند تا سپیده سحر دید، همانند از چهار طرف به دشمن حمله کردند، دشمن ناگهان دریافت که غافلگیر شده و قادر به دفاع از خود نیست و در نتیجه دشمنان، تار و مار شدند و مسلمین بر آنان پیروز گشتند و سوره ((عادیات)) (صدمین سوره قرآن) در شأن آنان نازل گردید. (۱۱۲) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از بازگشت سپاه اسلام، پیروزی مسلمین را به اصحابش مژده داد، و دستور فرمود که: ((به استقبال امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بروند)). مسلمین مدینه، در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیشاپیش آنان بود به استقبال علی (علیه السلام) شتافتند. و دو صف را برای استقبال تشکیل دادند. هنگامی که سپاه اسلام فرارسیده همینکه چشم علی (علیه السلام) به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) افتاد (به احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از اسب پیاده شد) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: ((إِزْكَبْ فَإِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ عِنْدَكَ رَاضِيَانِ؛ (سوار شو که خدا و رسولش از تو خشنودند)). علی (علیه السلام) از شنیدن این مژده بر اثر خوشحالی اشک شوق ریخت و گریه کرد، در اینجا بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) رو کرد و این گفتار تاریخی را فرمود: ((يَا عَلِيُّ! لَوْلَا أَنَّنِي أَشْفَقُ أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفٌ مِنْ أُمَّتِي مَقَالَتِ النَّصَارَى فِي الْمَسِيحِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ (علیه السلام) لَقُلْتُ فِيكَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَلَا مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا الثَّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ لِلْبَرَكَةِ)). (اگر ترس آن نداشتم که گروهی از امت من، مطلبی را که مسیحیان درباره حضرت مسیح (علیه السلام) می گویند (۱۱۳)، درباره تو بگویند، در حق تو سخنی می گفتم که از هر جا عبور کنی، خاک زیرپای تو را برای تبرک برگیرند)). در این جنگ نیز فتح به دست علی (علیه السلام) انجام گرفت، پس از آنکه افراد دیگر با شکست و شرمندگی بازگشتند و در میان همه مسلمین تنها حضرت علی (علیه السلام) به تمجید و مدح مخصوص رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اختصاص یافت، مدحی که بیانگر فضایل و مناقبی است که هیچ کس به چنین فضایی دست نیافت و احدی شایسته چنین تعریفی نشده و نخواهد شد.

سیمای علی (ع) در جریان مباحله

پس از آنکه بعد از فتح مکه و پیروزیهای دیگر به دنبال آن اسلام (به طور سریع و وسیع) گسترش یافت و پایه های آن پی ریزی و استوار گشت و دارای شکوه و قدرت چشمگیر شد، از اطراف و اکناف، گروهها و هیأت هایی به مدینه آمده و به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شرفیاب می شدند، بعضی رسماً قبول اسلام می کردند و بعضی امان می خواستند (تا در امنیت حکومت اسلامی آسوده خاطر باشند) یکی از این هیأتها که از نجران (مرکز مسیحیان و روحانیون مسیحی) واقع در یکی از نواحی

یمن) به مدینه آمد، هیئت مسیحیان بود. کشیش بزرگ مسیحیان به نام ((ابوحارثه)) همراه سی نفر از مسیحیان این هیئت را تشکیل می داد، افراد برجسته ای همچون ((عاقب))، ((سید)) و ((عبدالمسیح)) نیز این هیئت را همراهی کردند اینان در حالی که لباس ابریشمی و صلیب پوشیده بودند، هنگام نماز عصر (۱۱۴) وارد مدینه شدند پس از آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز عصر را با جماعت خواند، هیئت مزبور که در پیشاپیش آنان اسقف اعظم مسیحیان (ابوحارثه) قرار داشت، به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند و بحث و مذاکره شروع شد، به این ترتیب: اسقف: ای محمد! نظرشماره باره حضرت مسیح عیسی بن مریم (علیه السلام) چیست؟ پیامبر: ((مسیح بنده خداست و خداوند او را از میان بندگانش برگزیده و انتخاب نموده است)). اسقف: ای محمد! آیا برای مسیح (علیه السلام) پدری که موجب تولد او شده باشد سراغ داری؟ پیامبر: ((آمیزش و جریان زناشویی در کار نبوده، تا او دارای پدر باشد)). اسقف: پس چگونه مسیح (علیه السلام) را مخلوق می دانی با اینکه هیچ بنده مخلوقی دیده نشده جز اینکه بر اساس زناشویی بوده و پدر داشته است، در پاسخ این سؤال این آیات به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد: (إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ - الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ - فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَنِسَاءُكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ). (۱۱۵) (مثل عیسی نزد خدا همچون مثل آدم است که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود: موجود باش، او هم فوراً موجود شد، اینها حقیقتی است از جانب پروردگار تو، بنابراین، از تردید کنندگان مباش. هرگاه بعد از علم و آگاهی که (درباره مسیح) به تو رسیده (باز) کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آنان بگو بیایید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می کنیم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت می کنیم، شما هم از نفوس خود دعوت کنید، آنگاه مباحله می کنیم و لعنت خود را بر دروغگویان قرار می دهیم)). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این آیات را برای هیئت مسیحیان خواند [پس از گفت و شنود، هیئت مسیحیان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند سخنان شما ما را قانع نکرد ما حاضریم با شما مباحله کنیم]. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را دعوت به مباحله کرد (۱۱۶) و فرمود: ((خداوند به من خبر داده که بعد از مباحله، بر آن کسی که طرفدار باطل است، عذاب می رسد و به این وسیله حق از باطل تشخیص داده می شود)). اسقف در این باره با ((عبدالمسیح و عاقب)) به مشورت پرداخت و تصمیمشان بر این شد که تا صبح فردا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنان مهلت دهد. اسقف در جلسه سری خود به هیئت همراه گفت: ((فردا نگاه کنید ببینید اگر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) با فرزندان و خاندان خود برای مباحله آمد، از مباحله با او خودداری کنید و اگر با یاران و اصحابش آمد، با او مباحله کنید و نرسید که ادعایش بر چیزی (محکم) استوار نیست)). فردای آن روز فرا رسید، دیدند محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از خانه بیرون آمد در حالی که دست امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را گرفته و حسن و حسین (علیهما السلام) در جلو و فاطمه - سلام الله علیها - در پشت سر برای مباحله می آیند. هیئت مسیحی که در پیشاپیش آنان اسقف بود، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را با عده ای دیدند، اسقف پرسید: ((همراهان او کیستند؟)). شخصی به او گفت: این (اشاره به علی (علیه السلام)) پسر عمو و داماد محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و پدر دو پسرش، علی (علیه السلام) است که محبوبترین انسانها در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد. و این دو کودک، دو پسر دخترش است که پدرشان علی (علیه السلام) است و محبوبترین افراد نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند و آن زن دخترش فاطمه - سلام الله علیها - است که عزیزترین و نزدیکترین انسانها در پیشگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد. اسقف به عاقب و سید و عبدالمسیح نگاه کرد و گفت: ((به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنگرید که با مخصوصترین و نزدیکترین خاندان خود برای مباحله آمده است و با کمال اطمینان به اینکه حق با اوست آمده اگر او ترس از برهان خود و عذاب داشت سوگند به خدا آنان را با خود نمی آورد، از مباحله با او بپرهیزید، سوگند به خدا! اگر به خاطر رابطه با

قیصر (شاه روم) نبود، من قبول اسلام می کردم، ولی با او مصالحه کنید و با صلحنامه، مطلب را خاتمه دهید و سپس به وطن خود بازگردید و درباره خود بیندیشید)). آنان گفتند: ((ما مطیع فرمان تو هستیم)). اسقف به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و عرض کرد: ((ما حاضر به مباحله نیستیم، با ما صلح کن به هر شرطی که خودت انتخاب می کنی)). رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با آنان مصالحه کرد که: آنان هر سال دو هزار جامه نو (هر حله معادل چهل درهم تمام عیار) (۱۱۷) به حکومت اسلامی بپردازند که ارزش هر جامه نو (حله) چهل درهم تمام عیار می باشد و در مورد کم و زیاد شدن قیمت پارچه، معیار همان چهل درهم باشد و آن حضرت صلحنامه را برای آنان نوشت و آنان آن را گرفتند و به وطن خود (نجران) بازگشتند. (۱۱۸)

شخصیت علی (ع) در آیه مباحله

در جریان هیئت نجران با توجه به آیه مباحله و حرکت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه علی (علیه السلام) و... چهره درخشان علی (علیه السلام) به روشنی دیده می شود آنجا که در آیه مذکور، وجود مقدس علی (علیه السلام) به عنوان جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) معرفی شده است (وَأَنْفُسِنَا) و این مطلب نشان دهنده وصول آن حضرت به درجه نهایی کمال است، تا آنجا که در کمال مقام و عصمت، مساوی و همسان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر شده و خداوند متعال، او و همسر و فرزندان او - با وجود خردسالیشان - را حجت و نشانه صدق نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و برهان و دلیل روشن دینش قرار داد و تصریح کرد که حسن و حسین (علیهما السلام) پسران پیامبرند و مقصود از زنان در خطاب آیه ((وَنِسَائِنَا))، فاطمه - سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا - می باشد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مباحله و احتجاج، آنان را با خود آورد. و این جریان، فضیلت ویژه ای است برای علی (علیه السلام) که هیچ کس از امت، در این فضیلت با او سهیم نیست و در مفهوم معنوی آن، احدی همسان و همگون علی (علیه السلام) و یا نزدیک به آن نیست و این نیز از ویژگیهای منحصر به فرد مقام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) همچون سایر ویژگیهایی است که قبلاً خاطر نشان شد.

نگاهی به قضاوت‌های علی (ع)

روایاتی که بیانگر ماجراها و داوریهایی در دین و احکام دین است و آگاهی به آنها برای همه مؤمنان لازم می باشد و از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده - غیر از آنچه قبلاً در مورد تقدّم و سبقت علی (علیه السلام) در علم و فهم و شناخت بر دیگران ذکر شد - و روایاتی که درباره پناهنده شدن دانشمندان از اصحاب را در مسائل دشوار و پیچیده، به آن حضرت ثابت می کند و حاکی از سرفروود آوردن بزرگان اصحاب در برابر عظمت مقام علمی علی (علیه السلام) می باشد، به قدری بسیار است که از حوصله شمارش بیرون است و دستیابی بر همه آن ممکن نیست، ما به خواست خدا در اینجا به ذکر چند نمونه می پردازیم، نخست در این باره به آیات قرآن توجه کنید: قرآن و مساءله تقدّم آنان که برترند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان زندگی خود، فضایل و ویژگیهای خاص امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را بیان کرد و شایستگی امام علی (علیه السلام) را برای مقام جانشینی و امامت، به گوش همگان رساند و تبیین نمود که برتری و تقدّم، از آن کسی است که استحقاق آن را داشته باشد و او جز علی (علیه السلام) نیست؛ چنانکه ظاهر آیات قرآن بر این مطلب گواهی می دهد و معانی بلند قرآن نیز نشانه صادقی بر این مطلب است. قرآن در یک جا می فرماید: ((... أَقْمَنُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)). (۱۱۹) (آیا کسی که هدایت به حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر هدایتش کنند، شما را چه می شود چگونه دآوری می کنید؟)). و در مورد دیگر در قصه طالوت می فرماید: ((وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ

اللّٰهُ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا اَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ اَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ اَصْلَفُاهُ عَلَيَكُمْ وَزَادَهُ بَسِطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّٰهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ . (۱۲۰) و پیامبر آنان (اشموئیل) به آنان (بنی اسرائیل) گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما برگزیده است، گفتند: چگونه او بر ما حکومت داشته باشد با اینکه ما از او شایسته‌تریم و او ثروت زیادی ندارد، گفت: خداوند او را بر شما برگزیده و علم و (قدرت) جسم او را وسعت بخشیده، خداوند ملکش را به هر کس بخواهد می‌بخشد و احسان خداوند وسیع و (او از لیاقت افراد برای مقامات) آگاه است)). خداوند در این آیات آن را شایسته‌تر تقدّم بر سایرین قرار داده که به او ((علم وسیع و قدرت بیشتر جسمی)) داده باشد و بر همین اساس او را بر همگان برگزیده است. و این آیات موافق با دلایلی عقلی هستند مبنی بر اینکه: آنکه آگاه‌تر است در حیازت مقام امامت بر دیگران که در علم با او مساوی نیستند تقدّم و برتری دارد و دلالت آشکار دارند بر اینکه مقدّم داشتن امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در مورد جانشینی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) و امامت اُمت بر همه مسلمین واجب است، چرا که او در علم و شناخت، بر دیگران برتری و تقدّم دارد، ولی دیگران به پایه او نمی‌رسند.

دعای پیامبر (ص) در شأن علی (ع)

یکی از حوادثی که در رابطه با علی (علیه السلام) در زمان زندگی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) رخ داد، وقتی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) علی (علیه السلام) را برای داوری بین مسلمین یمن برگزید. و او را به سوی یمن فرستاد تا احکام دین و حلال و حرام را به آنان بیاموزد و بر اساس احکام و دستورات قرآن به آنان حکومت و داوری نماید، علی (علیه السلام) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) عرض کرد: ((ای رسول خدا! مرا به داوری و قضاوت بین مردم یمن گماشتی، با اینکه من جوانی هستم که آگاهی به همه داوریها ندارم)). پیامبر فرمود: ((نزدیک من بیا))، علی (علیه السلام) نزدیک رفت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) دست خود را بر سینه او نهاد و گفت: ((اللّٰهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَتَبَّتْ لِسَانَهُ؛ خدایا! دل علی را رهنمایی کن و زبانش را استوار بدار)). علی (علیه السلام) می‌گوید: ((بعد از این جریان (و دعا) هرگز در قضاوت بین دو نفر، شک نکردم و دو دل نشدم))، اکنون در اینجا به ده نمونه از داوریهای علی (علیه السلام) توجّه کنید.

ده نمونه از قضاوتهای علی (ع)

۱ - حلّ مشکل با قرعه وقتی علی (علیه السلام) به یمن رفت و در آنجا استقرار یافت و به حکومت و داوری از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) پرداخت، دو مرد برای داوری نزد آن حضرت آمدند، آنان با شرکت هم کنیزکی را خریده بودند و به طور مساوی هر کدام مالک نیمی از او بودند، آنان بر اثر جهل به احکام، هر دو در ((طهر واحد)) (فاصله بین دو خون حیض) با او آمیزش کردند، به خیال اینکه این کار جایز است و این ناآگاهی به مسایل از آن جهت بود که آنان تازه مسلمان بودند و اطلاعاتشان به احکام دین، اندک بود. آن کنیز، حامله شد و سپس پسری از او متولّد شد و آن دو نفر در مورد آن پسر نزاع کردند و هریک از آنان می‌گفت من پدر او هستم و او پسر من است، به حضور علی (علیه السلام) آمده و از آن حضرت خواستند تا داوری کند. علی (علیه السلام) آن پسر را بین آن دو نفر قرعه زد، قرعه به نام یکی از آنان افتاد و علی (علیه السلام) آن پسر را به او واگذار کرد و او را الزام کرد که نصف قیمت آن پسر بچه را اگر برده است به شریک خود پردازد و فرمود: ((اگر می‌دانستم شما از روی آگاهی دست به این کار زدید (و آمیزش حرام را انجام دادید) در مجازات شما، سختگیری بیشتر می‌نمودم)). خبر این داستان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) رسید، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) صحت داوری علی (علیه السلام) را امضا کرد و همین داوری را در اسلام مقرر کرد و سپس فرمود: ((الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ مِنَّا اَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ يَقْضِي

عَلَى سَيِّئِنِ دَاوُدَ (علیه السلام) وَ سَبِيلِهِ فِي الْقَضَاءِ)). ((حمد و سپاس خداوندی را که در میان ما خاندان نبوت، کسی را قرار داد که طبق سنت و روش حضرت داوود (علیه السلام) قضاوت می کند)). یعنی قضاوت او بر اساس الهام الهی است که همسان وحی است و داوری علی (علیه السلام) همانند آن است که دستور صریح از طرف خدا آمده باشد. ۲ - داوری در مورد گاوی که الاغی را کشت در روایات آمده: دو نفر مرد به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند، یکی از آنان گفت: ای رسول خدا! گاوی این شخص، الاغ مرا کشته است در این باره بین ما قضاوت کن. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((نزد ابوبکر بروید تا او قضاوت کند)). آنان نزد ابوبکر رفتند و جریان خود را به او گفتند. ابوبکر گفت چرا نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نرفته اید و نزد من آمده اید؟ گفتند: به حضور آن حضرت رفتیم و ما را به نزد شما فرستاد. ابوبکر گفت: حیوانی، حیوانی را کشته است چیزی بر گردن صاحب حیوان کشنده نیست!! آنان به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باز گشتند و قضاوت ابوبکر را به عرض آن حضرت رساندند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((نزد عمر بن خطاب بروید تا او در این باره قضاوت کند)). آنان نزد عمر رفته و جریان را گفتند، او گفت: چرا نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نرفته اید و به اینجا آمده اید؟ گفتند: به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتیم، او ما را نزد شما فرستاد. عمر گفت: چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شما را نزد ابوبکر نفرستاد؟ گفتند: نزد او نیز فرستاد. عمر گفت: او چه گفت؟ گفتند: ابوبکر گفت: حیوانی، حیوان دیگر را کشته است و چیزی بر گردن صاحب حیوان کشنده نیست. عمر گفت: به نظر من نیز همین است که ابوبکر گفته!! آنان به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باز گشتند و همه جریان را به عرض آن حضرت رساندند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنان فرمود: ((به حضور علی بن ابیطالب (علیه السلام) بروید تا او در این مورد قضاوت کند)). آنان به حضور علی (علیه السلام) رفته و جریان را گفتند. علی (علیه السلام) فرمود: ((اگر گاوی به اصطبل و جایگاه الاغ رفته و الاغ را کشته است، صاحب گاوی باید قیمت الاغ را به صاحبش بدهد و اگر الاغ به اصطبل و جایگاه گاوی رفته و گاوی را کشته است، بر گردن صاحب گاوی چیزی نیست)). آن دو مرد به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باز گشتند و چگونگی قضاوت علی (علیه السلام) را به عرض رساندند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((لَقَدْ قَضَىٰ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَيْنَكُمَا بِقَضَاءِ اللَّهِ عَزَّاسْمُهُ)). ((علی بن ابیطالب مطابق حکم خداوند متعال بین شما قضاوت نموده است)). سپس فرمود: ((حمد و سپاس خداوندی را که در میان ما خاندان نبوت، مردی را قرار داد که طبق سنت حضرت داوود (علیه السلام) در قضاوت داوری می کند)). ۳ و ۴ - دو نمونه از داوریهای علی (ع) در عصر خلافت ابوبکر الف: عدم اجرای حد در مورد شرابخوار جاهل از طریق روایات سنی و شیعه نقل شده: مردی را که شراب خورده بود، نزد ابوبکر آوردند، او تصمیم گرفت تا حد شرابخواری (هشتاد تازیانه) را بر او جاری سازد. شرابخوار گفت: من به حرام بودن شراب تاکنون آگاه نبودم. ابوبکر دست نگهداشت و نمی دانست که چه کند؟ شخصی از حاضران اشاره کرد که در این باره از علی (علیه السلام) سؤال شود. ابوبکر شخصی را به حضور علی (علیه السلام) فرستاد که جواب این سؤال را بگیرد. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: ((دو مرد مورد اطمینان از مسلمین را دستور بده به میان مجالس مهاجر و انصار برو و آن شرابخوار را نیز با خود ببرند و مسلمین را سوگند بدهند که آیا شخصی آیه حرمت شرابخوار را و یا سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد حرام بودن شراب را بر این شخص خوانده اند و خبر داده اند یا نه؟ اگر دو مرد از مسلمین گواهی دادند که آیه تحریم شراب را برای او خوانده اند و یا سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد تحریم شراب را به گوش او رسانده اند، حد را بر او جاری ساز و گرنه او را توبه بده و سپس آزادش کن)). ابوبکر همین کار را انجام داد، هیچ کس از مهاجر و انصار گواهی نداد که آیه قرآن و یا سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیرامون حرمت شراب را برای او خوانده باشد، ابوبکر او را توبه داد و سپس آزادش نمود و به این ترتیب قضاوت علی (علیه السلام) را پذیرفت. ب: سؤال از معنای کلمه ای در قرآن از ابوبکر سؤال شد معنای این آیه چیست که

خداوند در قرآن می فرماید: (وَفَاكِهَةً وَأَبًّا) (۱۲۱) ابوبکر معنای ((أَبٌ)) را ندانست و گفت کدام آسمان بر من سایه افکند؟ و یا کدام زمین مرا به پشت گیرد، یا چه کنم در مورد کتاب خدا که چیزی را ندانسته بگویم، اما ((فاکِهَه)) که معنای آن را می دانیم (یعنی میوه) اما معنای ((أَبٌ)) را خدا دانتر است. سخن ابوبکر به سمع علی (علیه السلام) رسید فرمود: ((عجبا! آیا او نمی داند که ((أَبٌ)) یعنی علوفه و چراگاه؟! و قول خداوند که می فرماید: (وَفَاكِهَةً وَأَبًّا) بیانگر شمردن نعمتهای الهی بر بندگانش است، نعمتهایی از غذا که برای آنان و حیواناتشان آفریده است که به وسیله آن، جان خود را زنده نگه می دارند و بدن خود را نیرومند می سازند)). (فاکِهَه یعنی: میوه ها برای انسانها، أَب یعنی: علوفه و چراگاه برای حیوانات). ۵ و ۶ - نمونه های دیگر در عصر خلافت عمر نظیر این جریانات در زمان خلافت عمر نیز رخ داده است در اینجا به ذکر چند نمونه بسنده می شود: نجات زن دیوانه در روایات آمده است که: در زمان خلافت ((عمر بن خطاب)) مردی با زن دیوانه ای زنا کرد، گواهان عادل بر این مطلب گواهی دادند، عمر دستور داد تا به آن زن، حد بزنند، مأمورین، آن زن را می بردند تا حد (صد تازیانه) را بر او جاری کنند. علی (علیه السلام) در مسیر، او را دید و فرمود: ((زن دیوانه از فلاں قبیله چه کرده بود که او را می بردند؟)) شخصی به علی (علیه السلام) گفت: ((مردی با این زن زنا کرده و فرار نموده است و گواهان عادل گواهی بر این کار داده اند، عمر دستور جاری ساختن حد (تازیانه) بر این زن داده است)). علی (علیه السلام) فرمود: ((این زن را به نزد عمر رد کنید و به عمر بگویید: آیا نمی دانی که این زن دیوانه از فلاں طایفه است و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ؛ قلم تکلیف از دیوانه برداشته شده تا خوب شود)). این زن عقل خود را از دست داده است، پس مجازات ندارد. آن زن را نزد عمر برگرداندند و گفتار علی (علیه السلام) را به عمر رساندند عمر گفت: ((خدا در کار علی (علیه السلام) گشایش دهد، نزدیک بود با جاری ساختن حد بر این زن، هلاک کردم))، سپس زن را آزاد کرد و گفت: ((لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ؛ اگر علی (علیه السلام) نبود، عمر هلاک می شد)). نجات زن حامله: زن حامله ای را نزد عمر بن خطاب آوردند که زنا کرده بود، عمر دستور داد تا او را سنگسار کنند، علی (علیه السلام) فرمود: فرضا تو بر این زن - بخاطر گناهش تسلط داشته باشی، ولی چه تسلطی بر کودک او در رحمش داری؟ با اینکه خداوند در قرآن می فرماید: (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى...) (۱۲۲) ((هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد)). عمر گفت: ((لَا عِشْتُ لِمُعْصِلَةٍ لَا يَكُونُ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ؛ در هیچ کار دشواری زنده نباشم که ابوالحسن (علیه السلام) در آنجا نباشد)). سپس عمر گفت: ((با این زن چگونه رفتار کنم؟)). علی (علیه السلام) فرمود: ((او را نگهدار که بچه اش متولد شود و پس از آن اگر سرپرستی برای بچه اش یافت، آنگاه حد الهی را بر او جاری کن)). عمر با دریافت این دستور، شادمان شد و طبق آن رفتار کرد. ۷ و ۸ - نمونه هایی دیگر از داوری علی (ع) در عصر خلافت عثمان در عصر خلافت عثمان نیز جریاناتی رخ داد که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تنها گره گشای مشکلات و حوادث بود، به عنوان نمونه: نجات زنی که همسر پیرمردی شده بود در روایات سنّی و شیعه آمده است که: پیرمردی با زنی ازدواج کرد و آن زن حامله شد، ولی پیرمرد گمان می کرد که کاری صورت نداده و از این رو آن بچه در رحم زن را انکار می نمود و می گفت از من نیست، داوری این جریان نزد عثمان برده شد و او حیران مانده بود که چگونه قضاوت کند، به زن گفت: آیا این پیرمرد، مهر دوشیزگی تو را از بین برده است؟ زن گفت: ((نه)). عثمان (پیش خود چنین نتیجه گرفت که پس زن زنا کرده؛ زیرا پیرمرد کاری صورت نداده پس دست بیگانه ای در کار است) دستور داد که آن زن را حد بزنند (صد تازیانه به جرم زنا به او بزنند). امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به عثمان گفت: ((در آلت تناسلی زن دو راه وجود دارد، یکی راه خون حیض و دیگری راه ادرار، شاید این پیرمرد هنگام آمیزش، نطفه خود را روی راه حیض ریخته و آن زن از او حامله شده است، در این باره از پیرمرد پرسید)). از او سؤال شد، او گفت: ((من نطفه خود را بر جلو آلت تناسلی او ریختم، ولی مهر دوشیزگی او را برنداشتم)). امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: ((بچه در رحم از او و فرزند اوست و راء من این است که این پیرمرد به خاطر انکار فرزندش، عقوبت (مجازات) شود)). عثمان

طبق دستور علی (علیه السلام) رفتار کرد.

حلّ مسأله پیچیده

در روایت آمده مردی کنیزی داشت (مثلاً نام مرد زید بود و نام کنیز هند) با هند آمیزش کرد و پس از مدّتی پسری از او متولّد شد (مثلاً به نام خالد) سپس زید از هند کناره گرفت و او را همسر غلامش (مثلاً به نام سعید) نمود، بعداً زید از دنیا رفت. هند به خاطر فرزندش (خالد) که از زید داشت آزاد شد (زیرا هند از طریق ارث، ملک پسرش شد و آزاد گردید) از طرفی سعید که غلام زید و شوهر آن زن بود، از طریق ارث به همان پسر (خالد) رسید و بعد خالد نیز مُرد و آن غلام (سعید) از طریق ارث، به زن رسید و در نتیجه هند مالک شوهرش سعید شد و سعید برده او گردید (بنابراین، سعید نمی توانست با هند آمیزش کند و بینشان نزاع شد، سعید به هند می گفت تو زن من هستی و هند به سعید می گفت: تو برده و غلام من هستی). برای رفع اختلاف نزد عثمان آمدند، در حالی که سعید می گفت ((او (هند) زن من است و او را رها نمی کنم)). عثمان گفت: این حادثه یک مسأله پیچیده ای است، امیرمؤ منان علی (علیه السلام) که در آنجا حضورداشت فرمود: ((از این زن پرسید که آیا پس از آنکه از طریق ارث، مالک مرد (سعید) شد آیا آن مرد با او آمیزش کرده است؟)). هند گفت: ((نه)). امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود: اگر می دانستم آن مرد آمیزش را (بعد از ارث) انجام داده است او را مجازات می کردم و به هند فرمود: ((برو که سعید برده تو است و هیچ گونه تسلّطی بر تو ندارد، اگر خواستی او را به غلامی بگیر و اگر خواستی او را آزاد کن و یا بفروش؛ زیرا او در ملک تو است)). عثمان داوری علی (علیه السلام) را پذیرفت و طبق آن رفتار کرد. و رویدادهای بسیار دیگری از این قبیل، در عصر عثمان رخ داد که ذکر همین نمونه ها در این کتاب - که بنایش بر اختصار است - کافی است. ۹ و ۱۰ - نمونه هایی از داوریهای علی (ع) در عصر خلافت خود از جمله حوادثی که پس از عثمان و پس از بیعت مردم با آن حضرت رخ داد و مورد داوریهای عجیب علی (علیه السلام) واقع شد، نمونه های زیر است: قضاوت درباره دو نفر به هم چسبیده تاریخ نویسان آورده اند، زنی در خانه شوهرش فرزندی زایید که (از کمر به پایین یک نفر بود) و از کمر به بالا دو بدن و دو سر داشت، خانواده اش در مورد او تردید داشتند که آیا یک نفر است یا دو نفر، به حضور علی (علیه السلام) آمده و از این جریان سؤال کردند تا احکام او (مانند ارث و...) را بدانند. امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود: ((وقتی که او خوابید او را امتحان کنید به این نحو که یکی از بدنها و یکی از سرها را بیدار کنید، اگر هر دو در یک زمان بیدار شدند، آن دو یک انسان است و اگر یکی از آنان بیدار شد و دیگری در خواب بود، بدانید که دو شخص هستند و حقشان از ارث به اندازه دو نفر است)).

حلّ یک مسأله ریاضی

((عبدالرحمن بن حجاج)) می گوید: از ابن ابی لیلی شنیدم که می گفت: امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در حادثه ای قضاوت عجیبی کرد که بی سابقه است و آن اینکه: دو نفر مرد در مسافرت، با هم رفیق شدند، هنگام غذا در محلی نشستند تا غذا بخورند، یکی از آنان پنج گرده نان از سفره خود بیرون آورد و دیگری سه گرده نان، در آن هنگام مردی از آنجا عبور می کرد او را دعوت به خوردن غذا کردند، او نیز کنار سفره آنان نشست و از آن غذا خوردند، مرد رهگذر پس از خوردن غذا و هنگام خداحافظی، هشت درهم به آنان داد و گفت: این هشت درهم را به جای آنچه خوردم به شما دادم و از آنجا رفت، آن دو نفر در تقسیم پول نزاع کردند، صاحب سه نان می گفت: نصف هشت درهم مال من است و نصف آن مال تو. ولی صاحب پنج نان می گفت: پنج درهم آن مال من است و سه درهم آن مال تو است. آنان نزاع و کشمکش خود را نزد علی (علیه السلام) آوردند و داوری را به او واگذار نمودند. علی (علیه السلام) به آنان فرمود: ((نزاع و کشمکش در اینگونه امور، از فرومایگی و پستی است

، صلح و سازش بهتر است ، بروید سازش کنید)). صاحب سه نان گفت : ((من راضی نمی شوم مگر به آنچه حقیقت است و شما در این باره قضاوت به حق کنید)). امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود : ((اکنون که تو حاضر به سازش نیستی و حقیقت را می خواهی ، بدانکه حق تو از آن هشت درهم ، یک درهم است)). او گفت : ((سبحان الله ! چطور ، حقیقت اینگونه است ؟ !)). حضرت علی (علیه السلام) فرمود : ((اکنون بشنو تا توضیح دهم : آیا تو صاحب سه نان نبودی ؟)). او گفت : چرا من صاحب سه نان هستم ؟ . علی (علیه السلام) فرمود : ((رفیق تو صاحب پنج نان است ؟)). او گفت : آری . علی (علیه السلام) فرمود : ((بنابراین ، این هشت نان ، ۲۴ قسمت (با توجه به سه نفر خورنده) می شود (۱۲۳) تو (صاحب سه نان) هشت قسمت نانها را خورده ای و رفیق تو نیز هشت قسمت را خورده و مهمان نیز هشت قسمت را خورده است و چون آن مهمان هشت درهم به شما دو نفر داده ، هفت درهم آن مال رفیق تو (صاحب پنج نان) است و یک درهم آن مال تو (صاحب سه نان) است)). آن دومرد در حالی که حقیقت مطلب را دریافتند ، از محضر علی (علیه السلام) رفتند .

فضایل و معجزات علی (ع)

اخبار علی (ع) از آینده

آیات روشن خدا در شأن علی (علیه السلام) و ویژگیهایی که خداوند مخصوص علی (علیه السلام) نموده و معجزه هایی که از او دیده شده دلیل بر صدق امامت او و وجوب پیروی از او و تثبیت حجت بودن آن حضرت می باشد اینگونه آیات و معجزات از جمله رویدادهای ویژه ای است که خداوند ، پیامبر و رسولان خود را به وسیله آنها از دیگران امتیاز بخشید و آنها را نشانه های صدق آنان قرار داد . قسمتی از این آیات و نشانه ها در مورد امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از روایات بسیار به دست می آید ، مانند اینکه آن حضرت از حوادث آینده خبر می داد ، با اینکه کاملاً آن حوادث پوشیده بودند و یا اصلاً در وقت خبر دادن وجود نداشتند و بعد دیده می شد که خبر او کاملاً مطابق آن است که خبر داده بود و این موضوع از روشترین معجزات پیامبران (علیهم السلام) بوده آیا به گفتار خداوند در قرآن توجه ندارید که حضرت عیسی (علیه السلام) را با اعطای معجزات روشن و نشانه های عجیب که دلالت بر صدق نبوت او داشت مجهز کرد به طوری که حضرت مسیح (علیه السلام) به امت خود می گفت : ((... وَأُتْبِئُكُمْ بِمَا تَأْتَاءُ كُلُّونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ...)). (۱۲۴) ((و از آنچه می خورید و در خانه خود ذخیره می کنید به شما خبر می دهم)). و نظیر آن را که از نشانه های شگفت انگیز صدق پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) قرارداد از جمله : پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از پیروزی رومیان بر ایرانیان ، قبل از چند سال از وقوع آن خبر داد بر اساس وحی قرآنی که در آغاز سوره روم آمده است : ((الْم - غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مَبْغُذُونَ غَلِبَهُمْ يَوْمَهُمُ بِضِعْفِ النَّيْنِ...)). ((... رومیان مغلوب شدند و این (شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد ، اما رومیان بعد از مغلوب شدن ، به زودی پیروز می شوند در چند سال آینده)). و همچنین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در باره جنگ بدر ، قبل از وقوع آن از پیروزی مسلمین و شکست دشمن خبر داد ، و همانگونه که خبر داده بود واقع شد ، خبر آن حضرت بر اساس این آیه قرآن بود که ((سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ)). (۱۲۵) ((به زودی همه دشمنان شکست می خورند و از جنگ ، پشت کنند)). خبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از پیروزی مسلمین در جنگ بدر ، قبل از آنکه وقوع یابد و سپس وقوع آن مطابق خبر آن حضرت دلیل آشکار بر صدق نبوت آن حضرت بوده و بیانگر ارتباط او با منبع وحی می باشد . و از اینگونه نشانه ها بسیار است که مابرای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری کردیم . در مورد امیرمؤمنان علی (علیه السلام) درباره اخبار او از آینده و معجزات دیگر نیز از مسلمات است که هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند مگر از روی ناآگاهی یا جهل و ظلم و کینه توزی ،

چرا که روایات بسیار و قاطع، این موضوع را اثبات می‌کند و صفحات تاریخ گواهی می‌دهد و دانشمندان سنی و شیعه آن را نقل کرده‌اند مانند اینکه: آن حضرت پس از آنکه بعد از قتل عثمان، مسلمین با او بیعت کردند قبل از جنگ با ناکثین (طلحه و زبیر) و قاسطین (معاویه و پیروانش) و مارقین (خوارج نهروان) خبر از آینده داد و فرمود: ((من ماءمور شده‌ام که با این سه فرقه، بجنگم)) و همانگونه که خبر داده بود، همانطور شد. و آن حضرت در مدینه به طلحه و زبیر که در ظاهر عازم مکه بودند و از آن حضرت اجازه رفتن به مکه برای انجام عمره گرفتند، فرمود: ((سوگند به خدا! آنان عزم رفتن به مکه را ندارند، بلکه عازم بصره (برای راه اندازی جنگ جَمَل) هستند)) و همانگونه که خبر داده بود همانطور شد. و در این مورد به ابن عباس فرمود: ((من به آنان اذن (رفتن به مکه) را دادم، با اینکه به نیرنگ و توطئه آنان آگاه می‌باشم و از پیشگاه خدا، پیروزی بر آنان را می‌طلبم و خداوند به زودی نقشه آنان را نقش بر آب می‌کند و توطئه آنان را خنثی می‌نماید و مرا بر آنان پیروز می‌گرداند)) و همانگونه که آن بزرگوار خبر داده بود، عین آن واقع شد. اینکه در اینجا به چند نمونه دیگر از معجزات علی (ع) توجه کنید. ۱ - داستان ابن عباس و تحقق پیش بینی علی (ع) مورد دیگر اینکه: حضرت علی (علیه السلام) در محلّ ((ذی قار)) (نزدیک بصره) نشسته بود و از مردم برای (جنگ با ناکثین) بیعت می‌گرفت، به آنان فرمود: ((از جانب کوفه هزار نفر - نه یک نفر کم و نه یک نفر زیاد - به سوی شما می‌آیند و با من تا پای ایثار جان، بیعت می‌کنند)). ((ابن عباس)) می‌گوید: من از این خبر، پریشان شدم و ترسیدم که مبادا یک نفر از هزار نفر کم یا زیاد گردد، آنگاه موجب شک و تردید و دهن کجی منافقین شود (که بگویند دیدی علی (علیه السلام) دروغ گفت) همچنان اندوهگین بودم، کم کم جمعیتی از جانب کوفه آمدند آنان را شمردم ۹۹۹ نفر بودند، دیگر کسی نیامد، با خود گفتم: ((إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)) سخن علی (علیه السلام) را چگونه باید توجیه کرد، همچنان در فکر فرو رفته بودم، ناگهان شخصی را دیدم که از جانب کوفه می‌آید، وقتی نزدیک آمد، دیدم لباس موئین پوشیده و شمشیر، سپر و آفتابه به همراه دارد، به حضور امیر مؤمنان علی (علیه السلام) رفت و عرض کرد: ((دست را دراز کن تا با تو بیعت کنم)). علی (علیه السلام) فرمود: ((برای چه هدفی بیعت کنی؟)). او گفت: ((بیعت با تو کنم که پیرو و گوش به فرمان تو باشم و در رکاب تو تا ایثار جان با دشمن بجنگم و در این راستا بمیرم و یا خداوند پیروزی را نصیب تو کند)). امام علی (علیه السلام) به او فرمود: ((نامت چیست؟)). او عرض کرد: ((من اویس هستم)). - به راستی تو اویس قرنی هستی؟ - آری. (۱۲۶) امام علی (علیه السلام) فرمود: ((اللَّهُ أَكْبَرُ! حبیب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من خبر داد که من مردی از اُمّتش را ملاقات می‌کنم که ((اویس قرنی)) نام دارد، او از افراد حزب الله است و از حزب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد، مرگش قرین شهادت است و از شفاعت او (در قیامت) جمعیتی به تعداد نفرات دو قبیله (بزرگ) ربیع و مُضَر، وارد بهشت می‌شوند)). ((ابن عباس)) می‌گوید: ((سوگند به خدا! شادمان شدم و اندوهم در مورد هزار نفر (که کم و زیاد نشود) برطرف شد)). ۲ - از جا کردن در عظیم خیبر یکی از کارهای عجیب علی (علیه السلام) که روایات بی‌شمار در نقل آن آمده و همه علما و دانشمندان از سنی و شیعه آن را پذیرفته‌اند داستان از جا کردن در عظیم ((قلعه خیبر)) (در ماجرای جنگ خیبر در سال هفتم هجرت) توسط امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است، دری که به قدری سنگین بود که کمتر از پنجاه نفر کسی توانایی جا به جایی آن را نداشت، ولی علی (علیه السلام) به تنهایی آن را از جا کند و به کنار انداخت. عبدالله پسر احمد بن حنبل به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده که: ((پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جنگ خیبر، پرچم بزرگ جنگ را به علی (علیه السلام) داد، پس از آنکه برای او دعا کرد، علی (علیه السلام) شتابان به سوی قلعه خیبر روانه شد، یاران می‌گفتند: ((مدارا کن)) (که به تو برسیم) تا اینکه آن حضرت به قلعه رسید و در عظیم آن را با دست خود از جا کند و به کنار انداخت، سپس هفتاد نفر از ما همزور شدیم تا آن در را از زمین برگردانیم و کوشش فراوان برای این کار کردیم)). و این توان و قدرت فوق العاده از ویژگیهای علی (علیه السلام) بود و هیچ کس نبود که مانند او باشد و چنین کار دشواری را انجام دهد، خداوند او را به این ویژگی اختصاص داد

و آن را نشانه و معجزه او ساخت . ۳ - مسلمان شدن کشیش بزرگ مسیحی و شهادت او یکی از روایات مشهور که از طریق اسناد شیعه و سنی نقل شده ، حتی شاعران آن را به شعر درآورده اند و سخنوران آن را در خطبه های خود گفته اند و دانشمندان و اندیشمندان آن را روایت نموده اند ، داستان راهب (کشیش و عابد مسیحی) در سرزمین کربلا و جریان سنگ (و چشمه آب) است که شهرت این داستان ما را از زحمت ذکر سند بی نیاز می سازد و آن داستان این است که گروهی روایت کرده اند : ((در ماجرای جنگ صفین (در سال ۳۶ هجری) علی (علیه السلام) با یاران از (کوفه به سوی صفین) حرکت می کرد ، در بیابان آبشان تمام شد و تشنگی سختی آنان را فراگرفت ، در جستجوی آب به چپ و راست جاده رفتند و کند و کاو نمودند ولی آبی نیافتند . امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از جاده بیرون آمد و با یاران به سوی بیابان رهسپار شدند ، ناگهان چشمشان به عبادتگاهی افتاد ، علی (علیه السلام) یاران خود را به آن عبادتگاه برد ، وقتی به نزدیک آن رسیدند ، شخصی به دستور علی (علیه السلام) راهب داخل عبادتگاه را صدا زد از صدای او راهب سرش را (از سوراخ دیر) بیرون آورد ، علی (علیه السلام) به او فرمود : ((آیا در اینجا آب پیدا می شود ؟ ، تا این همراهان از آن بیاشامند و سیراب گردند ؟)) . راهب گفت : ((اصلاً در این نزدیکیها آب نیست ، از اینجا تا محل آب بیش از دو فرسخ راه است و برای من همراه مقداری آب می آورند که اگر در آن صرفه جویی نکنم از تشنگی می میرم)) . امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به همراهان فرمود : ((آیا سخن راهب را شنیدید ؟)) . گفتند : ((آری ، آیا دستور می دهی ، به آنجا که راهب اشاره کرده برای دستیابی به آب برویم ، فعلاً توانایی داریم ، بلکه به آب برسیم)) . علی (علیه السلام) فرمود : نیازی به آن نیست ، سپس گردن استر سواریش را به جانب قبله کرد و به محلی در نزدیکی آنجا اشاره نمود و به همراهان فرمود : ((این محل را بکنید)) . همراهان به آن محل رفتند و با بیل به کندن آن محل مشغول شدند ، مقداری خاک زمین را رد کردند ، ناگهان سنگ بسیار عظیمی پیدا شد که بیل و کلنگ در آن کارگر نبود . علی (علیه السلام) به همراهان فرمود : ((این سنگ روی آب قرار دارد ، اگر از جایش کنار گذاشته شود ، آب را می یابید)) . همراهان همگی سعی و کوشش کردند تا آن سنگ را بردارند ، ولی از حرکت آن درمانده شدند و کارشان دشوار شد . وقتی علی (علیه السلام) آنان را در آن حال دید که همگی تلاش نمودند ولی خسته و کوفته به دشواری افتادند ، پا از رکاب استرش بیرون آورد و پیاده شد و دستهایش را بالا زد و انگشتانش را زیر یک سوی سنگ گذارد و آن را حرکت داد ، سپس آن را از جا کند و به چند متری آنجا پرتاب کرد ناگهان آب سفید و گوارایی در آنجا یافتند و به سوی آن سراسیمه شده و از آن نوشیدند که بسیار خنک و گوارا و زلال بود که در این سفر گواراتر از آن آب نیاشامیدند . علی (علیه السلام) به آنها فرمود : ((بنوشید و سیراب شوید و برای سفر خود نیز از این آب بردارید)) ، آنها به این دستور عمل کردند . سپس علی (علیه السلام) با دست خود آن سنگ را برداشت و برجای خود نهاد و دستور داد خاک بر روی آن سنگ ریختند و نشانه آن را پوشاندند . راهب تمام این جریان را (با سابقه ذهنی که داشت) از اول تا آخر از بالای عبادتگاه خود تماشا کرد ، فریاد زد : ((ای مردم ! مرا از عبادتگاه به زیر آورید)) . همراهان علی (علیه السلام) او را با دشواری از بالای آن به زیر آوردند ، او به حضور امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمد و گفت : ((ای آقا ! آیا تو پیامبر مرسل هستی ؟)) . فرمود : ((نه)) . گفت : ((آیا تو فرشته مقرب درگاه خدا هستی ؟)) . فرمود : ((نه)) . گفت : ((پس تو کیستی ؟)) . فرمود : ((من وصی محمد بن عبدالله ، خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم)) . راهب عرض کرد : ((دست خود را باز کن تا من در حضور تو به خدای بزرگ ایمان بیاورم و قبول اسلام کنم)) علی (علیه السلام) دستش را گشود و به او فرمود : ((شهادتین را به زبان آور)) . راهب گفت : ((أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ، وَأَحَقُّ النَّاسِ مِنْ بَعْدِهِ)) . ((گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا و بی همتا نیست و گواهی می دهم که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و رسول خداست و گواهی می دهم که تو وصی رسول خدا و برترین و سزاوارترین (انسانها به خلافت) بعد از او هستی)) . سپس امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پیمان عمل به دستورات اسلام را از او گرفت و بعد به

او فرمود: ((پس از مدّت طولانی که در دین خلاف اسلام بودی چه چیز باعث شد که از آن دست کشیدی و به دین اسلام گرویدی؟)). راهب گفت: ((ای امیر مؤمنان! تو را آگاه کنم: این عبادتگاه در این بیابان، برای آن ساخته شده که سکونت کننده در آن، به بردارنده آن سنگ و برآورنده آب از زیر آن دست یابد، قبل از من روزگار بسیار درازی گذشت و در این روزگار آنان که در این عبادتگاه بسر می بردند به این سعادت نرسیدند، خداوند این سعادت را نصیب من کرد، ما در یکی از کتابهای خود یافته ایم و از علمای خود شنیده ایم که در این سرزمین چشمه ای وجود دارد که روی آن سنگ عظیمی قرار دارد، جای آن را جز پیامبر یا وصیّ پیامبر نمی شناسد و ناگزیر ((ولیّ خدا)) وجود دارد که مردم را به سوی حق دعوت می کند، نشانه صدق او این است که این مکان و سنگ را می شناسد و قدرت بر کنندن آن را دارد و من چون دیدم تو این کار را انجام دادی دانستم که انتظارم بسر آمده و آنچه در آرزویش بودم محقق شده است و من امروز یک فرد مسلمان در حضور تو و ایمان آورنده به حقّ تو هستم و فرمانروایت را قبول دارم)). امیر مؤمنان علی (علیه السلام) وقتی که این مطلب را از آن عابد شنید، قطرات اشک از دیدگانش فرو ریخت، سپس گفت: ((حمد و سپاس خداوندی را که من در حضورش فراموش نشده ام، حمد و سپاس خداوندی را که نام مرا در کتابهای آسمانی خود ذکر کرده است)). سپس علی (علیه السلام) مردم را طلبید و فرمود: ((سخن این برادر مسلمانان را بشنوید)). آنان گفتار راهب مسلمان را شنیدند و بسیار حمد و سپاس الهی را بجا آوردند که نعمت معرفت به حق امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را به آنان عطا فرموده است. سپس به سوی جبهه صفّین برای جنگ با سپاه معاویه حرکت کردند و آن راهب در حضور آن حضرت، حرکت کرد و در جنگ شرکت نمود و سرانجام به فوض عظیم شهادت نایل گردید. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) شخصا نماز بر جنازه او خواند و او را به خاک سپرد و برای او از درگاه خدا طلب آمرزش بسیار کرد و هرگاه به یاد راهب می افتاد می فرمود: ((ذاک مولای؛ او دوست من بود)). این داستان نشانگر چند معجزه از علی (علیه السلام) است: ۱- آگاهی علی (علیه السلام) به غیب. ۲- قدرت غیرعادی آن حضرت که او را نسبت به دیگران منحصر به فرد کرده بود. ۳- مژده به آمدن اودر کتابهای آسمانی پیشینان و وجود آن بزرگوار مصداق سخن خداوند در قرآن است که می فرماید: (... ذَلِكُمْ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ ...). (۱۲۷) ((این توصیف آنان در کتاب تورات و توصیف آنان در کتاب انجیل است)). اشعار سیّد حمیری در باره داستان فوق اسماعیل بن محمد، سیّد حمیری شاعر حماسه سرا و بزرگ و مخلص و جانثار محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) (۱۲۸) داستان راهب (سرگذشت قبل) را در اشعار و قصیده ((بائیّه مذهب)) خود به شعر درآورده، چنین می گوید: ولقد سرى فيما يسير بلبلة بعد العشاء بكر بلا فى موكب حتى اتي متبتلاً فى قائم القى قواعد بقاء مجذب ياء تيه ليس بحيث يلقي عامراً غيرالوحوش وغيراصلع اشيب فدننى فصاح به فاشرف ماثلاً كالتصر فوق شظية من مرقب هل قرب قائمك الذی بوته ماء يصاب فقال ما من مشرب الا بغايه فرسخين و من لنا بالماء بين نقى وقى سبب فثنى الاعنة نحو وعث فاجتلى ملساء تلمع كاللجين المذهب قال اقلبوها انكم ان تقلبوا ترووا ولا تروون ان لم تقلب فاعصوا صبوا فى قلعها فتمنعت منهم تمتع صعبه لم تركب حتى اذا اعيتهم أهوى لها كفأ متى ترد المغالب تغلب فكأنها كره بكف خزور عبل الدّراع دحى بها فى ملعب فسقاهم من تحتهم متسلسلاً عذاباً يزيد على الالذّ الاعذب حتى اذا شربوا جميعاً رذها ومضى فخلت مكانها لم يقرب عنى ابن فاطمة الوصى ومن يقل فى فضله وفعاله لم يكذب يعنى: ۱- شبی علی (علیه السلام) در راهی پس از وقت عشاء (در مسیر صفّین) به کربلا گذر کرد. ۲- تا اینکه به مردی جدا شده از مردم که در عبادتگاه بسر می برد رسید، عبادتگاه که پایه هایش در بیابان خشک و سوزانی قرار داشت. ۳- به آن سو حرکت می کرد که در آنجا آبادی و متاعی جز وحشی های بیابان و پیری دارای سر بی مو نبود. ۴- پس نزدیک آن عبادتگاه رفت و آن پیر را صدا کرد و آن پیر، مانند پاسداری که در بالای برجی نشسته باشد به پایین نگاه کرد. ۵- علی (علیه السلام) به آن پیر فرمود: آیا در نزدیک محل سکونت تو آبی پیدا می شود؟ او در پاسخ گفت: آبی در اینجا نیست. ۶- جز در آن سوی دو فرسخی و کیست که در میان تپه های ریگ و بیابان خشک، برای ما آبی بیابد. ۷-

پس علی (علیه السلام) افسار مرکبها را به سوی زمین سخت و سنگلاخی بازگرداند و در آنجا برق سنگ صاف و نرمی به چشم خورد، سنگی که همانند نقره آمیخته به طلا می درخشید. ۸ - علی (علیه السلام) به همراهان فرمود: این سنگ را برگردانید که در این صورت سیراب می شوید و گرنه تشنه می ماند. ۹ - پس همگان نیروی خود را برای از جا کندن آن سنگ به کار بردند ولی آن سنگ همچون شتر تندخویی که از سوار شدنش جلوگیری می کند، تن به اطاعت آنان نداد. ۱۰ - وقتی که (آن سنگ) آنان را خسته و درمانده کرد، علی (علیه السلام) دستش را به سوی آن دراز کرد که اگر به سوی جنگاوری دراز می کرد، آن را مغلوب خود می ساخت. ۱۱ - پس گویی آن سنگ بزرگ در دست علی (علیه السلام) همچون گویی در دست جوان قوی پنجه ای است که آن را به این سو و آن سو می افکند. ۱۲ - و تشنگان را از آب زیر آن سنگ سیراب کرد از آبی لذیذ و خوش گوار که گوارترین آبها بود. ۱۳ - پس از آنکه همگی از آب نوشیدند، علی (علیه السلام) آن سنگ را به جای خود نهاد و رفت (و جای آن سنگ پوشیده شد) به طوری که گویا هیچ کس به آنجا نزدیک نشده است. ۱۴ - منظورم از این شخص، علی (علیه السلام) پسر فاطمه (بنت اسد) است که وصی (پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)) می باشد، او که هر کس در فضایل و ویژگیهای ممتاز او سخن بگوید، دروغ نگفته و گزافه گویی نکرده است.

حدیث ردّ الشّمس

یکی از معجزات و براهین روشن الهی که خداوند به خاطر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آن را آشکار نمود، حادثه ((ردّ الشّمس)) (برگشتن خورشید است) که روایات بسیار و سیره نویسان و مورّخین آن را نقل کرده اند و شاعران آن را به شعر درآورده اند، و موضوع ((ردّ الشّمس)) برای علی (علیه السلام) دوبار اتفاق افتاد، یکی در زمان زندگی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و دیگری پس از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام شد. بازگشت خورشید در زمان رسول خدا (ص) در مورد بازگشت خورشید در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اسماء بنت عمیس و امّ سلمه همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و جابر ابن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و جماعتی از اصحاب نقل کرده اند: ((روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در خانه اش بود، حضرت علی (علیه السلام) نیز در محضرش بود، در این هنگام جبرئیل از جانب خداوند نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و با او به رازگویی پرداخت، وقتی که سنگینی وحی، وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را فرا گرفت، آن حضرت (که می بایست به جایی تکیه کند) زانوی علی را بالمش خود قرار داد و سرش را روی زانوی آن حضرت گذارد (این موضوع از وقت نماز عصر تا غروب خورشید ادامه یافت) و امیر مؤمنان (علیه السلام) (چون نمی توانست سر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به زمین بگذارد) نماز عصر خود را در همان حال نشسته خواند و رکوع و سجده های نماز را با اشاره انجام داد، وقتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از حالت وحی بیرون آمد و به حال عادی برگشت، به علی (علیه السلام) فرمود: ((آیا نماز عصر از تو فوت شد؟)). علی (علیه السلام) عرض کرد: ((به خاطر آن حالتی که بر اثر وحی بر شما عارض شده بود، نتوانستم (سر تو را به زمین بگذارم) تا برخیزم و نماز بخوانم)). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: ((از خدا بخواه خورشید را برای تو بازگرداند تا تو نماز عصر را ایستاده و در وقت خود بخوانی)). امام علی (علیه السلام) این موضوع را از خدا خواست (خداوند دعایش را مستجاب کرد) و خورشید (که غروب کرده بود) بازگشت و در همان فضای آسمان که هنگام عصر قرار می گیرد، قرار گرفت، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نماز عصر خود را در وقتش خواند، سپس خورشید غروب کرد. (۱۲۹) ((اسماء بنت عمیس)) می گوید: ((سوگند به خدا! هنگام غروب خورشید، صدایی همچون صدای آره (هنگام کشیدن) روی چوب، از آن شنیدم)).

بعد از رحلت رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نیز خورشید (یک بار دیگر) برای امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بازگشت که داستانش از این قرار است: وقتی که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) خواست در سرزمین بابل (نزدیک کوفه) از این سوی رود آب فرات به آن سو بگذرد (و به سوی جبهه صفین یا نهروان حرکت کند) بسیاری از همراهان آن حضرت به عبور دادن چارپایان و اثاثیه خود از رود فرات اشتغال داشتند. علی (علیه السلام) با گروهی نماز عصر خود را به جماعت خواند ولی هنوز همه یارانش از آب نگذشته بودند که خورشید غروب کرد، با توجه به اینکه نماز عصر بسیاری از آنان قضا شد و عموم آنان از فضیلت نماز جماعت با علی (علیه السلام) محروم گشتند، وقتی به محضر علی (علیه السلام) رسیدند، با او در این باره سخن گفتند، آن حضرت وقتی گفتار آنان را شنید، از درگاه خدا خواست تا خورشید را برگرداند به اندازه ای که همه یارانش نماز عصر را با جماعت و در وقت عصر بخوانند. خداوند دعای امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را به استجابت رساند و خورشید به همان نقطه فضایی که هنگام وقت عصر در آن قرار می گرفت بازگشت. مسلمین، نماز عصر را با آن حضرت به جماعت خواندند و پس از سلام نماز، خورشید غروب کرد و هنگام غروب، صدای هولناک و بلندی از آن برخاست که مردم از ترس وحشترده شدند و ذکر: ((سُبْحَانَ اللَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاشْتَغِرُ بِاللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ)) را بسیار به زبان آوردند و خدای بزرگ را به خاطر این نعمت (رَدَّ الشَّمْسِ) که بر ایشان آشکار نمود، حمد و سپاس گفتند و خبر این حادثه عجیب، به همه جا از شهرها و نقاط دوردست رسید و در میان مردم شایع گردید. (۱۳۰) اشعار سید حمیری پیرامون برگشتن خورشید سید حمیری (شاعر آزاده و حماسه سرای تشیع که مختصری از شرح حالش در پاورقی چند صفحه قبل گذشت) (۱۳۱) در این باره چنین سرود: رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ لَمَّا فَاتَهُ وَقْتُ الصَّلَاةِ وَقَدْ دَنَتْ لِلْمَغْرِبِ حَتَّى تَبْلُجَ نَوْرَهَا فِي وَقْتِهَا لِلْعَصْرِ ثُمَّ هَوِيَ الْكُوكَبُ وَعَلَيْهِ قَدْ رُدَّتْ بِبَابِلَ مَرَّةً أُخْرَى وَمَارَدَتْ لِخَلْقِ مَعْرَبٍ إِلَّا لِيُوشِعَ أَوَّلَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَلِرَدِّهَا تَأْوِيلُ أَمْرٍ مَعْجَبٍ يَعْنِي: ((خورشید برای علی (علیه السلام) هنگامی که نماز عصر در وقتش از او قضا شد، بازگشت با اینکه نزدیک بود غروب کند، به گونه ای که در نقطه وقت عصر قرار گرفت و می درخشید و بعد از نماز عصر، همچون ستاره ای که در پنهانی فرو رود، فرو رفت. و بار دیگر در سرزمین بابل (نزدیک کوفه) خورشید برای علی (علیه السلام) بازگشت و برای هیچ کس از آنان که بیان قاطع (برای اثبات نبوت و امامت خود) دارند، خورشید بازنگشت، مگر برای یوشع (وصی موسی) (۱۳۲) و بعد از او برای علی (علیه السلام) و این بازگشت خورشید، بیانگر موضوع عجیب و شگفتی است (و دارای معنای بلند است)).

فرزندان علی (ع)

در اینجا به ذکر فرزندان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و تعداد آنان و نامهای آنها می پردازیم و به مختصری از امور مربوط به آنان اشاره می نماییم. امام علی (علیه السلام) دارای ۲۷ فرزند پسر و دختر بود: ۱ - امام حسن (علیه السلام) . ۲ - امام حسین (علیه السلام) . ۳ - زینب کبری - سلامُ الله علیها . ۴ - زینب صغری که کنیه اش ((ام کلثوم)) بود. ((مادر این چهار فرزند، حضرت فاطمه بتول، سرور زنان دو جهان، دختر سید رسولان و خاتم پیامبران، محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است)). ۵ - محمد (معروف به محمد حَفَیْه) که کنیه اش ابوالقاسم بود، مادرش ((خوله)) دختر جعفر بن قیس الحنفیه نام داشت. ۶ و ۷ - عمر و رقیه که دوقلو بودند و مادرشان ((ام حبیب)) دختر ربیعہ بود. ۸ - عباس . ۹ - جعفر . ۱۰ - عثمان . ۱۱ - عبدالله. ((این چهار نفر در کربلا همراه برادرشان امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند، مادرشان ((أمّالبنین)) دختر حزام بن خالد بن جعفر بن دارم می باشد)). ۱۲ - محمد اصغر که کنیه اش ابوبکر بود. ۱۳ - عبیدالله (این دو فرزند نیز در کربلا همراه برادرشان امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند، مادرشان ((لیلی)) دختر مسعود دارمی است. (۱۳۳) ۱۴ - یحیی که مادرش

((اسماء بنت عُمیس خثمی)) بود . ۱۵ - اُمّ الحسن . ۱۶ - رمله (مادر این دو ((اُمّ سعید)) دختر عروّه بن مسعود ثقفی بود) . ۱۷ - نفیسه . ۱۸ - زینب صغری . ۱۹ - رقیه صغری . ۲۰ - اُمّ هانی . ۲۱ - ام الکرام . ۲۲ - جمانه که کنیه اش اُمّ جعفر بود . ۲۳ - امامه . ۲۴ - اُمّ سلمه . ۲۵ - میمونه . ۲۶ - خدیجه . ۲۷ - فاطمه (این یازده نفر از مادران مختلف بودند) . حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پسری سقط کرد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن وقت که او در رحم مادر بود نامش را ((محسن)) گذاشت (۱۳۴)، بنابراین، مطابق قول شیعه، فرزندان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ۲۸ نفر بودند، خداوند آگاهتر و حاکمتر است.

گذری بر زندگی امام دوم حضرت حسن مجتبی (ع)

ویژگیهای زندگی امام حسن (ع)

بعد از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) مقام امامت به فرزندش امام حسن (علیه السلام) رسید. مادر امام حسن (علیه السلام) حضرت فاطمه سرور بانوان دو جهان، دختر پیامبر اسلام، سید رسولان، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است، کنیه او ((ابومحمّد)) می باشد. او در شب نیمه ماه رمضان سال سوّم هجری (۱۳۵) در مدینه چشم به این جهان گشود، مادرش حضرت فاطمه - سلام الله علیها - روز هفتم تولدش او را در پارچه حریر بهشتی - که جبرئیل آن را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده بود - پیچید و نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را ((حسن)) نامید و گوسفندی برای او قربانی کرد، این مطلب را جمعی، از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند. امام حسن (علیه السلام) از نظر اخلاق و روش و سیادت، شبیه ترین مردم به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، این موضوع را جماعتی از انس بن مالک نقل کرده اند که او گفت: ((لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَشَبَّهُ بِرَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) مِنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ)). ((هیچ کس نبود که مانند حسن (علیه السلام) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شباهت داشته باشد)). روایت شده: حضرت فاطمه - سلام الله علیها - حسن و حسین (علیهما السلام) را به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد آن هنگام که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در بستر بیماری و رحلت بود، عرض کرد: ((ای رسول خدا! این دو نفر، فرزندان تو هستند، پس چیزی را از طریق ارث به آنان برسان)). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّ لَهُ هَبِيتِي وَسَوْدَدِي وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ جُودِي وَشَجَاعَتِي)). ((اما حسن (علیه السلام) پس برای اوست وقار و شکوه و بزرگواری من، و اما حسین (علیه السلام) پس از برای اوست سخاوت و شجاعت من)).

وصیت امام علی (ع) به امام حسن (ع)

امام حسن (علیه السلام) وصی پدرش امیرمؤمنان بر خاندان و فرزندان و اصحاب پدرش بود و علی (علیه السلام) به او وصیت کرد که در آنچه وقف کرده و صدقه قراردادۀ نظارت کند و برای این موضوع، ((عهدنامه ای)) نوشت که مشهور است. و وصیت او به امام حسن (علیه السلام) بیانگر نشانه ها و ارکان دین و چشمه های حکمت و برنامه های اخلاقی است و بیشتر دانشمندان بزرگ، این وصیت را نقل کرده اند و بسیاری از فقها و اندیشمندان در جهت دین و دنیای خود از دستورهای آن وصیت، بهره مند شده اند. (۱۳۶)

سخنرانی امام حسن (ع) بعد از شهادت پدر

هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از دنیا رفت، امام حسن (علیه السلام) برای مردم خطبه خواند و حق خود (یعنی حقوق رهبری) را برای مردم بیان کرد، یاران پدرش با آن حضرت بیعت کردند، بر این اساس که هر که با او می‌جنگد، با هر که با او در صلح هست، در صلح باشند. ((ابواسحاق سیبی)) و دیگران نقل کرده‌اند: در صبح آن شبی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از دنیا رفت، امام حسن (علیه السلام) برای اصحاب سخنرانی کرد، پس از حمد و ثنای الهی و درود فرستادن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((شب گذشته مردی از میان شما رفت که پیشینیان در کردار نیک، از او پیشی نگرفتند و آیندگان در رفتار، به او نخواهند رسید، او همواره همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با دشمنان جنگید و با نثار جانش از حریم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دفاع نمود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگام روانه کردن او به سوی جبهه‌ها، پرچمش را به او می‌داد، جبرئیل در جانب راست او و میکائیل در جانب چپ او، آن حضرت را در میان می‌گرفتند و از جبهه بر نمی‌گشت تا خداوند، فتح و پیروزی را به دست او ایجاد کند. در همان شبی که عیسی بن مریم (علیه السلام) به سوی آسمان عروج کرد و حضرت یوشع بن نون وصی موسی (علیه السلام) وفات یافت، از دنیا رفت و از مال دنیا جز هفتصد درهم باقی نگذارد، این هفتصد درهم از جیره‌ای بود که از حق بیت المال خود زیاد آمده و می‌خواست با آن خادمی برای خانواده اش خریداری کند، در این هنگام گریه گلوی امام حسن را گرفت و گریه کرد و همه حاضران با او گریه کردند)). سپس فرمود: ((من پسر بشیر (مژده دهنده، یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)) هستم، من پسر نذیر (هشدار دهنده یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)) هستم، من پسر کسی هستم که به اذن خدا مردم را به سوی خدا دعوت می‌کرد، من پسر چراغ تابناک هدایت هستم، من از خاندانی هستم که خداوند، پلیدی و ناپاکی را از آنان دور ساخت و آنان را به طور کامل پاکیزه نمود. (۱۳۷) من از خاندانی هستم که خداوند دوستی به آنان را در قرآنش واجب کرده و فرموده است: (... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا...)). (۱۳۸) ای پیامبر! بگو من پاداشی برای رسالت نمی‌خواهم، مگر دوستی در حق خویشاوندان و هر که نیکی کند، بر نیکی او بیفزاییم)). منظور از ((حسنه)) (نیکی) در این آیه، دوستی ما خاندان است و سپس (سخنرانی را به پایان رساند و) نشست.

بیعت مردم با امام حسن (ع)

پس از خطبه امام حسن (علیه السلام) عبدالله بن عباس پیش روی آن حضرت ایستاد و خطاب به مردم گفت: ((ای مردم! این (اشاره به امام) پسر پیامبر شما و وصی امام شماست، با او بیعت کنید)). مردم به این دعوت، پاسخ مثبت دادند و گفتند: ((به راستی او (امام حسن) چقدر در نزد ما محبوب است و چقدر حق او بر ما واجب می‌باشد و با آن حضرت به عنوان خلافت بیعت کردند)). و این جریان در روز جمعه ۲۱ ماه رمضان سال چهل هجرت (در کوفه) واقع شد. آنگاه امام حسن (علیه السلام) به تعیین استانداران و کارگزاران پرداخت و فرماندهان را نصب نمود و عبدالله بن عباس را (برای استانداری بصره) به بصره فرستاد و شئون کشور اسلامی را تنظیم نموده و زیر نظر گرفت. اعدام دوجاسوس معاویه و نامه امام حسن (ع) به او هنگامی که خبر شهادت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به معاویه (که در شام بود) رسید و همچنین به او خبر رسید که مردم با پسر علی، امام حسن (علیهما السلام) بیعت کرده‌اند، دو مرد را به عنوان جاسوس به طور مخفی برای گزارش اطلاعات به کوفه و بصره فرستاد، مردی از طایفه ((حَمِیر)) را به کوفه فرستاد و مردی از دودمان ((بنی قین)) را به بصره روانه کرد تا آنچه یافتند برای معاویه بنویسند و جریان خلافت امام حسن (علیه السلام) را تباه سازند. امام حسن (علیه السلام) از نیرنگ معاویه و جاسوسهای او اطلاع یافت، دستور داد آن مرد حمیری را که نزد حجامت کننده‌ای (خون‌گیری) پنهان شده بود، بیرون آوردند و گردن زدند و نامه‌ای به بصره نوشت (و کارگزاران آن حضرت در بصره) جاسوس بنی قینی را که در نزد طایفه بنی سلیم پنهان شده بود، بیرون آوردند و

گردن زدند . سپس امام حسن (علیه السلام) برای معاویه نامه نوشت و آن نامه اینگونه بود : ((بعد از حمد و ثنای الهی ، تو مردانی را به عنوان حيله گری و غافلگیری می فرستی و جاسوسانی را گسیل می داری ، گویی جنگ را دوست می داری و من آن را نزدیک می بینم ، در انتظار آن باش - اِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى - و به من گزارش رسیده که تو خشنودی می کنی به موضوعی (یعنی به درگذشت علی (علیه السلام)) که هیچ خردمندی ، برای آن خشنودی و شماتت نمی کند ، بی شک کار تو همانند کسی است که پیشینیان درباره اش گفته اند : فَقُلْ لِلَّذِي يَبْغِي خِلَافَ الَّذِي مَضَى تَجَهُّزٌ لِأُخْرَى مِثْلَهَا فَكَأَنَّا قَدِ فَنَّا وَمَنْ قَدِمَاتٍ مِنَّا لَكَالَّذِي يَرْوُحُ فَيَمْسِتُ لِلْمَيْتِ لِيُعْتَدِيَ بِهِ أَنْ كَسَى كَخِلَافٍ رَوْنِدٍ دِغْرَانٍ كَهْ دَرِ كُذْشْتِهْ اَنْدَ رَا مِی جَوِید ، بگو آماده باش برای رفتن همانند دیگران که گویی سراغ تو نیز آمده است (همانگونه که مرگ دامنگیر دیگران شد دامنگیر تو نیز می شود) زیرا ما و آن شخصی که از ما مرده است ، همانند کسی هستیم که شب به جایی برود و در آنجا تا صبح بماند و سپس از آنجا کوچ نماید)).

جریان دردناک شهادت امام حسن (ع)

از جمله روایاتی که پیرامون علّت شهادت امام حسن (علیه السلام) نقل شده از مغیره است که گفت : ((وقتی که ده سال از خلافت معاویه گذشت و تصمیم گرفت تا برای جانشینی پسرش یزید از مردم بیعت بگیرد ، برای ((جُعْدَه)) دختر اشعث بن قیس (سردهسته منافقان) پیام فرستاد که اگر حسن (علیه السلام) را مسموم کنی ، من تو را به همسری پسر یزید درمی آورم و صد هزار درهم نیز برای او فرستاد . جُعْدَه ، امام حسن (علیه السلام) را مسموم کرد . معاویه آن مبلغ پول را به او بخشید ، ولی او را همسر یزید نکرد ، بعدا مردی از خاندان طلحه با او ازدواج کرد و او دارای فرزندان از جعده شد ، وقتی که بین آن فرزندان و سایر قبایل قریش درگیری لفظی می شد ، فرزندان جعده را سرزنش می کردند و می گفتند : ((يَا بَنِي مُسَيَّمَةَ الْأَزْوَاجِ ! اَيُّ پسران زنی که خوراننده زهر به شوهرانش بود !)).

وصیت امام حسن (ع)

((عبدالله بن ابراهیم مخارق)) نقل می کند : وقتی که امام حسن (علیه السلام) در حال احتضار بود ، امام حسین (علیه السلام) را طلبید و به حسین (علیه السلام) فرمود : ((برادرم ! هنگام فراق است ، من به خدای خود می پیوندم ، مرا با زهر مسموم نموده اند و جگرم در طشت افتاده است ، من آن کس را که به من زهر داد ، به خوبی می شناسم و می دانم که این زهر توسیّط چه کسی فرستاده شد ، در پیشگاه خداوند ، خودم با او محاکمه می کنم ، تو را به حقّی که بر گردنت دارم سوگند می دهم که مبادا در این باره سخنی بگویی ، در انتظار آنچه خداوند برآید می آورد ، باش ، وقتی که از دینا رفتم چشمم را پیوشان و مرا غسل بده و کفن کن و بر تابوتم بگذار و کنار قبر جدّم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) ببر ، تا با او تجدید دیدار کنم ، سپس مرا کنار قبر جدّه ام فاطمه (بنت اسد) ببر و در همانجا به خاک بسپار ، ای پسر مادرم ! به زودی بدانی که مردم گمان می کنند تو می خواهی جنازه ام را در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) دفن کنی ، می کوشند تا جلوگیری کنند ، تو را به خدا سوگند می دهم مبادا به خاطر من به اندازه شیشه حجامتی ، خون ریخته شود)). سپس درباره خانواده و فرزندان و آنچه از او باقی مانده سفارش کرد و امام حسین (علیه السلام) را بر آنان وصی قرار داد و همچنین او را بر آنچه پدرش امیر مؤمنان علی (علیه السلام) وصیت کرده بود ، وصی خود کرد و شایستگی امام حسین (علیه السلام) را برای خلافت بیان نمود و شیعیانش را به جانشینی آن حضرت راهنمایی کرد و به آنان فرمود : ((بعد از من حسین (علیه السلام) نشانه (اسلام و یادگار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم)) است)).

جلوگیری مروانیان از دفن جنازه

پس از آنکه امام حسن (علیه السلام) چشم از جهان فرو بست، امام حسین (علیه السلام) طبق وصیت، بدن او را غسل داد و کفن کرد و آن را بر تابوتی گذارد و برای تازه کردن دیدار به سوی قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حمل نمود. مروان (که آن هنگام از طرف معاویه فرماندار مدینه بود) با اطرافیانش (بنی امیه) تصور کردند که امام حسین (علیه السلام) می خواهد جسد برادرش را کنار قبر رسول خدا دفن نماید، لذا با دارودسته خود اجتماع کردند و لباس جنگ پوشیدند تا از آن جلوگیری نمایند. وقتی که امام حسین (علیه السلام) جنازه برادر را به جانب قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد تا تجدید عهد نماید، مروانیان از هرسو به گرد هم آمدند، ((عایشه)) نیز سوار بر استر شده و به آنان پیوست و فریاد می زد: ((مَا لِي وَلَكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَدْخُلُوا بَيْتِي مَنْ لَا أَحِبُّ)). ((ما را به شما چکار؟ آیا می خواهید شخصی را به خانه من وارد کنید که من او را دوست ندارم)). و مروان می گفت: ((چه بسا جنگی که بهتر از شادی و آسایش است، آیا عثمان در دورترین نقطه مدینه دفن گردد ولی حسن پیش قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دفن شود؟! هرگز این کار نخواهد شد تا من شمشیر به دست دارم (و قدرت در دست من است)). نزدیک بود فتنه و درگیری شدیدی بین بنی امیه و بنی هاشم روی دهد عبدالله بن عباس با شتاب نزد مروان رفت و به او چنین گفت: ((ای مروان! از هرجا که آمده ای به همانجا برگرد، ما قصد نداریم که حسن (علیه السلام) را در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاک بسپاریم بلکه قصد ما این است که با زیارت قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دیدارمان را با آن حضرت تازه کنیم، سپس جنازه را به کنار قبر جدّه اش فاطمه (بنت اسد (علیها السلام)) می بریم و طبق وصیت آن حضرت و همانجا به خاک می سپاریم و اگر امام حسن (علیه السلام) وصیت می کرد که جنازه اش در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دفن شود به خوبی می دانستی که تو عاجزتر از آن هستی که ما را از این کار منع کنی، ولی خود آن حضرت داناتر به خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و نگهداری حرمت قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، از اینکه توهین و ویران گردد چنانکه دیگری این کار را کرد و بدون اذن او، داخل خانه اش شد)). سپس ابن عباس به عایشه رو کرد و گفت: ((وَإِسَاءَتَاهُ! يَوْمًا عَلَى بَغْلٍ وَيَوْمًا عَلَى جَمَلٍ تُرِيدِينَ أَنْ تَطْفِئِي نُورَ اللَّهِ وَتُقَاتِلِينَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، إِنْ جِئِي...)). ((این چه رسوایی و بی شرمی است؟ روزی سوار بر استر و روزی سوار بر شتر می شوی و می خواهی نور خدا را خاموش کنی و با دوستان خدا بجنگی، برگرد از آنچه ترس داشتی کار مطابق خواسته تو شده و آنچه را دوست داری به آن رسیده ای (آرام باش که ما تصمیم بر دفن جنازه امام حسن (علیه السلام) در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نداریم) و سوگند به خدا - گرچه طول بکشد - روزی خواهد آمد که خداوند انتقام این خاندان نبوت را از شما بگیرد)). (۱۳۹) امام حسین (علیه السلام) به پیش آمد و فرمود: ((اگر وصیت امام حسن (علیه السلام) به من نبود که حتی به اندازه شیشه خون حجامتگری در مورد من خونریزی نشود، شما به خوبی می فهمیدید که چگونه شمشیرهای خدا در مورد شما به کار گرفته می شد (و شما را سر جای خود می نشاند) شما رشته پیمانهای میان ما و خود را گسستید و آنچه را که ما با شما شرط کردیم، نابود کردید)). سپس امام حسین (علیه السلام) با همراهان، جنازه امام حسن (علیه السلام) را به سوی بقیع بردند و در کنار قبر جدّه اش فاطمه بنت اسد (مادر علی (علیه السلام)) به خاک سپردند. امام حسن (علیه السلام) در روز ۲۸ صفر سال پنجاه هجری در حالی که ۴۸ سال از عمرش می گذشت از دنیا رفت، دوران خلافتش ده سال بود، برادر و وصیش امام حسین (علیه السلام) جنازه او را غسل داد و کفن کرد و در کنار قبر جدّه اش فاطمه بنت اسد، به خاک سپرد.

امام حسن (علیه السلام) پانزده فرزند پسر و دختر داشت که عبارت بودند از: ۱ - زید . ۲ - اُمّ الحسن . ۳ - اُمّ الحسین (مادر این سه نفر (اُمّ بشیر)) دختر ابومسعود ، عقبه بن عمرو بن ثعلبه از قبیله خزرج بود . ۴ - حسن مُثنی (مادرش ((خوله)) دختر منظور فزاری بود) . ۵ - عمر . ۶ - قاسم . ۷ - عبدالله . ۸ - عبدالرحمان . ۹ - حسین که لقبش ((اَنَزَم)) بود . ۱۰ - طلحه . ۱۱ - فاطمه (مادر این سه نفر (اُمّ اسحاق)) دختر طلحه بن عبیدالله تیمی بود . ۱۲ - ام عبدالله . ۱۳ - فاطمه . ۱۴ - اُمّ سلمه . ۱۵ - رقیه .

گذری بر زندگی امام سوّم حضرت حسین (ع)

ویژگیهای زندگی امام حسین (ع)

بعد از امام حسن مجتبی (علیه السلام) مقام امامت به برادرش امام سوّم حضرت حسین بن علی (علیهما السلام) رسید ، بر اساس گفتار صریح جدّش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) و پدرش علی (علیه السلام) و بر اساس وصیت برادرش امام حسن (علیه السلام) کنیه او ((ابوعبدالله)) بود که در شب پنجم شعبان سال چهارم هجرت (۱۴۰) در مدینه چشم به این جهان گشود . مادرش فاطمه (علیها السلام) او را به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) آورد ، آن حضرت از دیدار او شادمان شد و نامش را حسین گذارد و گوسفندی برای او قربانی کرد . او و برادرش (حسن (علیه السلام)) به گواهی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) دو آقای جوانان بهشت می باشند و به اتفاق راءى همه علمای اسلام که در آن هیچ شکى نیست ، آنان دو ((سبط)) (۱۴۱) پیامبر رحمت هستند و امام حسن (علیه السلام) از سر تا سینه به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) شباهت داشت و امام حسین (علیه السلام) از سینه تا پا شبیه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) بود . و حسن و حسین (علیهما السلام) دو محبوب خاصّ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) و دو گل خوشبوی مخصوص آن حضرت در میان همه بستگان و فرزنداناش بودند .

چند روایت در شاعن امام حسن و امام حسین (ع)

۱ - ((زاذان)) می گوید : از سلمان شنیدم می گفت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) شنیدم درباره حسن و حسین (علیهما السلام) می فرمود : ((اللّهُمَّ اِنِّیْ اُحِبُّهُمَا فَاجِبْهُمَا وَاجِبٌ مَنْ اَحَبَّهُمَا)). ((خدایا ! من حسن و حسین (علیهما السلام) را دوست دارم پس آنان را دوست بدار و ((نیز)) دوست بدار آن کسی را که آنان را دوست بدارد)). و نیز فرمود : ((کسی که حسن و حسین (علیهما السلام) را دوست بدارد ، او را دوست دارم و کسی را که من دوست دارم خداوند او را دوست دارد و کسی را که خدا دوست بدارد او را وارد بهشت می کند و هر آن کس که حسن و حسین (علیهما السلام) را دشمن دارد ، من او را دشمن دارم و کسی را که من دشمن دارم ، خداوند او را دشمن بدارد و کسی را که خداوند دشمن بدارد و کسی را که خداوند دشمن دارد او را داخل آتش همیشگی دوزخ گرداند)). و نیز فرمود : ((این دو فرزندم ، دو گل خوشبوی من هستند)). ۲ - ((ابن مسعود)) نقل می کند : ((رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) نماز می خواند (دیدم) حسن و حسین آمدند و بر پشت رسول خدا (در سجده) سوار شدند وقتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) سر از سجده برداشت آنان را آرام گرفت و به زمین گذارد ، وقتی که به سجده دوّم رفت ، باز آنان با هم بر پشت آن حضرت سوار شدند . پس از نماز ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) یکی را بر زانوی راست و دیگری را بر زانوی چپ گذارد و فرمود : ((مَنْ اَحَبَّنِیْ فَلْیُحِبِّ هَذَیْنِ؛ کسی که مرا دوست بدارد ، باید این دو را دوست بدارد)). حسن و حسین (علیهما السلام) دو حیّث خدا برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در سرگذشت ((مباهله)) (که قبلاً خاطرنشان شد) بودند و دو حجت خدا در دین اسلام بعد از پدرشان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بودند . ۳ - امام صادق (علیه السلام) نقل کرد که امام حسن (علیه السلام) به اصحاب خود فرمود : ((خداوند دارای دو شهر است ؛ یکی از آنها در مشرق و

دیگری در مغرب است، خداوند در این دو شهر، افرادی را آفریده که هرگز فکر نافرمانی از خدا نکرده اند، سوگند به خدا! در میان این دو شهر و در خود آن دو شهر، برای خداوند غیر از من و برادرم حسین (علیه السلام) هیچ کس حجت بر بندگانش نیست ((و نظیر این روایت از R...S...حسین (علیه السلام) نقل شده که در روز عاشورا به پیروان ابن زیاد فرمود: ((چرا شما برای جنگ با من همدست شده اید، بدانید که سوگند به خدا اگر مرا بکشید یقیناً آن کس را که حجت خدا بر شماست کشته اید و سوگند به خدا بین ((جابلقا)) و ((جابر سا)) (یعنی در همه دنیا) پسر پیغمبری که خداوند به وسیله او بر شما احتجاج کند، غیر از من نیست)). منظور امام حسین (علیه السلام) از ((جابلقا)) و ((جابر سا)) همان دو شهر (در مشرق و مغرب) است که در کلام امام حسن (علیه السلام) آمده بود.

مقام امام حسن و امام حسین (ع) در دوران کودکی

از براهین و نشانه های روشن اوج کمال حسن و حسین (علیهم السلام) (در دوران کودکی) علاوه بر آنچه در جریان مباحثه ذکر شد (که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن دو را که کودک بودند با خود برای مباحثه برد) یکی اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با آنان (با اینکه کودک بودند) بیعت کرد (۱۴۲) و آن حضرت در ظاهر با هیچ کودکی غیر از آنان بیعت ننموده است. دیگر اینکه: آیات قرآن در شأن آنان به خاطر کردار نیکشان بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گردید، با اینکه خردسال بودند و نظیر آن در مورد هیچ کسی نازل نشده است، خداوند در قرآن می فرماید: (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْرَبًا وَنَيْمًا وَأَسِيرًا) * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا غَنُوسًا قَمَطِيرًا * فَوْقَهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقِيَهُمْ نَصْرُهُ وَشُرُورًا - وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا). (آنان (پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) غذای خود را به خاطر دوستی خدا، به مسکین و یتیم و اسیر می دهند (و می گویند) ما شما را در راه خدا طعام می دهیم، از شما نه پاداشی می خواهیم و نه سپاسگزاری، بی گمان ما از پروردگارمان می ترسیم در روزی که گرفته روی و پریشان باشد، پس خداوند آنان را از شر آن روز نگاه داشت و آنان را شاد و خرم نمود و به خاطر صبر و شکیباییشان، خداوند بهشت و لباس حریر بهشتی را به آنان پاداش داد)). این گفتار خداوند، شامل حال حسن و حسین (علیهم السلام) همراه پدر و مادرشان شد و در ضمن بیانگر گفتار آن دو بزرگوار و حالت درونی آنان است و این دو (گفتار، و حالت معنوی) نشانگر آشکار امامت و حجت بزرگ حسن و حسین (علیهم السلام) بر مردم می باشد، چنانکه قرآن خبر از سخن گفتن حضرت مسیح (علیه السلام) در گهواره می دهد. (۱۴۴) و همین معجزه و نشانه صدق نبوت او بود و حکایت از آن داشت که او در پیشگاه خدا از ویژگی مخصوصی برخوردار است، به خاطر آن کرامتی که بیانگر مقام ارجمند او در پیشگاه خدا و برتری او بر دیگران است. و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با صراحت به امامت امام حسین (علیه السلام) و امامت برادرش تصریح کرده است آنجا که فرموده است: ((إِنِّي هَذَا إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعِدَا؛ این دو پسرانم، دو امام هستند خواه بپاییزند (و بجنگند) و خواه بنشینند)) (و صلح کنند)). و وصیت امام حسن (علیه السلام) بر امامت او دلالت دارد، چنانکه وصیت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بر امامت امام حسن (علیه السلام) دلالت داشت بر اساس وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد امامت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بعد از خودش.

امام حسین (ع) در دوران امامت

(پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) در سال پنجاه هجری، امام حسین (علیه السلام) به مقام امامت رسید و امامت او یازده سال به طول انجامید که حدود ده سال آن در زمان خلافت معاویه بود). امامت امام حسین (علیه السلام) پس از شهادت امام حسن

(علیه السلام) به دلیل آنچه قبلاً بیان شد، ثابت است و اطاعت از او بر همه مردم واجب خواهد بود هرچند به خاطر تقیه، مردم را به امامت خود دعوت نکند و بر اساس پیمان صلحی که بین او و معاویه بود، می‌بایست به آن وفا کند. روش امام حسن (علیه السلام) در زمان معاویه همانند روش پدرش امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بود، در این جهت که علی (علیه السلام) با اینکه بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امام برحق بود، خاموش نشست (یعنی جنگ نکرد). همچنین روش امام حسین (علیه السلام) در این دوران، همانند روش برادرش امام حسن (علیه السلام) پس از برقراری صلح با معاویه بود که با ترک جنگ و خودداری زندگی می‌کرد، اتخاذ اینگونه روش - در برهه‌ای از زمان - به پیروی از روش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود در آن وقت که آن حضرت در مکه ((در شعب ابوطالب)) توسط مشرکان محصور بود [که ناگزیر شد سه سال یعنی از سال هفتم تا نهم بعثت در آن شعب با خاموشی بسر برد] و یا در ماجرای هجرت و بیرون آمدن از مکه، در غار پنهان شد و خود را از دید مشرکان، پنهان ساخت.

هجرت و جهاد امام حسین (ع)

هنگامی که معاویه (در نیمه رجب سال شصت هجری) از دنیا رفت و دوران صلح (آتش بس) که مانع آن بود تا امام حسین (علیه السلام) مردم را به امامت خود دعوت نماید به پایان رسید در محدوده توان و امکانات خود، مسأله رهبری خود را آشکار ساخت و در هر فرصتی برای آگاهی بخشی به ناآگاهان استفاده نمود و رفته رفته یارانی به گرد او آمدند، آنگاه آن حضرت مردم را به جهاد و نبرد (با سلطنت یزید و بنی اُمیّه) دعوت نمود و آماده جنگ شد و با اهل بیت و فرزندان خود از حرم خدا و حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) (از مکه و مدینه) به سوی عراق رهسپار گردید تا به کمک شیعیانش که او را (به آمدن به کوفه) دعوت نموده بودند، با دشمن جنگ کند. امام حسین (صلی الله علیه و آله و سلم) نخست پسرعمویش ((مسلم بن عقیل)) (علیه السلام) را به سوی کوفه فرستاد و او را برای دعوت مردم به جهاد و گرفتن بیعت از مردم برگزید، مردم کوفه با او برای جهاد، بیعت کردند و پیمان وفاداری خود را به او اعلام داشتند و خیرخواهیش را به جان پذیرفتند، ولی طولی نکشید که (وقتی ورق برگشت) آنان بیعت خود را شکستند و دست از یاری او کشیدند و او را تسلیم دشمن نمودند و دشمن (در یک جنگ نابرابر) او را کشت و مردم کوفه از مسلم (علیه السلام) دفاع نمودند. سپس (همین مردم اغفال شده) برای جنگ با امام حسین (علیه السلام) از کوفه خارج شدند، آن حضرت را (در سرزمین کربلا) محاصره کردند و او را از رفتن به شهرها بازداشتند و آنچنان او را در تنگنا قرار دادند که نه راه گریزی داشت و نه یار و یاور و بین او و آب فرات جدایی انداختند تا اینکه بر او دست یافتند و آن حضرت را (در یک جنگ نابرابر) کشتند و آن بزرگوار در حالی که تشنه لب، مجاهد، شکیبا، مخلص و مظلوم بود به شهادت رسید، بیعتش را شکستند، حریم حرمتش را دریدند و به هیچ وعده او وفا نکردند و هرگونه رشته پیمان با او را گسستند و آن حضرت همچون پدر و برادرش شهید شد.

فراز و نشیبهای عمر امام حسین (ع)

امام حسین (علیه السلام) روز شنبه دهم محرم سال ۶۱ هجری بعد از نماز ظهر، مظلوم و تشنه لب به شهادت رسید در حالی که شکیبا بود و برای خدا و دستیابی به فیوضات الهی (به جهاد تا سرحد شهادت) اقدام کرد، در این وقت ۵۸ سال از عمرش می‌گذشت، هفت سال (اول عمرش) را با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گذراند، ۳۷ سال را با پدرش امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و ۴۷ سال را با برادرش امام حسن (علیه السلام) سپری نمود و مدت خلافتش بعد از برادرش یازده سال بود. در پاداش بلکه در وجوب زیارت مرقد شریف امام حسین (علیه السلام) روایات بسیار نقل شده است از جمله امام صادق (علیه السلام)

(فرمود : ((زِيَارَةُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مَنْ يَقَرُّ لِلْحُسَيْنِ بِإِلَافَةِ مَنْ اللَّهُ تَعَالَى)) . ((زیارت (قبر) امام حسین (علیه السلام) بر هر کسی که معتقد به امامت او از جانب خداست واجب است)) . و نیز فرمود : ((پاداش زیارت امام حسین (علیه السلام) معادل صد حج نیکو و صد عمره مقبول می باشد)) . و رسول اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) فرمود : ((مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ (علیه السلام) بَعْدَ مَوْتِهِ فَلَهُ الْجَنَّةُ)) کسی که بعد از شهادت حسین (علیه السلام) مرقد او را زیارت کند ، بهشت از برای اوست)) . و در این باره روایات بی شماری نقل شده است . (۱۴۵)

فرزندان امام حسین (ع)

امام حسین (علیه السلام) دارای شش فرزند بود : ۱ - علی بن الحسین (امام سجاد) گُنیهِ او ((ابومحمّد)) بود ، مادرش ((شاه زنان)) دختر یزدگرد (سوم) بود . ۲ - علی بن الحسین (علیه السلام) (معروف به علی اکبر) که در کربلا- در جریان عاشورا به شهادت رسید ، مادرش ((لیلی)) دختر ابوقرّه بن عروّه بن مسعود ثقفی بود . ۳ - جعفر بن حسین که فرزند نداشت و مادرش از قبیله قُضَاعِیّه بود ، و جعفر در زمان حیات امام حسین (علیه السلام) از دنیا رفت . ۴ - عبدالله ، که در روز عاشورا در آغوش پدر بود ، تیری از جانب دشمن به او اصابت کرد به طوری که سرش را از بدنش جدا نمود و به شهادت رسید . ۵ - سکینه ، که مادرش ((رباب)) دختر امرء القیس بن عدی از قبیله کلبی بود . ۶ - فاطمه که مادرش ((أم اسحاق)) دختر طلحه بن عبیدالله از قبیله تَیْم بود .

گذری بر زندگی امام چهارم حضرت علی بن الحسین (ع)

ویژگیهای زندگی امام چهارم (ع)

بعد از امام حسین (علیه السلام) مقام امامت به فرزندش امام علی بن الحسین (علیهما السلام) رسید ، او را ((ابومحمّد)) و ((زین العابدین)) می خواندند و گاهی ((ابوالحسن)) یاد می کردند . مادرش ((شاه زنان)) دختر کسری (آخرین پادشاه سلسله ساسانی) بود که به او ((شهربانویه)) می گفتند . امیرمؤمنان علی (علیه السلام) حرّیث بن جابر حنفی را کارگزار جانب مشرق قلمرو حکومت (اسلامی) قرارداد بعدا حرّیث دو دختر یزدگرد (سوم) را برای علی (علیه السلام) فرستاد و آن حضرت ، شهر بانویه را به حسین (علیه السلام) بخشید و از او امام زین العابدین (علیه السلام) به دنیا آمد و دیگری را به محمد بن ابوبکر بخشید ، که از او قاسم بن محمد ، متولّد شد و قاسم و امام سجاد (علیه السلام) با هم پسر خاله هستند . و امام سجاد به سال ۳۸ هجری (پنجم شعبان) در مدینه متولّد شد ، دو سال از آخر عمر جدّش امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را درک کرد و دوازده سال از عمر عمویش امام حسن (علیه السلام) را درک نمود و ۲۳ سال با پدرش امام حسین (علیه السلام) بود و بعد از پدر ، ۳۴ سال عمر کرد و سرانجام (بنابر مشهور ، در روز ۲۵ محرم) سال ۹۵ هجری در سن حدود ۵۶ سالگی در مدینه از دنیا رفت و دوران امامت او ۳۴ سال بود و قبرش در قبرستان بقیع (واقع در مدینه) در کنار قبر عمویش امام حسن (علیه السلام) است .

دلایل امامت امام سجاد (ع)

دلایل صدق امامت امام علی بن الحسین (علیه السلام) بسیار است مانند : ۱ - او بعد از پدرش امام حسین (علیه السلام) در جهت علم و عمل از همه مردم برتری داشت و به دلیل عقل ، مقام امامت سزاوار آن کسی است که در فضایل ، برتری دارد . او نزدیکتر به امام گذشته و سزاوارتر به مقام او نسبت به دیگران بود ، هم در فضایل انسانی و هم از جهت نژاد و نسب و آن کس که نزدیکتر به امام قبل باشد ، او سزاوارتر به عهده داری مقام امامت است به دلیل آیه ذوی الارحام . (۱۴۶) و ماجرای حضرت زکریّا (علیه

السلام) که در قرآن (۱۴۷) آمده است. ۳- امامت از نظر عقل در هر زمانی لازم است و ادّعیای مدّعیان (دروغین) امامت در زمان امام سجّاد (علیه السلام) و در زمانهای دیگر، بی اساس بود بنابراین، مقام امامت تنها برای امام سجّاد (علیه السلام) ثابت می گردد؛ زیرا خالی بودن زمانی از امام، محال می باشد. ۴- از نظر عقل و روایات ثابت شده که مقام امامت مخصوص عترت و خاندان پیامبر (۱۴۸) (صلی الله علیه و آله و سلم) است و ادّعیای کسی که قایل به امامت ((محمد حنفیه)) (فرزند علی) (علیه السلام) است، باطل و بی اساس است؛ زیرا درباره امامت او نصّی (روایت صریح از پیامبر و امامان قبل) نرسیده، بنابراین، مقام امامت، تنها برای علی بن الحسین (علیهما السلام) ثابت می گردد؛ زیرا در میان دودمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای هیچ کس جز ((محمد حنفیه)) ادّعیای امامت نشده است و محمد حنفیه نیز همانگونه که بیان شد از این مقام خارج است. ۵- یکی از دلایل امامت امام سجّاد (علیه السلام) تصریح رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر امامت اوست، چنانکه ((روایت لوح)) بیانگر این مطلب است، این روایت را جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نموده است. (۱۴۹) و همچنین امام باقر (علیه السلام) آن را از پدرش و او از جدّش و او از حضرت فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نموده اند. و نیز جدّش امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در زمان حیات امام حسین (علیه السلام) به امامت امام سجّاد (علیه السلام) تصریح نموده است. و همچنین امام حسین (علیه السلام) به امامت آن حضرت، وصیت نموده است و آن را به عنوان امانت به اُم سلمه (یکی از همسران نیک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)) داده که بعدا امام سجّاد (علیه السلام) آن را از او گرفته است. (۱۵۰) و اینکه تنها امام سجّاد (علیه السلام) آن امانتها و وصیت را از اُم سلمه درخواست نموده است دلیل امامت درخواست کننده در میان مردم است و این خود بابی است که جستجوگر در روایات به آن دست می یابد و ما در این کتاب در مقام شرح و بسط نیستیم تا به طور کامل به ذکر آن روایات بپردازیم و به همین مقدار اکتفا می کنیم.

چند نمونه از فضایل امام سجّاد (ع)

۱- ((عبدالعزیز بن ابی حازم)) می گوید: ((از پدرم شنیدم می گفت در میان دودمان هاشم هیچ کس را برتر از علی بن الحسین (علیه السلام) ندیدم)). ۲- ((سعید بن کلثوم)) می گوید: در محضر امام صادق (علیه السلام) بودم از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) سخن به میان آمد، آن حضرت او را بسیار ستود و آنگونه که شایسته اوست مدح کرد، سپس فرمود: ((سوگند به خدا! علی بن ابیطالب (علیه السلام) در دنیا تا آخر عمر، هرگز لقمه حرام نخورد و هرگز به او پیشنهاد انجام یکی از دو کار خداپسندانه نشد مگر اینکه آن کاری را که دشوارتر بود به عهده می گرفت و برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ حادثه سختی پیش نیامد، مگر اینکه علی (علیه السلام) را (به کمک) می طلبید به خاطر اعتماد و اطمینانی که به او داشت. و در میان اُمت هیچ فردی جز علی (علیه السلام) قدرت انجام کار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را نداشت و کار علی (علیه السلام) همانند کار مردی بود که خود را بین بهشت و دوزخ ببیند و امید پاداش این و ترس عقاب آن داشته باشد. او از مال شخصی خود، هزار برده را برای خدا و نجات از آتش (خرید و) آزاد کرد، از مالی که از دسترنج خود و از عرق جبین به دست آورده بود، او غذای زن و بچه اش را از زیتون و سرکه و خرما قرار داده بود و لباسش از کرباس بود که اگر از آن چیزی از آستینش زیاد می آمد، آن را قیچی می کرد (آری او اینگونه ساده زندگی می کرد) و در میان افراد خانواده و فرزندانش، هیچ کس در لباس و علم، مانند علی بن الحسین (علیهما السلام) شباهت به او نداشت.

چهره امام سجّاد (ع) از دیدگاه امام باقر (ع)

(در دنباله روایت قبل از گفتار امام صادق (علیه السلام) آمده: امام باقر (علیه السلام) روزی نزد پدرش امام سجّاد (علیه السلام)

آمده، پدرش را دید، او را در عبادت به گونه ای دید که هیچ کس را یارای وصول به آن نیست، او را دید که بر اثر شب زنده داری، چهره اش زرد شده و بر اثر گریه، چشمهایش ناتوان گشته و بر اثر سجده بسیار، پیشانی و بینی او پینه بسته و بر اثر بسیاری عبادت (و نماز) پاها و ساق پاهایش ورم کرده است. امام باقر (علیه السلام) می فرماید: وقتی پدرم را چنین دیدم، بی اختیار از روی دلسوزی برای او گریستم، او غرق دریای فکر بود، بعد از چند لحظه از ورودم به حضور او، به من فرمود: ((پسرم! مقداری از این کتابها که عبادت علی بن ابیطالب (علیه السلام) در آن نوشته شده به من بده)). من آنها را به او دادم، کمی آن را خواند و سپس در حالی که اندوهناک بود، آن را به زمین گذارد و فرمود: ((مَنْ يَقْوَى عَلَى عِبَادَةِ عَلِيٍّ؛ چه کسی را قدرت و نیروی عبادت کردن علی (علیه السلام) هست؟!)). ۳- ((زُرَّارَةُ بْنُ اَعِيْن)) می گوید: شنیده شد گوینده ای در دل شب می گفت: ((کجایند پارسایان که از دنیا دل کنده اند و به آخرت دل بسته اند؟)). آواز آواز دهنده ای از جانب قبرستان بقیع شنیده شد ولی خودش دیده نمی شد که می گفت: ((ذَلِكَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ؛ چنین شخصی، علی بن حسین (علیهما السلام) است)).

فرزندان امام سجاد (ع)

امام علی بن الحُسن (علیه السلام) دارای پانزده فرزند بود: ۱- محمّد باقر (علیه السلام) که کنیه اش ((ابوجعفر)) بود، مادرش (فاطمه) ((أمّ عبدالله)) دختر امام حسن مجتبی (علیه السلام) است. ۲- عبدالله. ۳- حسن. ۴- حسین. ۵- زید. ۶- عمر. ۷- حسین اصغر. ۸- عبدالرحمان. ۹- سلیمان. ۱۰- علی، که کوچکترین فرزند اما سجاد (علیه السلام) بود. ۱۱- خدیجه. ۱۲- محمّد اصغر. ۱۳- فاطمه. ۱۴- علیّه. ۱۵- أمّ کلثوم. مادرهای این فرزندان، از شش نفر أمّ ولد بودند.

گذری بر زندگی امام پنجم حضرت باقر (ع)

ویژگیهای زندگی امام باقر (ع)

امام محمّد باقر (علیه السلام) در بین برادرانش، خلیفه و جانشین پدرش امام سجاد (علیه السلام) بود و بعد از او به مقام امامت رسید. امام باقر (علیه السلام) در فضایل انسانی و علم و پارسایی، بر همه برادرانش برتری داشت و نامش در میان شیعه و سنی، از همه آنان بلندتر بود و در مقامهای معنوی از همه بزرگتر و ارجمندتر بود. در میان فرزندان امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) از هیچ کس مانند امام باقر (علیه السلام) علم دین، آثار، روایات، علوم قرآن و انواع فنون و آداب، آشکار نشد. باقی ماندگان از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و بزرگان تابعین و رؤسای فقها و دانشمندان مسلمین، ارکان دین و احکام اسلام را از آن حضرت نقل کرده اند و او در فضل و دانش، نشانه عظیم علما و دانشمندان بود به طوری که در این راستا، ضرب المثل همه شده بود، نویسندگان و شاعران در وصف او، نثرها نوشته اند و شعرها سروده اند. ((قرظی)) (یکی از شاعران) می گوید: یا باقرِ الْعِلْمِ لِأَهْلِ الثَّقَى وَخَيْرٌ مَنْ لَبِيَ عَلَى الْأَجْبَلِ ((ای شکافنده و آشکار کننده علم برای پرهیزکاران! و ای برترین انسانی که بر فراز کوهها (ی حجاز) لَبِیک گفتی!)). و مالک بن اعین جهنی (شاعر دیگر) در تمجید آن حضرت می گوید: إِذَا طَلَبَ النَّاسُ عِلْمَ الْقُرْآنِ كَانَتْ قُرَيْشٌ عَلَيْهِ عِيَالاً وَإِنْ قِيلَ آئِنْ بُنْتُ النَّبِيِّ نَلَتْ بِذَاكَ فَرُوعاً طَوَالاً نُجُومَ تُهَلِّلُ لِلْمِدِّ لِجِبَالٍ تُورِثُ عِلْمًا جِبَالًا- یعنی: ((هرگاه مردم به کسب دانش قرآن پردازند، قریشیان جیره خوار (سفره علم) امام باقر (علیه السلام) هستند و اگر گفته شود پسر دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کجاست؟ با این جستجو به شاخه های بلند (علم و دین) که وجود امام باقر (علیه السلام) سرشار از آن است) دست یافته ای، شاخه هایی به بلندای ستارگانی که نوربخش روندگان شب هستند و به بلندای کوههایی که دانش بسیار از آنها سرازیر گردد)).

ابلاغ سلام پیامبر (ص) به امام باقر (ع)

امام باقر (علیه السلام) به سال ۵۷ هجری (سوم صفر یا آغاز ماه رجب) در مدینه متولد شد و به سال ۱۱۴ هجری (هفتم ذیحجه) در سن ۵۷ سالگی در مدینه از دنیا رفت. نسبت او، هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر به هاشم (جدّ دوم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)) می‌رسد و هم از دوطرف به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌رسد (زیرا مادرش ((أمّ عبدالله)) دختر امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود) پس او هم هاشمی است و هم علوی. قبر شریفش در بقیع (واقع در مدینه) می‌باشد. امام صادق (علیه السلام) می‌گوید: پدرم فرمود: نزد جابر بن عبدالله انصاری (صحابی بزرگ) رفتم سلام کردم و او جواب سلام مرا داد و سپس گفت: ((تو کیستی؟)) (این در وقتی بود که جابر نابینا شده بود) گفتم: ((محمد بن علی بن حسین هستم)). گفت: پسر جان! نزدیک بیا، نزدیک او رفتم، دستم را بوسید و سپس خم شد که پایم را ببوسد من کنار رفتم و نگذاشتم. سپس گفت: ((رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به تو سلام رساند)). گفتم: ((سلام و رحمت و برکات خدا بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باد، او چگونه به من سلام رساند؟!)). جابر گفت: ((روزی به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتم، به من فرمود: ای جابر! شاید تو زنده بمانی تا با مردی از فرزندان من ملاقات کنی که محمد بن علی نام دارد)). ((يَهْبُ اللَّهُ لَهُ النُّورَ وَالْحُكْمَةَ فَأَقْرَأَهُ مِنِّي السَّلَامُ؛ خداوند نور و حکمت به او ببخشد، سلام مرا به او ابلاغ کن)).

دلایل امامت امام باقر (ع)

۱- در وصیت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به فرزندانش، نام امام باقر (علیه السلام) آمده و به او سفارش شده است. ۲- مطابق روایات (که یک نمونه آن در جریان جابر، ذکر شد) رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نام او را ذکر کرده و به عنوان ((باقر العلوم)) (شکافنده علوم) یاد نموده است. ۳- در ((حدیث لوح)) مطابق نقل علمای شیعه، آمده است که جبرئیل آن را از بهشت به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را به فاطمه - سلام الله علیها - داد و در آن ((لوح)) نام همه دوازده امام (علیهم السلام) نوشته شده است و در آن نام ((محمد بن علی)) (امام باقر) به عنوان امام بعد از پدرش، خاطر نشان شده است. (۱۵۱) ۴- نیز از علمای شیعه نقل شده است که خداوند ((نامه مهر شده)) ای که دارای دوازده مهر بود، برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاد و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمان داد که آن را به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بسپارد و به او دستور دهد که اولین مهر آن را بشکند و طبق دستورهای آن عمل کند و هنگام مرگش آن را به فرزندانش حسن (علیه السلام) بسپارد و به او دستور دهد مهر دوم را بشکند و به دستورات آن عمل کند و هنگام مرگش آن را به برادرش حسین (علیه السلام) بدهد و به او دستور دهد که مهر سوم را بشکند و به دستورات آن عمل نماید و هنگام مرگش آن را به پسرش علی بن حسین (علیهما السلام) بسپارد و به او دستور دهد که مهر چهارم را بشکند و به دستورات آن عمل نماید و هنگام مرگش آن را به پسرش ((محمد بن علی)) (امام باقر (علیه السلام)) بسپارد و به ترتیب مذکور به او دستور دهد که هنگام مرگش آن را به پسرش بسپارد تا به آخرین امام برسد. ۵- روایات بسیاری از امیر مؤمنان و امام حسن و امام حسین و امام سجاد (علیهم السلام) نقل شده است که به امامت امام باقر (علیه السلام) بعد از پدرش صراحت دارد. ۶- و روایات بسیاری را سایر راویان در فضایل آن حضرت نقل کرده اند که ذکر آنها به طول می‌انجامد و در این کتاب که بنایش بر اختصار است، به همین مقدار مذکور که بیانگر معانی همان روایات است، کفایت می‌شود. مدّت امامت امام باقر (علیه السلام) و عهده داری و خلافت آن حضرت بر شئون مردم بعد از پدرش نوزده سال ادامه یافت.

گفتاری از بزرگان در شاعن امام باقر (ع)

۱ - ((عبدالله بن عطاء مکی)) می گوید: ((دانشمندان و بزرگان علم را ندیده ام که پیش هیچ کس کوچکتر از آن جلوه کنند که در نزد امام باقر (علیه السلام) آنگونه جلوه می کنند)). (۱۵۲) و من خودم ((حکم بن عیینه)) را دیدم که با آن مقام ارجمندی که در نزد مردم داشت، همانند کودکی که در مقابل معلمش بنشیند، در حضور امام باقر (علیه السلام) می نشست. ۲ - ((جابر بن یزید جعفی)) (که از اصحاب بزرگ امام باقر (علیه السلام) بود) وقتی که مطلبی را از آن حضرت نقل می کرد، تعبیرش چنین بود: ((حَدَّثَنِي وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ وَوَارِثُ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ)). ((وصی اوصیا و وارث دانشهای پیامبران، محمد بن علی بن حسین (علیهم السلام) برای من حدیث کرد)).

فرزندان امام باقر (ع)

امام باقر (علیه السلام) دارای هفت فرزند بود که عبارتند از: ۱ - ابوعبدالله جعفر بن محمد (امام صادق (علیه السلام)). ۲ - عبدالله (مادر این دو ((أم فروه)) دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است). ۳ - ابراهیم. ۴ - عیدالله (این دو در زمان کودکی از دنیا رفتند، مادرشان ((أم حکیم)) دختر اسید بن مغیره، ثقفی است). ۵ و ۶ - علی و زینب که مادرشان، أم ولد بود. ۷ - أم سلمه. که مادرش، أم ولد بود. و در باره هیچیک از فرزندان امام باقر (علیه السلام) کسی اعتقاد به امامت نداشته، جز در مورد جعفر بن محمد (امام صادق (علیه السلام)). ضمناً باید توجه داشت که عبدالله برادر امام صادق (علیه السلام) به فضایل و نیکی شهرت داشت. (۱۵۳)

گذری بر زندگی امام ششم حضرت صادق (ع)

ویژگیهای زندگی امام صادق (ع)

جعفر بن محمد، امام صادق (علیه السلام) در میان برادرانش جانشین و وصی پدرش بود و بعد از پدر، عهده دار مقام امامت گردید. او از نظر فضایل، برترین آنان بود و در مقام و منزلت در نزد شیعه و سنی از همه برادرانش، برتر و بلندمقام تر و نامدارتر بود. و به قدری از علوم او نقل کرده اند که در همه جا پخش شده و از مسافر و غیر مسافر از گفتار آن حضرت بهره مند می شدند و آن اندازه که علما و دانشمندان از او نقل حدیث کرده اند، از هیچکس از افراد خاندان آن حضرت، آن اندازه نقل نکرده اند و راویان و اهل آثار، به قدری که از او بهره مند شده اند از دیگران بهره مند نشده اند، چرا که دانشمندان حدیث شناسی که نام راویان مورد اطمینان از علوم آن حضرت را برشمرده اند - با همه اختلاف در عقیده و گفتار - به ((چهار هزار نفر)) می رسد و دلایل صدق امامت امام صادق (علیه السلام) آنچنان آشکار است که قلبها را حیران کرده و زبان دشمن را از اشکال تراشی و خرده گیری لال نموده است. امام صادق (علیه السلام) به سال ۸۳ هجرت (۱۷ ربیع الاول) در مدینه چشم به جهان گشود و در (۲۵) ماه شوال، سال ۱۴۸ هجری در سن ۵۶ سالگی به شهادت رسید. قبر شریفش در قبرستان بقیع (واقع در مدینه) در کنار قبر پدر و جد و عمویش امام حسن مجتبی (علیه السلام) می باشد. مادرش ((أم فروه)) نام داشت که دختر قاسم بن محمد بن ابوبکر است. آن حضرت ۳۴ سال امامت کرد، پدرش امام باقر (علیه السلام) او را وصی خود قرار داد و به طور آشکار، به امامت او تصریح کرد.

دلایل امامت امام صادق (ع)

۱ - ((ابوالصباح کنانی)) می گوید: روزی امام باقر (علیه السلام) به پسرش امام صادق (علیه السلام) نگاه کرد و فرمود: آیا این شخص را می نگرید؟ این شخص از کسانی است که خداوند در شأن آنان فرموده است: ((وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي

الأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) . (۱۵۴) ((اراده ما بر این قرار گرفته که به مستضعفین نعمت بخشیم و آنان را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم)) . ۲- ((جابر بن یزید جعفی)) می گوید : از امام باقر (علیه السلام) درباره امام صادق (علیه السلام) (سؤال شد ، فرمود : ((سوگند به خدا او قیام کننده آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است)) . ۳- ((علی بن حکم)) از طاهر (یکی از یاران امام باقر) نقل می کند که گفت : ((من در حضور امام باقر (علیه السلام) بودم ، جعفر (امام صادق) به پیش آمد ، امام باقر (علیه السلام) فرمود : ((هذا خَيْرُ الثَّيَرَةِ ؛ این شخص (از) برترین آفریدگان است)) . (۱۵۵) ۴- در ((حدیث لَوْح)) (که قبلاً در شرح حال امام سجّاد و امام باقر (علیهما السلام) ذکر شد که از طرف خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده و توسط جابر بن عبدالله انصاری به امام باقر (علیه السلام) نقل یافته) تصریح به امامت امام صادق (علیه السلام) بعد از پدرش ، شده است . ۵- و همچنین دلایل عقلی (که قبلاً ذکر شد) بیانگر صدق امامت آن حضرت است ؛ زیرا به حکم عقل ، امام باید برترین فرد امت باشد و امام صادق (علیه السلام) برترین فرد بود؛ چون برتری او در علم و زهد و عمل ، بر همه مردم و بر برادران و پسرعموهایش آشکار بود . و نیز به حکم عقل ، امامت برای کسی که دارای مقام عصمت ، همچون عصمت پیامبران نیست ، باطل و بی اساس است و همچنین کسی که در علم و دانش ، کامل نیست شایستگی مقام امامت را ندارد . و پرواضح بود که مدّعیان امامت در عصر آن حضرت ، نه دارای مقام عصمت بودند و نه به کمال علم در جهت دین رسیده بودند و همین مطلب دلیل انحصار امامت به وجود امام صادق (علیه السلام) می باشد؛ زیرا در هر زمانی به وجود امام معصوم (رهبری که گناه و اشتباه نکند) نیاز است ، طبق آنچه که قبلاً ذکر شد . ۶- و نیز معجزاتی که مطابق نقل روایان به وسیله امام صادق (علیه السلام) بروز کرده ، بیانگر صدق امامت او و حقانیت اوست و حاکی از بطلان ادّعای دیگر مدّعیان امامت می باشد . به عنوان نمونه ((ابوبصیر)) می گوید : ((به مدینه رفتم و با کنیزک خود همبستر شدم ، سپس از خانه بیرون آمدم که به حمام (برای غسل جنابت) بروم ، عده ای از دوستان را دیدم که به دیدار امام صادق (علیه السلام) می روند ، ترسیدم که آنان از من پیشی گیرند و من توفیق دیدار آن حضرت را نداشته باشم لذا با آنان (در حال جنابت) به راه افتادم تا به محضر امام صادق (علیه السلام) رسیدیم ، وقتی در برابرش قرار گرفتم ، نگاهی به من کرد و فرمود : ((ای ابابصیر ! آیا نمی دانی که برای شخص جنب روا نیست به خانه های پیامبران یا به خانه های فرزندان پیامبران بروند ؟!)) شرمگین شدم و عرض کردم : ((ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جمعی از دوستان به محضر شما می آمدند آنان را ملاقات کردم دیدم اگر با آنان به خدمت شما نیایم ، از دیدار شما محروم خواهم شد و دیگر هرگز چنین کاری نمی کنم ، سپس از محضر آن حضرت بیرون آمدم)) . و روایات بسیاری مانند روایت فوق نقل شده که بیانگر معجزات و اخبار آن حضرت از غیب است که ذکر آنها در اینجا به طول می انجامد و در اینجا به همین مقدار اکتفا می شود .

فرزندان امام صادق (ع)

امام صادق (علیه السلام) دارای ده فرزند بود : ۱- اسماعیل . ۲- عبدالله . ۳- اُمّ فروه (که مادرشان فاطمه دختر حسین پسر امام سجّاد (علیه السلام) بود) . ۴- موسی (علیه السلام) . ۵- اسحاق . ۶- محمد . ۷- عباس . ۸- علی . ۹ و ۱۰- اسماء و فاطمه - که از مادران مختلف بودند . ((اسماعیل)) بزرگترین فرزند امام صادق (علیه السلام) بود و امام صادق (علیه السلام) بسیار او را دوست داشت و به او علاقه نشان می داد . گروهی از شیعیان ، گمان می کردند که امام بعد از حضرت صادق (علیه السلام) اسماعیل است ؛ زیرا سنّ او از همه برادرانش بیشتر بود و امام صادق (علیه السلام) علاقه خاصی به او داشت و او را بسیار احترام می کرد .

سرگذشت اسماعیل اولین پسر امام صادق (ع)

اسماعیل در زمان حیات امام صادق (علیه السلام) در ((عُریض)) (دره‌ای در یک فرسخی مدینه) از دنیا رفت، اصحاب امام او را به مدینه به حضور امام صادق (علیه السلام) آوردند و جنازه او در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. نقل شده است که امام صادق (علیه السلام) در مرگ اسماعیل بسیار ناراحت و اندوهگین شد و دنبال جنازه او با پای برهنه و بدون ((ردا)) حرکت می‌کرد و دستور داد چند بار تابوت او را به زمین گذاردند و سپس بلند کردند و مکرر روپوش او را کنار می‌زد و به صورت او نگاه می‌کرد و با این کار می‌خواست به گروهی از اصحابش که به امامت اسماعیل بعد از پدر معتقد بودند، بفهماند که او مرده است و دیگر شبهه‌ای در مورد زنده بودن او بجای نماند. وقتی که اسماعیل از دنیا رفت، آنان که معتقد به امامت او بعد از پدرش بودند، از این عقیده دست کشیدند، تعداد اندکی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) که نه از اصحاب نزدیک و نه از روایت کنندگان از جانب او بودند، بلکه از افراد دور و اطراف بودند، بر عقیده خود به امامت اسماعیل باقی ماندند! بعد از شهادت امام صادق (علیه السلام) گروهی از اصحاب او، به امامت امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) بعد از پدرش، اعتقاد داشتند و بر همین عقیده باقی ماندند. ولی افراد دیگر (فرقه اسماعیلیه) بر دو گروه تقسیم شدند: الف: گروهی از عقیده به زنده بودن اسماعیل دست برداشتند و به امامت پسر او ((محمد بن اسماعیل)) معتقد شدند، بر این اساس که گمان کردند، امامت حق پدر او (اسماعیل) بود و فرزند اسماعیل سزاوارتر به مقام امامت است تا برادر اسماعیل. ب: گروه دیگر همچنان معتقدند که اسماعیل زنده است و امام هفتم می‌باشد، این گروه اکنون بسیار اندکند که نمی‌توان کسی را به این نام، نشان داد و این دو گروه را به عنوان ((اسماعیلیه)) می‌نامند، ولی آنچه امروز از فرقه اسماعیلیه معروف است، همان گروه اولند که می‌گویند: ((امامت بعد از اسماعیل در میان فرزندان او تا روز قیامت ادامه دارد)).

گذری بر زندگی امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع)

ویژگیهای زندگی امام کاظم (ع)

پس از امام صادق (علیه السلام) مقام امامت به پسرش ابوالحسن امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) (یعنی امام کاظم (علیه السلام)) رسید، او سزاوار امامت بود چرا که دارای همه جهات کمال و فضایل بود و پدرش امام صادق (علیه السلام) به امامت او تصریح نمود و نیز اشاراتی در این باره کرد. امام کاظم (علیه السلام) در روستای ((آبواء)) (بین مکه و مدینه) در سال ۱۲۸ هجری (شنبه، هفتم ماه صفر) دیده به جهان گشود و در بغداد در زندان ((سندی بن شاهک)) در ششم ماه رجب سال ۱۸۳ هجری (۱۵۶)، در سن ۵۵ سالگی از دنیارفت. مادرش به نام ((حمیده بربریه)) اُم ولد بود. و مدت امامت و جانشینی او از پدرش ۳۵ سال به طول انجامید. کُنیه او ابا ابراهیم، ابوالحسن و اباعلی بود و به عنوان ((عبدالصالح)) شهرت داشت و نیز از القاب مشهور او ((کاظم)) است.

دلایل امامت امام کاظم (ع)

۱- امام صادق (علیه السلام) به امامت امام کاظم (علیه السلام) بعد از خود تصریح نمود، راویان بسیار این مطلب را نقل کرده‌اند و در میان آنان افراد برجسته و اصحاب خاص امام صادق (علیه السلام) که رازدار آن حضرت و مورد وثوق او بودند، مانند: مفضل بن عمر جعفی، معاذ بن کثیر، عبدالرحمان بن حجاج، فیض بن مختار و افراد دیگر که ذکر آنان به درازا می‌کشد. ۲- ((مفضل بن عمر)) می‌گوید: در محضر امام صادق (علیه السلام) بودم، حضرت اباابراهیم موسی (علیه السلام) که دوران

کودکی را می گذرانند ، وارد شد ، امام صادق (علیه السلام) به من فرمود : ((وصیت مرا در باره او (امام کاظم) بپذیر و جریان امامت) او را تنها به اصحاب و دوستان مورد اطمینان خود بگو)). ۳ - ((معاذ بن کثیر)) می گوید : به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم ، از خداوندی که این مقام (امامت) را از جانب پدرت به تو داده ، خواستم که همین مقام را از جانب تو در حالی که زنده هستی به جانشین شما بدهد . امام صادق (علیه السلام) فرمود : ((خداوند این درخواست تو را ، انجام داده است)). عرض کردم : قربانت گردم ! جانشین شما کیست ؟ آن حضرت به امام کاظم (علیه السلام) عبد صالح که خوابیده بود اشاره کرد و او در آن زمان کودک بود . ۴ - ((عبدالرحمان بن حجاج)) می گوید : به محضر امام صادق (علیه السلام) رفتم او را در اطاقی یافتیم که دعا می کرد و موسی بن جعفر در جانب راستش نشسته بود و به دعای پدرش ((آمین)) می گفت ، به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم : قربانت گردم ! من پیوند خاصی با شما دارم و خدمتگذار شما هستم ، امام بعد از شما کیست ؟ فرمود : ((یا ابا عبدالرحمان ! إِنَّ مُوسَى قَدْ لَبَسَ الدَّرْعَ وَاشْتَوَتْ عَلَيْهِ)). ((ای ابو عبدالرحمان ! موسی زره (پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)) را پوشیده و این لباس بر اندام او زبیده و رساست)). گفتم : بعد از این سخن (امام بعد از شما را شناختم) دیگر احتیاج به هیچ چیز (و دلیل دیگر) ندارم ۵ - ((فیض بن مختار)) می گوید : به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم : دستم را بگیر و از آتش دوزخ نجات بده ، بعد از تو چه کسی (امام) بر ماست ، در این هنگام امام کاظم که کودک بود وارد شد ، امام صادق (علیه السلام) در پاسخ به سؤال من اشاره به امام موسی کاظم (علیه السلام) کرد و فرمود : ((هذا صاحبكم فَتَمَسَّكْ بِهِ؛ این است صاحب (و امام) شما پس به او تمسک کن)). و دلایل بی شمار دیگر در این راستا وجود دارد .

بزرگان شیعه در جستجوی امام حق

((هشام بن سالم)) می گوید : بعد از وفات امام صادق (علیه السلام) من با محمّد بن نعمان (مؤ من الطّاق) در مدینه بودیم ، دیدیم مردم در مورد امامت ((عبدالله بن جعفر)) اجتماع کرده بودند و می گفتند : امام بعد از پدرش ، اوست . ما به حضور ((عبدالله بن جعفر)) رفتیم ، دیدیم جمعیت بسیاری در حضور او هستند ، ما از او زکات اموال پرسیدیم که به چه مقدار باید برسد تا زکات آن واجب شود ؟ گفت : در دویست درهم ، پنج درهم زکات واجب است ، پرسیدم از صد درهم چطور ؟ گفت : ((دو درهم و نیم زکات دارد)). گفتیم : به خدا سوگند ! حتی ((مرجه)) این را نمی گویند . گفت : ((سوگند به خدا ! نمی دانم آنان چه می گویند)). از منزل عبدالله گمراه و حیران بیرون آمدیم و من با ابوجعفر احوال (مؤ من الطّاق) ، یکی از شاگردان امام صادق (علیه السلام) در یکی از کوچه های مدینه نشستیم و بر اثر ناراحتی گریه کردیم ، حیران و سرگردان بودیم و نمی دانستیم به کجا برویم و سراغ چه کسی را بگیریم ؟ باخود می گفتیم به سوی ((مرجه)) بگرویم یا زیدیه ، یا معتزله ، یا قدریه ؟ ! در همین فکر و تردید بودیم ، ناگهان پیرمردی را دیدم که او را نمی شناختم ، به من اشاره کرد ، ترسیدم که مبدا از جاسوسهای منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی) باشد؛ زیرا منصور در مدینه جاسوسهایی گمارده بود تا از اجتماعات مردم بعد از امام صادق (علیه السلام) گزارش دهند تا آن فردی را که به دورش جمع شده اند ، دستگیر کرده و گردنش را بزنند لذا ترسیدم که این پیرمرد یکی از آن جاسوسها باشد ، به دوستم مؤ من الطّاق گفتم : ((از من کناره بگیر که در مورد جان خودم و تو نگران هستم ، آن پیرمرد مرا خواسته نه تو را ، از من دور شو تا به هلاکت نرسی و خودت بر هلاکت خودت کمک نکن)). مؤ من الطّاق از من ، فاصله بسیار گرفت و رفت . و من به دنبال پیرمرد به راه افتادم ، در حالی که گمان می کردم به دست او گرفتار شده ام و دیگر راه نجاتی نیست ، همچنان به دنبال او می رفتم به گونه ای که تسلیم مرگ شده بودم ، تا اینکه پیرمرد مرا به خانه امام کاظم (علیه السلام) برد ، به من گفت : ((خدا تو را مشمول رحمتش سازد ، وارد خانه شو !)). وارد خانه شدم ، تا امام کاظم (علیه السلام) مرا دید ، بدون سابقه ، آغاز به سخن کرد و فرمود : ((إِلَى الْإِلَى ، لَا إِلَى الْمَرْجَةِ وَلَا إِلَى الْقَدَرِيَّةِ وَلَا إِلَى الزَّيْدِيَّةِ وَلَا إِلَى الْمُعْتَزَلَةِ وَلَا إِلَى الْخَوَارِجِ)). ((به سوی من بیا ، به

سوی من بیا ، نه به سوی مرجئه و نه قدریه و نه زیدیه و نه معتزله و نه به سوی خوارج)) . پرسیدم : ((فدایت شوم ! پدرت از دنیا رفت ؟)) . فرمود : ((آری)) . گفتم : مقام امامت بعد از او به چه کسی محول شده است ؟ فرمود : ((اگر خدا بخواهد تو را به راه درست هدایت می کند)) . گفتم : فدایت شوم ! برادرت عبدالله ، گمان می کند که امام بعد از پدرش می باشد . فرمود : ((عبدالله می خواهد خدا را عبادت نکند)) . گفتم : فدایت شوم ! امامت بعد از امام صادق (علیه السلام) از آن کیست ؟ فرمود : ((اگر خدا بخواهد ، تو را به راه درست هدایت می کند)) . گفتم : فدایت شوم ! تو همان امام هستی ؟ فرمود : ((من آن را نمی گویم)) . با خود گفتم : من در سؤال کردن ، راه صحیحی را انتخاب نکرده ام . سپس به او عرض کردم : فدایت شوم ! آیا تو امام داری ؟ فرمود : ((نه)) در این هنگام دگرگون شدم و شکوه و عظمتی از امام کاظم (علیه السلام) مرا فراگرفت که جز خدا آن را نمی داند . سپس عرض کردم : فدایت شوم ! از تو سؤال می کنم ، همانگونه که از پدرت سؤال می کردم فرمود : ((سؤال کن تا آگاه گردی ، ولی آن را شایع نکن ، چرا که اگر شایع کنی سر بریدن در کار است (و دژخیمان طاغوت به تو دست یابند و گردنت را بزنند)) . سؤالهایی کردم ، او را دریای بی کران یافتم ، گفتم : فدایت شوم ! شیعیان پدرت گمراه و سرگرداند ، آیا این موضوع را با آنان در میان بگذارم و آنان را به سوی امامت شما دعوت کنم ؟ با اینکه شما از من خواستی که موضوع را کتمان کنم ؟ فرمود : آن افرادی را که در آنان رشد و عقل دیدی ، به آنان جریان را بگو ، ولی از آنان پیمان بگیر که آن را فاش نسازند و گر نه سر بریدن در کار است (و با دست اشاره به گلایش کرد) ((هشام)) می گوید : پس از آن ، از حضور امام کاظم (علیه السلام) بیرون آمدم و مؤ من الطّاق را دیدم ، گفت چه خبر ؟ گفتم : هدایت است و داستان را برای او تعریف کردم . سپس زُراه و ابابصیر را دیدیم که به محضر امام کاظم (علیه السلام) رفته اند و کلامش را شنیده اند و سؤال کرده اند و به امامت امام کاظم (علیه السلام) باور نموده اند ، سپس گروههایی از مردم را دیدم که به حضور آن حضرت رسیده اند و هرکسی به خدمت او رفته ، به امامت او معتقد شده است مگر گروه و دسته عمّار ساباطی (که معتقد به امامت عبدالله شدند و بعد هسته مرکزی فرقه فَطَحِیّه تشکیل شد) ولی در آن هنگام در اطراف عبدالله بن جعفر ، جز اندکی از مردم ، کسی نمانده بودند . داستان غمبار انگیزه شهادت امام کاظم (ع) انگیزه دستگیری امام کاظم (علیه السلام) : بزرگان اصحاب امام کاظم (علیه السلام) در مورد سبب دستگیری امام کاظم (علیه السلام) به دستور هارون الرشید (بنجمین خلیفه عباسی) چنین نقل می کنند : ((هارون پسرش (محمّد امین) را نزد جعفر بن محمد بن اشعث (که از شیعیان و معتقدان به امامت امام کاظم (علیه السلام) بود) گذارد ، تا آموزگار او باشد و در تعلیم و تربیت او بکوشد)) . یحیی بن خالد برمکی ، به جعفر بن محمد بن اشعث ، حسادت ورزید و با خود گفت اگر خلافت بعد از هارون به پسر او (محمد امین) برسد ، دولت من و فرزندانم (یعنی دولت برمکیان در دستگاه هارون) نابود خواهد شد . (۱۵۷) یحیی در مورد جعفر بن محمد ، به نیرنگ دست زد (و از راه دوستی وارد شد تا جعفر را به دام هارون بیندازد) یحیی در ظاهر رابطه دوستی با جعفر برقرار کرد و با او انس و الفت گرفت و بسیار به خانه جعفر می رفت و کارهای او را با کمال مراقبت ، پیگیری می نمود و مخفیانه همه آنها را به هارون گزارش می داد و چیزهایی هم خودش می افزود تا هارون را بر ضدّ جعفر تحریک کند . تا اینکه روزی یحیی به بعضی از نزدیکان مورد اطمینانش گفت : ((آیا شما کسی را از دودمان ابوطالب می شناسید که فقیر باشد تا (او را تطمیع کرده و) به وسیله او به جستجو و تحقیق پردازیم ؟)) . آنان ((علی بن اسماعیل بن جعفر صادق)) (نوه امام صادق (علیه السلام)) و برادرزاده امام کاظم (علیه السلام)) را به این عنوان معرفی کردند . علی بن اسماعیل در مدینه بود ، یحیی برای او مالی (مبلغی هنگفت) فرستاد و او را به آمدن نزد هارون تشویق کرد و وعده احسانهای دیگر به او داد و او آماده برای رفتن به بغداد گردید . امام کاظم (علیه السلام) از موضوع آگاه شد ، علی بن اسماعیل را طلبید و به او فرمود : ((ای برادرزاده ! می خواهی کجا بروی ؟)) . او گفت : می خواهم به بغداد بروم . فرمود : ((برای چه قصد مسافرت داری ؟)) . او گفت : مقروض و تنگدست هستم (می روم بلکه پولی به دست آورم) . امام کاظم (علیه السلام) فرمود : ((من قرضهای تو را ادا می کنم و باز به تو نیکی خواهم

کرد)). علی بن اسماعیل به سخن امام کاظم (علیه السلام) توجه نکرد و تصمیم گرفت تا به بغداد برود. امام کاظم (علیه السلام) او را طلبید و به او فرمود: ((اکنون می خواهی بروی؟!)). او گفت: آری. امام کاظم (علیه السلام) فرمود: ((برادرزاده ام! خوب توجه کن و از خدا بترس و فرزندان مرا یتیم مکن)). سپس امام کاظم (علیه السلام) دستور داد سیصد دینار و چهارهزار درهم به او دادند، وقتی که او از حضور امام کاظم (علیه السلام) برخاست، امام به حاضرین فرمود: ((سوگند به خدا در ریختن خون من، سعایت می کند و فرزندانم را یتیم می نماید)). حاضران عرض کردند: فدایت گردیم! شما این را می دانید و در عین حال به او کمک می کنید و نیکی می نمایید؟! امام کاظم (علیه السلام) فرمود: ((آری طبق نقل پدرانم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: وقتی که رشته خویشی بریده شد و سپس پیوند یافت و بار دوم بریده شد، خداوند آن را خواهد برید)). من می خواهم بعد از بریدن او، آن را پیوند دهم تا اگر بار دیگر او آن را برید، خداوند از او ببرد. گویند: علی بن اسماعیل به بغداد مسافرت کرد و با یحیی برمکی ملاقات نمود و یحیی آنچه درباره امام کاظم می خواست از او پرسید و آنچه از او شنیده بود، چیزهای دیگری بر آن افزود و به هارون خبر داد و سپس خود علی بن اسماعیل را نزد هارون برد. هارون از علی بن اسماعیل، در مورد عمویش موسی بن جعفر (علیه السلام) سؤال کرد. او به سعایت و بدگویی از امام پرداخت و به دروغ گفت: ((پولها و اموال از شرق و غرب جهان برای موسی بن جعفر (علیه السلام) می آورند و او مزرعه ای به سی هزار دینار خریده که نامش ((یسیر)) است، وقتی پولها را نزد صاحب مزرعه بردند، او گفت که من از این نوع پولها نمی خواهم و نوع دیگر می خواهم، به دستور موسی بن جعفر (علیه السلام) سی هزار دینار دیگر برای او بردند)). وقتی که هارون (این دروغها را) از او شنید دستور داد دویست هزار درهم به او بدهند تا به بعضی از نواحی برود و با آن به زندگیش ادامه دهد.

مرگ نکبتار علی بن اسماعیل

((علی بن اسماعیل)) به ناحیه ای از مشرق بغداد رفت (بر اثر عیاشی) پولش تمام شد، کسانی را نزد هارون برای گرفتن پول فرستاد، آنان به دربار هارون برای گرفتن پول رفتند، او در انتظار رسیدن پول، دقیقه شماری می کرد و در همین ایام روزی به مستراح رفت، آنچنان به اسهال مبتلا شد که روده هایش بیرون آمد و خودش به زمین افتاد، همراهانش آمدند و هرچه کردند که آن روده ها را به جای خود بازگردانند، ممکن نشد، ناگزیر او را با همان حال از مستراح برداشته و بیرون آوردند و در همان وضع (زشت و وخیم) که در حال جان کندن بود، برای او از جانب هارون پول آوردند، او نگاهی به آن پولها کرد و گفت: ((مَا أَصْنَعُ بِهِ وَأَنَا فِي الْمَوْتِ؛ من که در حال مرگ هستم، این پولها را برای چه می خواهم؟!)).

هارون و دستگیری امام کاظم (ع)

هارون الرشید همان سال عازم مکه برای انجام حج شد، نخست به مدینه رفت و در همین وقت دستور دستگیری امام کاظم (علیه السلام) را داد. نقل شده: وقتی که هارون وارد مدینه شد، امام کاظم (علیه السلام) با جمعی از بزرگان مدینه به استقبال او رفتند، سپس امام کاظم (علیه السلام) طبق معمول به مسجد رفت. هارون شبانه کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و (ریاکارانه) گفت: ای رسول خدا! من در مورد تصمیمی که دارم از تو معذرت می خواهم، تصمیم دارم موسی بن جعفر را زندانی کنم؛ زیرا او می خواهد ایجاد اختلاف و پراکندگی بین امت تو نماید و خون مردم را بریزد. سپس هارون دستور داد امام موسی بن جعفر (علیه السلام) را گرفتند و نزدش بردند، آن حضرت را (به دستور او) به زنجیر بستند، دو هودج ترتیب دادند، آن حضرت را در یکی از آن هودجها که بر پشت استر بود، سوار کردند و هودج دیگری بر پشت استر دیگر بود و همراه هر دو هودج، سوارانی فرستاد و سپس (در بیرون مدینه) سواران، دودسته شدند یک دسته به سوی بغداد و دیگری به سوی بصره روانه شدند،

امام کاظم (علیه السلام) در هودجی بود که به سوی بصره حرکت می کرد و هارون با این کار می خواست مردم از اینکه امام کاظم (علیه السلام) به سوی بصره رفت یا بغداد، بی خبر بمانند و سواران همراه آن حضرت را شناسند و به سوارانی که امام کاظم (علیه السلام) را می بردند، دستور داد که وقتی به بصره رسیدند، امام کاظم (علیه السلام) را در بصره به ((عیسی بن جعفر بن منصور)) تحویل دهند و او در آن روز (به عنوان رئیس زندان) در بصره بسر می برد.

امام کاظم (ع) در زندانهای مختلف

۱- در زندان عیسی بن جعفر: سواران، امام کاظم (علیه السلام) را به بصره آوردند و به ((عیسی بن جعفر)) تحویل دادند و آن بزرگوار یک سال را در بصره در زندان عیسی گذراند. هارون برای ((عیسی بن جعفر)) نامه نوشت که موسی بن جعفر را به قتل برسان، وقتی این نامه به دست عیسی رسید، بعضی از دوستان نزدیک و مورد اطمینان خود را طلبید و نامه هارون را برای آنان خواند و در این باره با آنان به مشورت پرداخت. آنان به او گفتند که: ((دست به کشتن امام نیالاید و از هارون بخواهد تا او را در این مورد معاف دارد)). عیسی نامه ای به هارون نوشت و در آن یادآوری کرد که: ((مدّت طولانی موسی بن جعفر (علیه السلام) در زندان من بوده و من در این مدّت او را آزمودم و جاسوسهایی بر او گماشتم، چیزی از او نیافتم جز اینکه همواره به عبادت بسر می برد، حتی شخصی را ماءمور مخفی کردم تا دعای او را بشنود، او گزارش داد که موسی بن جعفر (علیه السلام) در دعای خود بر من و بر تو، نفرین نمی کند و ما را به بدی یاد نمی نماید و برای خود جز آمرزش و رحمت الهی را درخواست نمی نماید، اینک کسی را به اینجا بفرست تا موسی بن جعفر (علیه السلام) را به او بسپارم و گرنه او را آزاد می کنم؛ زیرا از نگهداشتن او در زندان رنج می برم)). نقل شده: یکی از جاسوسان به ((عیسی بن جعفر)) گزارش داد که از موسی بن جعفر (علیه السلام) در زندان این دعا را بسیار شنیده است: ((اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمَانِي كُنْتُ أَشَاءُ لَكَ أَنْ تَفَرِّغَنِي لِعِبَادَتِكَ وَقَدْ فَعَلْتُ فَلَكَ الْحَمْدُ)) ((خدایا! تو می دانی که من از درگاهت می خواستم که مرا در جای خلوتی برای عبادت تو، قرار دهی و تو این خواسته ام را اجابت کردی، تو را حمد می گویم و از تو سپاسگزارم)). ۲- در زندان فضل بن ربیع: وقتی که نامه عیسی به هارون رسید، هارون شخصی را ماءمور کرد که به بصره برود و موسی بن جعفر (علیه السلام) را از زندان عیسی تحویل بگیرد و به بغداد روانه سازد و به ((فضل بن ربیع)) (یکی از وزیران) تحویل دهد. او همین ماءموریت را انجام داد و امام کاظم (علیه السلام) را به بغداد آورد و به فضل بن ربیع تسلیم نمود. امام کاظم (علیه السلام) مدّت طولانی تحت نظر فضل بن ربیع در بغداد بسر برد. هارون از فضل بن ربیع خواست که امام کاظم (علیه السلام) را به قتل برساند، ولی او نیز از این کار سرباز زد، هارون در نامه ای به او دستور داد تا موسی بن جعفر (علیه السلام) را به ((فضل بن یحیی)) بسپارد. ۳- در زندان فضل بن یحیی برمکی: فضل بن یحیی، امام کاظم (علیه السلام) را تحویل گرفت و در یکی از اتاقهای خانه اش جا داد، دیدبانانی بر او گماشت، آنان گزارش دادند که موسی بن جعفر (علیه السلام) همواره به عبادت اشتغال دارد و تمام شب را با نماز و قرائت قرآن به صبح می آورد و سرگرم دعا و کوشش برای عبادت است و بسیاری از روزها را روزه می گیرد و روی خود را از محراب عبادت به سوی دیگر نمی گرداند. فضل بن یحیی وقتی که امام را چنین یافت، گشایشی در کار او نمود و احترام شایانی به آن حضرت می کرد. خبر احترام یحیی از امام کاظم (علیه السلام) به هارون رسید و او در آن وقت در ((رقّه)) (محلّی نزدیک بغداد) بود، نامه ای برای فضل بن یحیی نوشت: امام کاظم (علیه السلام) را احترام نکن، بلکه او را به قتل برسان. فضل از دستور هارون سرپیچی کرد و دستش را به خون مقدّس امام کاظم (علیه السلام) نیالود. این خبر به هارون رسید، بسیار خشمگین شد، فوراً (درخیم بی رحم خود) مسرور خادم را طلبید و به او گفت: هم اکنون به بغداد برو و از آنجا بی درنگ نزد موسی بن جعفر برو، اگر او را در آسایش و رفاه دیدی، این نامه را به ((عبّاس بن محمّد)) بده و به او فرمان بده که آنچه در این نامه نوشته شده به آن عمل کند. ۴- در زندان سندی بن شاهک: هارون نامه

دیگری به مسرور خادم داد و به او گفت: این نامه را نیز به سندی بن شاهک (زندانبان بی رحم یهودی) بده، در آن نامه دستور داده بود که هرچه ((عباس بن محمد)) دستور داد، سندی بن شاهک از او اطاعت کند. ((مسرور خادم)) به بغداد آمد و به خانه ((فضل بن یحیی)) وارد شد، کسی نمی دانست که مسرور برای چه آمده است؟ او یکسره نزد امام موسی بن جعفر (علیه السلام) رفت و او را همانگونه که به هارون خبر داده بودند در رفاه و آسایش دید و از آنجا بی درنگ نزد عباس بن محمد و سندی بن شاهک رفت و نامه های هارون را به این دو نفر رساند. طولی نکشید که دیدند ماءمور عباس بن محمد با عجله به خانه فضل بن یحیی آمد، فضل، وحشزده و هراسناک شد و همراه ماءمور، نزد ((عباس بن محمد)) رهسپار گردید. عباس چند تازیانه و تخت مانندی طلبید و دستور داد فضل بن یحیی را برهنه کردند و سندی بن شاهک، صد تازیانه جلو روی عباس بن محمد به فضل بن یحیی زد. سپس فضل در حالی که برخلاف وقت ورود، پریشان و رنگ باخته بود، از خانه عباس بیرون آمد و به مردمی که در سمت چپ و راست بودند، سلام کرد. سپس مسرور خادم در ضمن نامه ای ماجرای شلاق خوردن فضل بن یحیی را برای هارون الّرشید نوشت. هارون (دریافت که سندی بن شاهک برای شکنجه دادن و کشتن امام کاظم (علیه السلام) مناسب است) به مسرور خادم دستور داد که موسی بن جعفر (علیه السلام) را به سندی بن شاهک تسلیم کن (که همین کار انجام شد).

شهادت مظلومانه امام کاظم (ع)

هارون در این ایام یک مجلس (تمام عیار طاغوتی در کاخ خود) ترتیب داد که بسیاری از رجال کشوری و لشکری در آن شرکت کرده بودند، به آنان رو کرد و چنین گفت: ((ای مردم! فضل بن یحیی (در مورد کشتن موسی بن جعفر) از فرمان من سرپیچی کرده است، من می خواهم او را لعنت کنم، شما نیز همصدا با من، او را لعنت کنید)). همه حاضران در مجلس فریاد زدند: ((لعنت بر فضل بن یحیی))، فریاد لعنت آنان، در و دیوار کاخ هارون را به لرزه درآورد، این خبر به یحیی بن خالد برمکی، پدر فضل رسید، فوراً با شتاب، خود را به کاخ هارون رساند و از در مخصوص، غیر از در همگانی، وارد کاخ شد و از پشت سر هارون به طوری که او نفهمد، نزد هارون آمد و به هارون گفت: استدعا دارم به عرض من توجه فرمایید. هارون در حال ناراحتی و خشم، گوش فراداد، یحیی گفت: فضل یک جوان تازه کار است (که نتوانسته فرمان تو را اجرا سازد) من به جای او جبران می کنم و فرمان تو را اجرا می نمایم. هارون از این سخن برافروخته و شادمان شد و به مردم رو کرد و گفت: فضل بن یحیی در موردی از فرمان من سر باز زد و من او را لعنت کردم، اینک او توبه کرده و به فرمان من بازگشته است، پس او را دوست بدارید! ((همه حاضران گفتند: ما هرکس تو را دوست دارد، دوست می داریم و با هرکس که با تو دشمنی کند دشمن هستیم، اینک ما فضل را دوست داریم. یحیی بن خالد، پس از این ماجرا، با عجله به بغداد آمد، مردم از ورود شتابزده یحیی (از رقه) به بغداد، هراسان شدند و هرکس در این باره سخنی می گفت (و بازار شایعات رواج یافت) ولی یحیی خود وانمود کرد که برای تنظیم امور شهر و رسیدگی به کار کارگزاران و فرمانداران آمده است و در این مورد خود را به بعضی از اینگونه کارها سرگرم کرد که سخنش را درست جلوه دهد. سپس ((سندی بن شاهک)) (جلاد بی رحم) را طلبید و در مورد قتل امام کاظم (علیه السلام) به او فرمان داد و او از فرمان یحیی اطاعت کرد و تصمیم بر کشتن امام موسی بن جعفر (علیه السلام) گرفت به این ترتیب که: زهری به غذای امام کاظم (علیه السلام) ریخت و آن را نزد آن حضرت گذاشت. و بعضی گویند: او زهر را در میان چند دانه خرما وارد نمود و نزد آن حضرت گذارد. وقتی که امام کاظم (علیه السلام) از آن غذا خورد، طولی نکشید که آثار زهر را در خود احساس کرد. پس از آن، آن بزرگوار سه روز در حالت دشواری و ناراحتی بسر برد و در روز سوم جان به جان آفرین تسلیم نمود (و شاهد شهادت نوشید). ظاهر سازی سندی بن شاهک پس از شهادت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) به دستور مخفیانه دستگاه طاغوتی هارون، سندی بن شاهک، جمعی از فقها و بزرگان و رجال بغداد را که در میانشان ((هیشم بن عدی)) نیز بود، نزد جنازه

حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) آورد، آنان به بدن امام کاظم (علیه السلام) نگاه کردند، اثری از زخم و خراش و آثار خفگی در آن ندیدند و سندی بن شاهک از همه آنان گواهی گرفت که امام کاظم (علیه السلام) به مرگ طبیعی از دنیا رفته است و آنان نیز این گواهی را دادند. سپس جنازه امام را از زندان بیرون آورده و کنار جسر بغداد نهادند و اعلام کردند: این موسی بن جعفر (علیه السلام) است که از دنیا رفته، بیاید به جنازه اش نگاه کنید. مردم، گروه گروه می آمدند و با دقت به صورت آن بزرگوار نگاه می کردند و می دیدند که از دنیا رفته است. گروهی بودند که در زمان زنده بودن امام کاظم (علیه السلام) اعتقاد داشتند که او همان ((قائم منتظر)) است و زندانی شدن او را، همان غیبتی می دانستند که از خصوصیات حضرت قائم (علیه السلام) است. یحیی بن خالد دستور داد تا جار بکشند که موسی بن جعفر (علیه السلام) مرده است و این جنازه اوست که رافضیان می پندارند او قائم منتظر است و نمی میرد، بیاید به جنازه اش بنگرید. مردم آمدند و او را دیدند که از دنیا رفته است. (۱۵۸)

ماجرای دفن جنازه امام کاظم (ع)

جنازه امام موسی بن جعفر (علیه السلام) را در قبرستان قریش در ((باب الثین)) به خاک سپردند و این قبرستان قدیمی مخصوص بنی هاشم و بزرگان از مردم بود (که اکنون قبر آن حضرت در شهر کاظمین نزدیک بغداد دارای صحن و سراسر است). روایت شده: امام موسی بن جعفر (علیه السلام) هنگام شهادت، به سندی بن شاهک وصیت کرد که من در بغداد نزدیک خانه ((عباس بن محمّد)) دوستی دارم که از اهالی مدینه است، به او بگویید بیاید و عهده دار غسل و کفن من شود. ((سندی بن شاهک)) می گوید: من از آن حضرت خواستم اجازه دهد تا خودم او را کفن کنم. حضرت اجازه نداد و فرمود: ((إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ مُهُوْرٍ نَسَائِنَا وَحِجُّ صَيْرُورَتِنَا وَأَكْفَانُ مَوْتَانَا مِنْ طَاهِرِ أَمْوَالِنَا)) ((ما از خاندانی هستیم که مهریه زنانمان و اولین حجامان و کفنهای مردگانمان، از پاکترین اموالمان تهیه می شود)). سپس فرمود: ((نزد خودم کفن دارم، می خواهم آن دوستم سرپرست غسل و کفن و دفن من شود)). (۱۵۹) آن دوست مذکور را حاضر کردند و او این امور را انجام داد. (۱۶۰)

فرزندان امام کاظم (ع)

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) دارای ۳۷ فرزند پسر و دختر بود که عبارتند از: ۱- امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام). ۲- ۳ و ۴- ابراهیم، عباس و قاسم. ۵، ۶، ۷ و ۸- اسماعیل، جعفر، هارون و حسن. ۹، ۱۰ و ۱۱- احمد، محمّد و حمزه. ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵ و ۱۶- عبدالله، اسحاق، عبیدالله، زید و حسین. ۱۷ و ۱۸- فضل و سلیمان. ۱۹، ۲۰ و ۲۱- فاطمه کبری، فاطمه صغری و رقیه. ۲۲، ۲۳ و ۲۴- حکیمه، أم ابیها و رقیه صغری. ۲۵، ۲۶ و ۲۷- أم جعفر، لبابه و زینب. ۲۸، ۲۹، ۳۰ و ۳۱- خدیجه، علیّه، آمنه و حسنه. ۳۲، ۳۳ و ۳۴- بریه، عایشه و أم سلمه. ۳۵ و ۳۶- میمونه و ام کلثوم. (در کتاب ارشاد شیخ مفید، فرزندی به نام حسن دوبار آمده، بنابر این، مجموع آنها ۳۷ نفر می شوند).

گذری بر زندگی امام هشتم حضرت رضا (ع)

ویژگیهای زندگی امام رضا (ع)

بعد از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) مقام امامت به پسرش حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) رسید، چرا که او در فضایل سرآمد همه برادران و افراد خانواده اش بود و در علم و پرهیزکاری بر دیگران برتری داشت و همه شیعه و سنی بر برتری او اتفاق نظر دارند و همگان آن حضرت را به تفوق بر دیگران در جهت علم و فضایل معنوی می شناسند. به علاوه پدر

بزرگوارش امام کاظم (علیه السلام) بر امامت او بعد از خودش تصریح فرموده و اشاراتی نموده که درباره هیچیک از برادران و افراد خانواده او، چنین تصریح و اشاراتی ننموده است. حضرت رضا (علیه السلام) به سال ۱۴۸ هجری (یازدهم ذیقعده یا ...) در مدینه چشم به این جهان گشود، و در طوس خراسان در ماه صفر (۱۶۱) سال ۲۰۳ هجری در سن ۵۵ سالگی از دنیا رفت. (۱۶۲) مادر آن حضرت ((اُمّ البَین)) نام داشت که اُمّ ولد بود. مدّت امامت او و مدّت سرپرستی او از اُمّت، بعد از پدرش، بیست سال بود.

چند نمونه از دلایل امامت حضرت رضا (ع)

۱- تصریح و اشارات امام کاظم (علیه السلام) بر امامت حضرت رضا (علیه السلام)؛ این مطلب را جمع کثیری نقل کرده اند از جمله از اصحاب نزدیک و مورد اطمینان و صاحبان علم و تقوا و فقه‌های شیعیان (امام کاظم (علیه السلام)) که به نقل آن پرداخته اند، عبارتند از: داوود بن کثیر رقی، محمد بن اسحاق بن عمار، علی بن یقطين، نعیم قابوسی و افراد دیگر که ذکر آنان به طول می انجامد. ((داوود رقی)) می گوید: به اباابراهیم (امام کاظم (علیه السلام)) عرض کردم: فدایت شوم! سنّ و سالم زیاد شده و پیر شده ام، دستم را بگیر و از آتش دوزخ مرا نجات بده، بعد از تو صاحب اختیار ما (یعنی امام ما) کیست؟ آن حضرت اشاره به پسرش امام رضا (علیه السلام) کرد و فرمود: ((هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي؛ امام شما بعد از من این پسر من باشد)). ۲- ((محمد بن اسحاق)) می گوید: به ابوالحسن اول (امام کاظم (علیه السلام)) عرض کردم: آیا مرا به کسی که دینم را از او بگیرم، راهنمایی نمی کنی؟ در پاسخ فرمود: ((آن راهنما) این پسر من علی (علیه السلام) است)) روزی پدرم (امام صادق (علیه السلام)) دستم را گرفت و کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برد و به من فرمود: ((پسر جان! خداوند متعال (در قرآن) می فرماید: ... اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَهٗ ...))؛ من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد (۱۶۳)، خداوند وقتی سخنی می گوید و وعده ای می دهد، به آن وفا می کند)). (۱۶۴) ۳- ((نعیم بن صحاف)) می گوید: من و هشام بن حکم و علی بن یقطين در بغداد بودیم، علی بن یقطين گفت: در حضور عبد صالح (امام کاظم (علیه السلام)) بودم، به من فرمود: ((ای علی بن یقطين! این علی، سرور فرزندان من است، بدان که من کُنیه خودم (یعنی ابوالحسن) را به او عطا کردم)). و در روایت دیگر آمده است که: هشام بن حکم (پس از شنیدن این سخن از علی بن یقطين) دستش را بر پیشانی خود زد و گفت: راستی چه گفتی؟ (او چه فرمود؟!)). علی بن یقطين در پاسخ گفت: ((سوگند به خدا! آنچه گفتم امام کاظم (علیه السلام) فرمود)). آنگاه هشام گفت: ((سوگند به خدا! امر امامت بعد از او (امام هفتم) همان است (که به حضرت رضا (علیه السلام) واگذار شده است)). ۴- ((نعیم قابوسی)) می گوید: امام کاظم (علیه السلام) فرمود: ((پسر من علی، بزرگترین فرزند و برگزیده ترین فرزندانم و محبوبترین آنان در نزد من باشد و او به جعفر (۱۶۵) می نگرد و هیچ کس جز پیامبر یا وصی پیامبر به جعفر نمی نگرد)).

نمونه ای از فضایل امام رضا (ع)

((غفاری)) می گوید: مردی از دودمان ((ابورافع)) آزاد کرده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که نام او را ((فلان)) می گفتند، مبلغی پول از من طلب داشت و آن را از من می خواست و اصرار می کرد که طلبش را بپردازم (ولی من پول نداشتم تا قرضم را ادا کنم) (۱۶۶) نماز صبح را در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه خواندم، سپس حرکت کردم که به حضور حضرت رضا (علیه السلام) که در آن وقت در ((عُریض)) (یک فرسخی مدینه) تشریف داشت، بروم، همینکه نزدیک در خانه آن حضرت رسیدم دیدم او سوار بر الاغی است و پیراهن و ردایی پوشیده است (و می خواهد به جایی برود) تا او را دیدم، شرمگین شدم (که حاجتم را بگویم). وقتی آن حضرت به من رسید، ایستاد و به من نگاه کرد و من بر او سلام کردم با

توجه به اینکه ماه رمضان بود (و من روزه بودم) به حضرت (علیه السلام) عرض کردم: دوست شما ((فلان)) مبلغی از من طلب دارد به خدا مرا رسوا کرده (و من مالی ندارم که طلب او را بپردازم). غفاری می گوید: من پیش خود فکر می کردم که امام رضا (علیه السلام) به ((فلان)) دستور دهد که (فعلاً) طلب خود را از من مطالبه نکند، با توجه به اینکه به امام (علیه السلام) نگفتم که او چقدر از من طلبکار است و از چیز دیگر نیز نامی نبردم. امام رضا (علیه السلام) (که عازم جایی بود) به من فرمود بنشین (و در خانه باش) تا بازگردم. من در آنجا ماندم تا مغرب شد و نماز مغرب را خواندم و چون روزه بودم، سینه ام تنگ شد می خواستم به خانه ام بازگردم، ناگهان دیدم امام رضا (علیه السلام) آمد و عده ای از مردم در اطرافش بودند و درخواست کمک از آن بزرگوار می کردند و آن حضرت به آنان کمک می کرد، سپس وارد خانه شد، پس از اندکی از خانه بیرون آمد و مرا طلبید، برخاستم و با آن حضرت وارد خانه شدیم، او نشست و من نیز در کنارش نشستم و من از ((ابن مسیب)) (رئیس مدینه) سخن به میان آوردم و بسیار می شد که من درباره ابن مسیب نزد آن حضرت سخن می گفتم، وقتی که سخن تمام شد، فرمود: ((به گمانم هنوز افطار نکرده ای؟)). عرض کردم: آری افطار نکرده ام. غذایی طلبید و جلو من گذارد و به غلامش دستور داد که با هم آن غذا را بخوریم، من و آن غلام از آن غذا خوردیم، وقتی که دست از غذا کشیدیم، فرمود: ((تشک را بلند کن و آنچه در زیر آن است برای خود بردار)). تشک را بلند کردم و دینارهایی دیدم، آنها را برداشتم و در آستین خود گذاردم (یعنی در جیب آستینم نهادم) سپس امام رضا (علیه السلام) به چهار نفر از غلامان خود دستور داد که همراه من باشند تا مرا به خانه ام برسانند. به امام رضا (علیه السلام) عرض کردم: فدایت گردم! قراولان ((ابن مسیب)) (امیر مدینه) در راه هستند و من دوست ندارم آنان مرا با غلامان شما بنگرند. فرمود: ((راست گفתי، خدا تو را به راه راست هدایت کند))، به غلامان فرمود: ((همراه من بیایند و هر کجا که من خواستم، برگردند)) غلامان همراه من آمدند، وقتی که نزدیک خانه ام رسیدم و اطمینان یافتم، آنان را برگرداندم، سپس به خانه ام رفتم (شب بود) چراغ خواستم، چراغ آوردند به دینارها نگاه کردم، دیدم ۴۸ دینار است و آن مرد طلبکار، ۲۸ دینار از من طلب داشت و در میان آن دینارها، یک دینار بود که می درخشید، آن را نزدیک نور چراغ بردم دیدم روی آن با خط روشن نوشته است: ((آن مرد، ۲۸ دینار از تو طلب دارد، بقیه دینارها مال خودت باشد)). سوگند به خدا! خودم نمی دانستم (و فراموش کرده بودم) که او چقدر از من طلب دارد. روایات در این راستا بسیار است که شرح و نقل آنها در این کتاب که بنایش بر اختصار است به طول می انجامد. (۱۶۷)

ماجرای شهادت حضرت رضا (ع)

وقتی که حضرت رضا (علیه السلام) به سال دویست هجری، به دعوت مأمون ناگزیر از مدینه به خراسان آمد، حدود سه سال آخر عمرش را در دستگاه مأمون (هفتمین خلیفه عباسی گذراند). حضرت رضا (علیه السلام) در خلوت، مأمون را بسیار موعظه و نصیحت می کرد و او را از عذاب خدا می ترساند و ارتکاب خلاف را از او زشت می شمرد و مأمون در ظاهر، گفتار امام رضا (علیه السلام) را می پذیرفت ولی در باطن آن را نمی پسندید و برایش سنگین و دشوار بود. روزی حضرت رضا (علیه السلام) نزد مأمون آمد و دید او وضو می گیرد ولی غلامش آب به دست او می ریزد و او را در وضو گرفتن کمک می کند. امام رضا (علیه السلام) به او فرمود: ((در پرستش خدا کسی را شریک قرار مده)). مأمون آن غلام را رد کرد و خودش آب ریخت و وضو گرفت، ولی این سخن حضرت رضا (علیه السلام) موجب شد که خشم و کینه مأمون به آن حضرت زیاد شود (چرا که مأمون یک عنصر متکبر و خودخواه بود و اینگونه گفتار به دماغش برمی خورد) این از یک سو و از سوی دیگر، هرگاه مأمون در حضور حضرت رضا (علیه السلام) از فضل بن سهل و حسن بن سهل (۱۶۸) سخن به میان می آورد، امام رضا (علیه السلام) بدیهای آن دو را به مأمون گوشزد می کرد و مأمون را از گوش دادن به پیشنهادهای فضل و حسن، نهی می نمود. فضل بن

سهل و حسن بن سهل، موضعگیری حضرت رضا (علیه السلام) را فهمیدند، از آن پس مکرر به گوش مأمون می خواندند و او را بر ضدّ امام رضا (علیه السلام) می شوراندند، مثلاً توجه همگانی مردم را به امام رضا (علیه السلام) به عنوان یک خطر جدی برای براندازی حکومت مأمون قلمداد می کردند و مأمون (خودخواه) را واهی داشتند که از حضرت رضا (علیه السلام) فاصله بگیرد و کار به جایی رسید که آن دو (سالوس خائن) رایی مأمون را نسبت به حضرت رضا (علیه السلام) دگرگون ساختند و او را آنچنان کردند که تصمیم به کشتن حضرت رضا (علیه السلام) گرفت. تا روزی امام رضا (علیه السلام) با مأمون غذایی خوردند، امام رضا (علیه السلام) از آن غذا بیمار شد و مأمون نیز خود را به بیماری زد.

جریان شهادت حضرت رضا (علیه السلام) از زبان عبدالله بن بشیر

((عبدالله بن بشیر)) (یکی از غلامان مأمون) می گوید: مأمون به من دستور داد که ناخنهای خود را بلند کنم و این کار را برای خودم عادی نمایم و آن را به هیچ کس نگویم من این کار را انجام دادم سپس مأمون مرا طلبید، چیزی شبیه تمره‌ندی به من داد و به من گفت: این را با دستهای خمیر کن و به همه دست بمال و من چنین کردم و سپس مأمون مرا ترک کرد و به عیادت حضرت رضا (علیه السلام) رفت، پرسید حالت چطور است؟ امام رضا (علیه السلام) فرمود: ((امید سلامتی دارم)). مأمون گفت: من هم بحمدالله امروز حالم خوب شده است، آیا هیچیک از پرستاران و خدمتکاران امروز نزد شما آمده اند؟ امام رضا (علیه السلام) فرمود: ((نه، نیامده اند)). مأمون خشمگین شد و بر سر غلامان فریاد زد (که چرا به خدمتگزاری از آن حضرت نپرداخته اید). عبدالله بن بشیر در ادامه سخن می گوید: سپس مأمون به من دستور داد و گفت: برای ما انار بیاور، چند انار آوردم، گفت هم اکنون با دست خود (که به زهر تمره‌ندی آلوده بود) آب این انارها را با فشار دست بگیر، من چنین کردم، مأمون آن آب انار آنچنانی را با دست خود به حضرت رضا (علیه السلام) (که در بستر بیماری در حال بهبودی بود) خورانید و همان موجب مسمومیت امام رضا (علیه السلام) شده و سبب شهادت آن حضرت گردید، او پس از خوردن آن آب انار دو روز بیشتر زنده نماند و سپس از دنیا رفت.

جریان شهادت از زبان اباصلت و محمد بن جهم

((اباصلت هروی)) می گوید: وقتی که مأمون نزد امام رضا (علیه السلام) بیرون رفت، من به حضور آن حضرت رسیدم، به من فرمود: ((یا اَبَاصِلَتِ! قَدْ فَعَلُوها؛ ای اباصلت! آنها کار خود را (یعنی مسموم کردن را) انجام دادند))، و در این هنگام زبان آن حضرت به ذکر توحید و شکر و حمد خدا، گویا بود. ((محمد بن جهم)) می گوید: حضرت رضا (علیه السلام) انگور را دوست داشت، مقداری از انگور را آماده کردند و چند روز در جای حبه های انگور، سوزنهای زهرآلود، وارد کردند وقتی که دانه های انگور زهرآگین شد، آن سوزنها را بیرون آوردند و همان دانه های انگور را نزد آن حضرت گذاردند، آن بزرگوار که در بستر بیماری بود، آن انگورها را خورد و سپس به شهادت رسید. و گویند مسموم نمودن آن حضرت بسیار زیرکانه و دقیق (با کمال پنهانکاری بود تا کسی نفهمد) انجام گرفت.

ریاکاری مأمون بعد از شهادت حضرت رضا (ع)

پس از شهادت حضرت رضا (علیه السلام) مأمون یک شبانه روز خبر آن را پوشاند و فاش نکرد، سپس ((محمد بن جعفر)) (عموی حضرت رضا (علیه السلام)) و جماعتی از دودمان ابوطالب (علیه السلام) را که در خراسان بودند، طلبید و خبر وفات حضرت رضا (علیه السلام) را به آنان داد و خودش گریه کرد و بسیار بیتابی نمود و اندوه شدید خود را ابراز کرد و سپس جنازه

آن حضرت را به طور صحیح و سالم به آنان نشان داد ، آنگاه به آن جنازه رو کرد و گفت : ((برادرم ! برای من طاقت فرساست که تو را در این حال بنگرم ، من امید آن را داشتم که قبل از تو بمیرم ، ولی خواست خدا این بود !)). سپس دستور داد جسد آن حضرت را غسل دادند و کفن و حنوط نمودند و به دنبال جنازه آن حضرت راه افتاد و جنازه را تا همانجا که هم اکنون محل قبر شریف حضرت رضا (علیه السلام) است مشایعت کرد و همانجا آن را به خاک سپرد . آن محل ، خانه ((حمید بن قحطبه)) (یکی از رجال دربار هارون) بود که در قریه ای به نام ((سناباد)) نزدیک ((نوقان)) در سرزمین ((طوس)) قرار داشت ، و قبر هارون الرّشید (پنجمین خلیفه عباسی) در آنجا بود . مرقد مطهر حضرت رضا (علیه السلام) را در جانب قبله قبر هارون ، قرار دادند .

فرزندان حضرت رضا (ع)

حضرت رضا (علیه السلام) در گذشت ، ولی فرزندی برای او سراغ نداریم ، جز یک پسر که همان امام بعد از اوست ؛ یعنی ((ابوجعفر محمد بن علی (علیه السلام) (امام نهم) که هنگام وفات حضرت رضا (علیه السلام) هفت سال و چند ماه داشت)). (۱۶۹)

گذری بر زندگی امام نهم حضرت محمد تقی (ع)

ویژگیهای زندگی امام جواد (ع)

امام جواد (علیه السلام) پس از پدر ، به مقام امامت رسید ، امام جواد (علیه السلام) در ماه رمضان (۱۷۰) سال ۱۹۵ هجری در مدینه ، چشم به جهان گشود و در ماه ذیقعد (آخر ماه) سال ۲۲۰ هجری در سن ۲۵ سالگی از دنیا رفت . مدت خلافت آن بزرگوار به جای پدرش و مدت امامتش بعد از پدرش ، هفده سال بود . مادرش اُم ولد بود و ((سیکّه)) نام داشت و از اهالی ((نوبه)) بود . نمونه هایی از دلایل امامت امام جواد (ع) روایات بسیاری بیانگر تصریح یا اشاره امام رضا (علیه السلام) بر امامت فرزندش امام جواد (علیه السلام) است از جمله راویان بزرگی که به نقل اینگونه روایات پرداخته اند عبارتند از : ۱ - علی بن جعفر (فرزند امام صادق (علیه السلام) و) عموی حضرت رضا (علیه السلام) . ۲ - صفوان بن یحیی . ۳ - معمر بن خلّاد . ۴ - حسن بن جهم . و جماعت دیگری که به خاطر رعایت اختصار ، از ذکر آنان خودداری شد ، اینک به چند نمونه از این روایات توجه کنید :

۱ - ((علی بن جعفر)) در ضمن گفتاری به حسن بن حسین بن علی بن حسین فرمود : ((خداوند حضرت رضا (علیه السلام) را در آن هنگام که برادرها و عموهایش به او ستم کردند ، یاری فرمود)) و پس از ذکر مطالبی ، علی بن جعفر می گوید : من برخاستم و دست ابوجعفر محمد بن علی (یعنی امام جواد (علیه السلام)) را گرفتم و گفتم : ((گواهی می دهم که تو در پیشگاه خدا ، امام هستی)). امام رضا (علیه السلام) گریه کرد و سپس (به من) فرمود : ای عمو ! آیا از پدرم نشنیدی که می فرمود : رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود : ((بِمَاءِ بِي ابْنِ خَيْرَةِ الْأُمَمِ النَّوِيَّةِ...؛ پدرم به فدای پسر بهترین کنیزان از اهل نوبه . (۱۷۱) پاک سرشتی از فرزندان او (حضرت قائم) است ؛ آواره (بیابانها) و طالب خون پدر و جدّش ، پنهان شده از نظرها (که مدت غیبتش آن قدر طولانی است) که در مورد او گفته می شود از دنیا رفته ، یا هلاک شده ؟ یا به کدام بیابان و درّه ای رفته و ناپدید شده است)). . گفتم : فدایت گردم ! راست می گویی . ۲ - ((صفوان بن یحیی)) می گوید : به حضرت رضا (علیه السلام) عرض کردم : قبل از آنکه خداوند ابوجعفر (امام جواد (علیه السلام)) را به شما ببخشد ، از تو می پرسیدم (که امام بعد از شما کیست ؟)؛ در پاسخ می فرمودی : ((اگر) خداوند به من پسری عطا کند (او امام شماست)) ، اینک خداوند آن پسر را به شما عنایت فرموده و چشمهای ما را به وجود او روشن فرموده است ، خدا آن روز را نیارود که ما با جای خالی تو مواجه شویم و اگر چنین روزی

(یعنی درگذشت شما) پیش آمد، ما به چه کسی مراجعه کنیم؟ (و او را امام خود قرار دهیم؟). حضرت رضا (علیه السلام) با دست اشاره به ابوجعفر (امام جواد (علیه السلام)) کرد که در آن هنگام پیش رویش ایستاده بود. عرض کردم: ((فدایت شوم! این پسر، کودکی است که سه سال دارد؟!)). فرمود: ((سن کم او به امامت او آسیب نمی رساند، عیسی (علیه السلام) قیام به حجت (پیامبری) کرد با اینکه کمتر از سه سال داشت)). (۱۷۲) ۳ - ((معمر بن خلاد)) می گوید: در محضر حضرت رضا (علیه السلام) بودم، سخنی از آن حضرت (در راستای امامت) شنیدم، آنگاه فرمود: ((شما چه نیازی (به امام) دارید (و چه کمبودی احساس می کنید؟) این ابوجعفر (اشاره به امام جواد) است که او را جانشین خودم کردم و مقام خود را به او سپردم، ما از خاندانی هستیم که کودکانمان (خصایص امامت) را از بزرگانمان، ارث می برند، همچون یکدیگر (یعنی همانگونه که بزرگسالانمان خصایص امامت را ارث می بردند) بدون هیچ گونه تفاوت)). ۴ - ((حسن بن جهم)) می گوید: در محضر امام رضا (علیه السلام) نشسته بودم، پسرش ابوجعفر (امام جواد (علیه السلام)) را خواست او کودک بود آمد، امام رضا (علیه السلام) او را در کنار من نشانید و به من فرمود: ((پیراهن او را بیرون بیاور))، من پیراهن (حضرت جواد را) از تنش بیرون آوردم، امام رضا (علیه السلام) فرمود: با دقت بین دو شانه او (جواد (علیه السلام)) را ببین، من نگاه کردم، ناگهان چشمم به چیزی شبیه مهر در یکی از شانه هایش افتاد که آن در گوشت فرو رفته بود. آنگاه حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: ((این مهر را می بینی؟ نظیر همین، در شانه پدرم وجود داشت)).

یک نمونه دیگر

(قبلاً باید توجه داشت که مأمون عباسی، شیفته جمال و کمال امام جواد (علیه السلام) شد و دخترش اُمّ الفضل را به همسری او درآورد و بعد، آن حضرت را با احترام، همراه اُمّالفضل، از بغداد به سوی مدینه روانه کرد) بسیاری از مورّخین نقل کرده اند: وقتی که امام جواد (علیه السلام) همراه اُمّالفضل دختر مأمون (که همسرش بود) از بغداد به سوی مدینه حرکت کردند، در مسیر خود به خیابان ((باب الکوفه)) رسیدند و همراه آن حضرت، جمعیتی بودند که او را بدرقه می کردند، هنگام غروب آفتاب به ((دارالمسیب)) رسید، در آنجا فرود آمد و برای نماز به مسجد رفت، در صحن مسجد، درخت سدری بود که هنوز میوه نداده بود، ظرف آب طلبید و در کنار آن درخت وضو گرفت (که آب وضویش به پای درخت می ریخت) و بعد برخاست و نماز مغرب را با مردم خواند و در رکعت اول بعد از حمد، سوره ((نصر)) را خواند و در رکعت دوم بعد از حمد، سوره ((توحید)) را خواند، سپس قنوت بجا آورد و نماز را به آخر رساند، بعد از نماز اندکی نشست و ذکر خدا گفت و سپس بی آنکه تعقیب نماز را بخواند برخاست و چهار رکعت نماز نافله مغرب را خواند و سپس دو سجده شکر بجا آورد، سپس از مسجد بیرون آمد، وقتی که به آن درخت سدر رسید (۱۷۳)، مردم دیدند آن درخت دارای میوه های زیبا شده و از این کرامت تعجب کردند و از آن میوه ها خوردند و دیدند شیرین و بدون هسته است. آنگاه با امام جواد (علیه السلام) خداحافظی کردند، آن حضرت همان وقت به سوی مدینه رفت و همچنان در مدینه ماند تا آن هنگام که معتصم (هشتمین خلیفه عباسی) پس از مأمون روی کار آمد و آن حضرت را در آغاز سال ۲۲۰ هجری به سوی بغداد فراخواند و آن بزرگوار ناگزیر به بغداد آمد و در آنجا بود تا در آخر ماه ذیقعد همان سال ۲۲۰ از دنیا رفت و بدن مطهرش را در پشت سر جدش امام موسی بن جعفر (علیه السلام) (در قبرستان قریش واقع در کاظمین نزدیک بغداد) به خاک سپردند.

پایان عمر امام جواد (ع)

چنانکه گفتیم امام جواد (علیه السلام) در مدینه متولد شد و در بغداد از دنیا رفت و معتصم عباسی او را از مدینه به بغداد جلب

کرد، آن حضرت دو شب مانده به آخر محرم سال ۲۲۰ هجری، وارد بغداد شد و در ماه ذیقعد همان سال در بغداد (پس از ده ماه تحت نظر حکومت عباسیان) جان به جان آفرین تسلیم کرد. بعضی گفته اند: آن حضرت را مسموم کردند، ولی این قول نزد مصنف کتاب الارشاد (شیخ مفید) ثابت نشده است؛ زیرا روایتی که بر آن گواهی دهد، به نظر ایشان نرسیده است. (۱۷۴) جسد مطهر آن حضرت را در قبرستان قریش، پشت سر مرقد جدش امام کاظم (علیه السلام) به خاک سپردند. او هنگام شهادت ۲۵ سال و چهار ماه داشت و با القاب ((منتجب و مرتضی)) یاد می شد.

فرزندان امام جواد (ع)

امام جواد (علیه السلام) دارای چهار فرزند پسر و دختر بود: ۱- امام محمد بن علی (علیه السلام) ۲- موسی ۳- فاطمه ۴- امامه. و امام جواد (علیه السلام) اولاد ذکوری غیر از نامبرداران نداشت.

گذری بر زندگی امام دهم حضرت هادی (ع)

ویژگیهای زندگی امام هادی (ع)

مقام امامت، بعد از امام جواد (علیه السلام) به پسرش ابوالحسن، امام علی بن محمد (علیه السلام) رسید؛ زیرا همه خصلتهای امامت در او جمع بود و وجودش سرشار از فضایل و مناقب بود و هیچ کس جز او نبود که مقام پدرش به او ارث برسد، به علاوه پدرش امام جواد (علیه السلام) با تصریح و با اشاره، امامت و جانشینی آن حضرت را بعد از خودش بیان فرمود. امام هادی (علیه السلام) در روستایی به نام ((صریّا)) نزدیک مدینه در نیمه ماه ذیحجه سال ۲۱۳ هجری، چشم به این جهان گشود و در ((سامرا)) در ماه رجب (سوم ماه) در سال ۲۵۴ هجری در حالی که ۴۱ سال و چند ماه از عمرش می گذشت، به شهادت رسید. متوکل (دهمین خلیفه عباسی) آن حضرت را به وسیله ((یحیی بن هرثمه بن اعین)) از مدینه به شهر ((سامرا)) احضار کرد و آن حضرت در سامرا سکونت نمود تا به شهادت رسید. مدت امامت آن حضرت ۳۳ سال بود. مادرش اُم ولد بود و ((سمانه)) نام داشت.

دو نمونه از فضایل و دلایل امامت امام هادی (ع)

۱- ((اسماعیل بن مهران)) می گوید: هنگامی که بار اول، امام جواد (علیه السلام) از مدینه به سوی بغداد می رفت، هنگام خروج، به او عرض کردم: فدایت گردم! من در مورد این سفر تو ترسان و نگرانم، امر امامت بعد از تو از آن کیست؟ آن حضرت خندان به من توجه کرد و فرمود: ((آنکه تو گمان کرده ای (شهادت) در این سال رخ نمی دهد)). هنگامی که معتصم عباسی (هشتمین طاغوت عباسی) آن حضرت را از مدینه به بغداد طلبید، هنگام خروج آن حضرت از مدینه به حضورش شتافتم و عرض کردم: فدایت گردم! تو می روی، بعد از تو به چه کسی مراجعه کنیم؟ (امام بعد از تو کیست؟) آن بزرگوار گریه کرد به طوری که محاسنش از اشک چشمش تر شد، سپس به من رو کرد و فرمود: در این سفر، نگرانی و خطر وجود دارد ((الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِي إِلَى أَئْتِي عَلِيٍّ؛ مقام امامت بعد از من با پسر من علی (امام هادی (علیه السلام)) است)). ۲- ((خیرانی)) می گوید پدرم می گفت: من ملازم و خدمتکار خانه امام جواد (علیه السلام) بودم که آن حضرت مرا بر آن گماشته بود، احمد بن محمد بن عیسی اشعری (از شیعیان) هر شب هنگام سحر نزد من می آمد تا حال امام جواد (علیه السلام) را که بیمار و بستری بود. بپرسد و گاهی ((خادم مخصوص)) حضرت جواد (علیه السلام) که بین او و (پدر) خیرانی رابطه برقرار بود و پیام (خصوصی) امام جواد (علیه السلام) را برای او می آورد و پیام او را نزد امام جواد (علیه السلام) می برد، نزد (پدر) خیرانی می آمد، احمد بن محمد بن عیسی

اشعری بلند می شد و می رفت و آن خادم مخصوص ، با (پدر) خیرانی خلوت می کرد (و بین آنان به طور خصوصی ، سخنانی رد و بدل می شد) . (پدر) خیرانی می گوید : یک شب آن ((خادم مخصوص)) از حضور امام جواد (علیه السلام) بیرون آمد و احمد بن محمد بن عیسی (طبق معمول) برخاست و چند قدم رفت و خادم مخصوص با من خلوت کرد و با من همسخن شد ، احمد کمی بازگشت و نزدیک ما ایستاد به طوری که سخن ما را می شنید ، خادم مخصوص به من گفت آقایت (امام جواد) سلام می رساند و می فرماید : ((إِنِّي مَاضٍ وَالْأَمْرُ صَائِرٌ إِلَىٰ آئِنِي عَلَيَّ . . . ؛ من از دنیا می روم و امر امامت به فرزندم علی انتقال می یابد و او بعد از من ، همان حق را بر شما دارد که من بعد از پدرم ، آن حق را بر شما داشتم)) . سپس خادم مخصوص رفت و احمد بن محمد اشعری ، نزد من آمد و گفت : خادم مخصوص به تو چه گفت ؟ گفتم : خیر است . گفت : ((آنچه را به تو گفت ، من شنیدم)) و شنیده خود را برای من بازگو کرد . به احمد گفتم : خداوند این کاری که انجام دادی (سخن مخفی ما را شنیدی) بر تو حرام کرده و فرموده است : (وَلَا تَجَسَّسُوا . . .)؛ ((تجسس نکنید)) . (۱۷۵) اینکه که (مرتکب حرام شدی و) سخن (مخفی خادم مخصوص) را شنیدی ، آن را برای گواهی دادن در خاطره ات نگهدار ، شاید ما روزی احتیاج به این گواهی پیدا کردیم و حتما از فاش ساختن آن پرهیز تا وقتش فرا رسد . (پدر) خیرانی در ادامه سخن می گوید : وقتی که صبح شد ، آنچه را خادم مخصوص به من گفته بود (در مورد امامت حضرت هادی) در ده نسخه نوشتم و آنها را مهر کردم و به ده نفر از بزرگان اصحاب و شیعیان دادم و به آنان گفتم : ((اگر قبل از آنکه این نسخه ها را از شما بخواهم ، مرگ به سراغم آمد ، شما آنها را باز کنید و بخوانید و مطابق آن عمل نمایید)) . هنگامی که امام جواد (علیه السلام) از دنیا رفت ، از خانه ام بیرون نیامدم تا اینکه مطلع شدم که بزرگان شیعه در منزل ((محمد بن فرج)) به گرد هم آمده اند و درباره مسأله امامت گفتگو می کنند و محمد بن فرج برای من نامه ای نوشت و در آن نامه مرا از اجتماع بزرگان شیعه در نزدش آگاه کرده و یادآوری کرده بود که اگر خطر فاش شدن در کار نبود ، با هم نزد تو می آمدم و دوست دارم که سوار بر مرکب شوی و خود را به من برسانی . (پ-در) خیرانی می گوید : سوار بر مرکب شدم و خود را به خانه ((محمد بن فرج)) رساندم ، دیدم بزرگان شیعه در نزد او اجتماع کرده اند ، درباره امامت (امام هادی) با آنان گفتگو کردم ، دیدم اکثر آنان در این باره در شک و تردید هستند ، به آن ده نفر که نسخه ها را به آنان داده بودم و در مجلس حاضر بودند ، گفتم : آن نسخه ها را بیرون بیاورید . نسخه ها را بیرون آوردند . گفتم : همین مطلبی را که در این نسخه ها نوشته شده ، من به آن ماءمور هستم (۱۷۶) (و گواهی می دهم) . بعضی از حاضران گفتند : ما مایل بودیم گواه دیگری با تو وجود داشت تا گواهی تو را تاءکید و محکمتر می کرد . به آنان گفتم : خداوند ، خواسته شما را برآورده کرده ، این ابوجعفر اشعری (احمد بن محمد بن عیسی اشعری) است که در اینجا حاضر است گواهی می دهد که این سخن مذکور در نسخه ها را (از خادم مخصوص) شنیده است . حاضران ، متوجه احمد اشعری شدند ، از او خواستند گواهی دهد ، ولی از گواهی دادن امتناع نمود . (پدر) خیرانی در ادامه سخن می گوید : من احمد اشعری را به ((مباهله)) (۱۷۷) دعوت کردم ، او از شرکت در مباهله ترسید و گواهی داد که آن سخن را شنیده است و گفت : من گواهی می دهم ، ولی می خواستم این افتخار به یک فرد عرب برسد نه به من که از عجم هستم ، اما چون پای مباهله به پیش آمد ، دیگر راهی برای کتمان گواهی نمانده است ، آنگاه همه حاضران در آن مجلس به امامت حضرت هادی (علیه السلام) اعتقاد پیدا کردند و رفتند . (۱۷۸) روایات در این خصوص جدا بسیار است و ذکر آنها در این کتاب - که بنایش بر اختصار است - به طول می انجامد . و اینکه : همه شیعیان بر امامت امام هادی (علیه السلام) اتفاق راء دارند و در آن عصر ، کسی در برابر او ادعای امامت نکرد تا موضوع امامت را در دست انداز شبهه قرار دهد ، ما را از نقل نصوص دیگر به طور مشروح در مورد امامت آن حضرت ، بی نیاز می سازد .

((خیران اسباطی)) می گوید: در مدینه به حضور امام هادی (علیه السلام) رفتم، به من فرمود: از واثق (نهمین خلیفه عباسی) چه خبر؟ گفتم: او به سلامت است و من نزدیکترین شخصی هستم که با او دیدار کرده و ده روز بیشتر نیست از او جدا شده ام. امام هادی (علیه السلام) فرمود: ((مردم مدینه می گویند او مرده است)). عرض کردم: دیدار من با واثق از همه نزدیکتر بوده است. فرمود: ((مردم مدینه می گویند او مرده است)). وقتی که دیدم امام هادی (علیه السلام) باز از مردم مدینه سخن گفت، دریافتم که منظور، خودش می باشد. سپس فرمود: جعفر چه کرد؟ (یعنی متوکل دهمین خلیفه عباسی که پسر معتصم بود چه می کند؟) گفتم: او در زندان در بدترین حال می باشد. فرمود: ((آگاه باش او اینک خلیفه شده است)). سپس فرمود: ((از (ابن زبایه) (وزیر واثق) چه خبر داری؟)). گفتم: مردم با او هستند و فرمان، فرمان اوست. فرمود: ((آگاه باش که این منصب برای او نکبت بود)). سپس سکوت کرد، آنگاه فرمود: ((مقدّرات و احکام الهی واقع خواهد شد، ای خیران! واثق از دنیا رفت و جعفر متوکل به جای او نشست و ابن زبایه نیز کشته شد)). گفتم: فدایت شوم! چه وقت کشته شد؟ فرمود: شش روز بعد از بیرون آمدن تو (از سامرا). در این راستا، روایات بسیار است و شواهد فراوان می باشد. احضار امام هادی (ع) از مدینه به پادگان سامرا مورّخین علت انتقال امام هادی (علیه السلام) از مدینه به شهر سامرا را چنین نقل می کنند: عبدالله بن محمّد (از طرف دستگاه طاغوتی بنی عباس) سرپرست جنگ و عهده دار نماز در مدینه بود، در مورد امام هادی (علیه السلام) نزد متوکل عباسی (دهمین خلیفه عباسی) سعایت و بدگویی کرد و تعمّد داشت که آن حضرت را بیازارد. امام هادی (علیه السلام) از سعایت و بدگوییهای او نزد متوکل آگاه شد، نامه ای به متوکل نوشت و در آن نامه، آزار رسانی و دروغ بافی عبدالله بن محمّد را متذکر شد و خواستار رسیدگی گردید. وقتی که نامه به دست متوکل افتاد، پاسخ نامه را نوشت و در آن نامه بسیار به امام هادی (علیه السلام) احترام نمود و آن حضرت را (در ظاهر محترمانه ولی در باطن برای اجرای سیاست شوم خود) به پادگان سامرا، دعوت کرد. وقتی نامه متوکل به امام هادی (علیه السلام) رسید، ناگزیر آماده شد که از مدینه به سوی سامرا کوچ کند و با یحیی بن هرثمه، مدینه را به قصد سامرا ترک نمود، وقتی که آن حضرت به سامرا رسید، متوکل (ریاکار و سالوس) یک روز مخفی شد و ترتیب داد که آن حضرت به کاروانسرا که گداها در آن منزل می گزیدند وارد گردید، آن حضرت آن روز را در آن کاروانسرا به شب آورد سپس متوکل، خانه ای را در اختیار امام هادی (علیه السلام) گذارد. (به این ترتیب، امام هادی (علیه السلام) را از مدینه به سامرا تبعید کرد و او را در یکی از خانه های لشکرگاه (پادگان) تحت نظر نگهداشت که در این صورت طبیعی است که رابطه شیعیان با امام هادی (علیه السلام) قطع شده و همه چیز در رابطه با او تحت کنترل قرار می گیرد و سرانجام، آن حضرت به طور مرموزی مسموم شده و به شهادت می رسد). در مدّتی که امام هادی (علیه السلام) در سامرا بود، متوکل در ظاهر به او احترام می کرد، ولی در مورد آن حضرت در اندیشه نیرنگ بود که آن را اجرا کند، ولی نتوانست. بین امام هادی (علیه السلام) و متوکل در سامرا، ماجراها و سرگذشت‌های بسیار رخ داد که هر کدام نشانه آشکاری بر امامت آن حضرت بود که اگر خواسته باشیم آن جریانها را در اینجا بیاوریم از حدود این کتاب که بنایش بر اختصار است، خارج شده ایم و همین مقدار کافی است.

فرزندان امام هادی (ع)

امام هادی (علیه السلام) در (سوم) ماه رجب سال ۲۵۴ در سامرا چشم از جهان فروبست و جسد مطهرش در همان خانه ای که سکونت داشت، به خاک سپرده شد، فرزندان او عبارتند از: ۱- ابامحمّد، امام حسن عسکری (علیه السلام) که مقام امامت بعد از امام هادی (علیه السلام) به او رسید. ۲، ۳ و ۴- حسین، محمّد و جعفر (کذاب). ۵- عایشه. امام هادی (علیه السلام) ده سال و چند ماه در سامرا (دور از وطن و تحت نظر) بود تا جان به جان آفرین تسلیم نمود و به شهادت رسید.

گذری بر زندگی امام یازدهم حضرت حسن عسکری (ع)

ویژگیهای زندگی امام حسن عسکری (ع)

بعد از امام هادی (علیه السلام) مقام امامت به فرزندش امام حسن عسکری (علیه السلام) رسید؛ زیرا خصال و ویژگیهای امامت در وجود او جمع بود و در خصایص مقام مقدس امامت، از همه مردم زمان خودش برتری داشت او در علم، زهد، کمال عقل، عصمت، شجاعت، کرم و اعمال بسیار که انسان را به پیشگاه خدا نزدیک می کند، سرآمد همه اهل زمان خود بود. از سوی دیگر پدر بزرگوارش امام هادی (علیه السلام) با تصریح و اشاره، جانشینی و امامت آن حضرت را بیان نمود. امام حسن عسکری (علیه السلام) در (هشتم) ماه ربیع الآخر سال ۲۳۲ هجری، در مدینه چشم به این جهان گشود و روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ در سن ۲۸ سالگی در سامرا از دنیا رفت و در خانه اش در سامرا کنار قبر پدرش، به خاک سپرده شد مادرش اُمّ ولد بود و ((حدیثه)) نام داشت و مدت خلافت و امامت امام حسن عسکری (علیه السلام) شش سال بود. نمونه هایی از دلایل امامت امام حسن عسکری (ع) ۱- ((یحیی بن یسار عنبری)) می گوید: ابوالحسن امام هادی (علیه السلام) چهار ماه قبل از وفات خود به (امامت) پسرش امام حسن عسکری (علیه السلام) وصیت کرد، من و عده ای از دوستان را بر آن وصیت به گواهی گرفت. ۲- ((علی بن عمر نوفلی)) می گوید: در محضر امام هادی (علیه السلام) در صحن خانه اش بودم، پسرش ((محمد)) در کنار ما عبور کرد، به امام هادی (علیه السلام) عرض کردم: فدایت گردم! این آقا (یعنی محمد) بعد از شما امام و صاحب ماست؟ در پاسخ فرمود: ((لا، صاحبکم من بغیدی الحسن؛ نه، بلکه امام و صاحب شما بعد از من، حسن (علیه السلام) است)). ۳- ((علی بن مهزیار)) می گوید: به امام هادی (علیه السلام) عرض کردم: پناه می برم به خدا! اگر برای شما اتفاقی (یعنی مرگ) رخ دهد ما به چه کسی رجوع کنیم (و او را امام خود قرار دهیم؟). در پاسخ فرمود: ((عَهْدِي إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وَلَدِي يَغْنِي الْحَسَنَ (علیه السلام)؛ عهد (امامت) من به بزرگترین فرزندان من یعنی حسن (علیه السلام) است)). ۴- معزّی امام حسن عسکری (علیه السلام) در مجلس سوگواری امام جواد (علیه السلام): جماعتی از بنی هاشم که یکی از آنان ((حسن بن حسین افضس)) بود. هنگام وفات امام جواد (علیه السلام) در خانه امام هادی (علیه السلام) اجتماع کرده بودند و برای امام هادی (علیه السلام) در صحن خانه فرشی در زمین گسترده بودند و مردم در محضرش نشسته بودند، گفتند: تخمین زدیم که از آل ابوطالب و بنی عباس و قریش ۱۵۰ نفر مرد بودند غیر از غلامان و سایر مردم. ناگاه امام هادی (علیه السلام) به حسن بن علی (امام حسن عسکری) نگاه کرد که گریبان چاک کرده و در سمت راست آن حضرت ایستاده و ما او را نمی شناختیم پس از ساعتی که حسن عسکری (علیه السلام) ایستاده بود امام هادی (علیه السلام) به او رو کرد و فرمود: ((پسر جان! شکر خدا را در وجود خودت تازه کن که خداوند موضوع تازه ای در مورد تو فرموده است)). حسن عسکری (علیه السلام) گریه کرد و کلمه استرجاع به زبان آورد و گفت: ((الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَا أَشْرَفَ أُمَّةٍ نَعْمَ عَلَيْنَا وَآلُ اللَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)). ((حمد و سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است و تنها از درگاه او تکمیل نعمتش را بر ما مسألت می نمایم و همه ما از آن خدا هستیم و همه ما به سوی او باز می گردیم)). ما سؤال کردیم: این جوان کیست؟ گفتند: این شخص، حسن بن علی (علیه السلام) فرزند او یعنی فرزند امام هادی (علیه السلام) است، به نظر ما می آمد که حضرت حسن عسکری (علیه السلام) در آن وقت، بیست سال یا در این حدود، سال دارد، در آن وقت او را شناختیم. و دانستیم که امام هادی (علیه السلام) با امامت و قائم مقامی او بعد از خودش اشاره نمود.

نشانه ای از امامت امام حسن عسکری (ع)

((ابوهاشم جعفری)) می گوید: از تنگی و فشار زندان و دشواری کند و زنجیر (که در زندانهای بنی عباس مبتلا بودم) به امام

حسن عسکری (علیه السلام) شکایت کردم ، در نامه ای برای من نوشت : ((تو همین امروز ظهر ، نماز ظهر را در خانه خودت می خوانی)). همانگونه که فرموده بود ، هنگام ظهر مرا از زندان آزاد کردند و نماز ظهر را در منزل خودم خواندم و من از نظر مخارج زندگی در فشار و تنگدستی بسر می بردم و می خواستم در نامه ای که برای آن حضرت نوشتم ، از او بخواهم که کمک مالی کند ولی شرم کردم آن را بنویسم لذا به خانه ام رفتم ، آن حضرت صد دینار برای من فرستاد و به من نوشت : ((هرگاه نیاز پیدا کردی شرم و ملاحظه نکن ، آن را از ما بخواه که به خواست خدا ، آنچه بخواهی به تو خواهد رسید)). و روایات در این راستا ، بسیار است که برای رعایت اختصار به همین مقدار بسنده می شود .

سایر خصوصیات آخر عمر امام حسن عسکری (علیه السلام)

حضرت ابومحمد امام حسن عسکری (علیه السلام) در اوّل ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری ، بیمار شد و در روز جمعه هشتم همین ماه در همین سال ، وفات یافت ، او هنگام وفات ، ۲۸ سال داشت و جسد مطهر او را در ((سامرا)) در خانه خود کنار قبر پدر بزرگوارش ، به خاک سپردند . پسرش حضرت مهدی منتظر (أَرْوَاخُنَا لَهُ الْفِدَاءِ) را که امید جهانیان برای تشکیل حکومت حقّ جهانی است ، بجای گذارد .

فرزند امام حسن عسکری (ع)

ولادت حضرت مهدی (عج) در پنهانی انجام شد و وجود چنین پسری را مخفی نمودند؛ زیرا خفقان و سانسور شدید حکومت طاغوتیان عباسی ، همه جا را فراگرفته بود و سلطان زمان در جستجوی آن حضرت بود و برای آگاهی از وضع او ، بسیار تلاش می نمود و بخصوص در مذهب شیعه دوازده امامی ، آمدن او شایع شده بود و همگان می دانستند که شیعیان در انتظار آمدن او بسر می برند ، بر همین اساس ، امام حسن عسکری (علیه السلام) در زمان حیاتش ، آن فرزندش را آشکار نکرد و بیشتر مردم بعد از وفات آن حضرت نمی دانستند که او چنین پسری دارد . برادر امام حسن عسکری (علیه السلام) که ((جعفر)) نام داشت (و بر اثر انحراف و دروغگویی ، به ((جعفر کذاب)) معروف گردید) ارث آن حضرت را تصاحب کرد و در زندانی کردن کنیزهای آن حضرت و آزار رساندن به همسران آن حضرت کوشش کرد و به اصحاب امام حسن عسکری (علیه السلام) که یقین به وجود پسر آن حضرت و اعتقاد به امامت او داشتند و در انتظار او بسر می بردند ، ناسزا می گفت و از آنان بدگویی می کرد و دشمنی با آنان آغاز کرد و آنچنان آنان را ترساند که همه آنان را پراکنده نمود (با توجه به اینکه جعفر کذاب با حکومت عباسیان همدست شده بود) خلاصه اینکه : او نسبت به بازماندگان امام حسن عسکری (علیه السلام) شرایط بسیار سختی را پدید آورد ، او باعث شد که آنان را زندانی کردند و به کُند و زنجیر کشیدند و تهدید ، تحقیر و توهین نمودند و انواع آزارها به آنان رساندند ، ولی سلطان زمان (معتد یازدهمین خلیفه عباسی) با همه کوششهایش ، به آن پسر بزرگوار (حضرت مهدی (علیه السلام)) دست نیافت . و در ظاهر ، جعفر (کذاب) اموال امام حسن عسکری (علیه السلام) را برای خود برداشت و در میان شیعیان امام حسن (علیه السلام) کوشش بسیار کرد تا او را به عنوان امام دوازدهم به جای برادرش بپذیرند ولی هیچیک از شیعیان ، دعوت او را نپذیرفتند ، حتّی در این گمراهی ، از سلطان زمان کمک خواست و اموال بسیار در این راه خرج کرد و به هر جا که گمان می برد که می تواند از آن استفاده کند ، دست انداخت ، ولی نتیجه نگرفت و نقشه هایش نقش بر آب گردید . برای جعفر در این رابطه در تاریخ ، داستانها ، روایات و مطالب بسیار ، وجود دارد که برای رعایت اختصار در این کتاب مختصر از ذکر آنها خودداری شد ، آن داستانها نزد شیعه دوازده امامی و آگاهان به تاریخ ، معروف می باشد .

گذری بر زندگی امام دوازدهم حضرت مهدی (ع)

ویژگیهای زندگی حضرت مهدی (ع)

مقام امامت بعد از امام حسن عسکری (علیه السلام) به پسرش (حضرت مهدی (علیه السلام)) همانام و هم‌کنیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و امام حسن عسکری (علیه السلام) در ظاهر و باطن، فرزندی جز او (یعنی حضرت مه‌دی (علیه السلام)) نداشت و او را غایب و مخفی، بجای گذارد. (چنانکه در قسمت آخر حالات امام حسن عسکری (علیه السلام) خاطر نشان شد). حضرت مهدی (علیه السلام) در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری (در شهر سامرا) به دنیا آمد، مادرش ((أم ولد)) بود به نام ((نرجس)) (دختر یسوعا از ذریه شمعون یکی از حواریون حضرت عیسی (علیه السلام) بود) حضرت مهدی (علیه السلام) هنگام وفات پدرش، پنج سال داشت، خداوند به او در همان سن و سال، حکمت و مقام قضاوت را عنایت فرمود و او را نشانه و حجت جهانیان قرار داد، خداوند به او (در کودکی) حکمت آموخت چنانکه به حضرت یحیی (علیه السلام) در زمان کودکی حکمت آموخت. (۱۷۹) و نیز خداوند مقام امامت را به حضرت مه‌دی (علیه السلام) در کودکی عنایت کرد. چنانکه به حضرت عیسی (علیه السلام) در آن هنگام که در گهواره بود، مقام نبوت عطا فرمود. (۱۸۰) در مورد امامت امام مه‌دی (علیه السلام) قبل از تولدش، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تصریح شده بود چنانکه مسلمانان، آن را می دانستند و بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به امامت آن حضرت تصریح فرموده است و همچنین امامان معصوم (علیهم السلام) یکی پس از دیگری، تا پدرش امام حسن عسکری (علیه السلام) به امامت او تصریح کرده اند (۱۸۱) و پدر بزرگوارش امام حسن عسکری (علیه السلام) نزد افراد مورد وثوق و خواص شیعیانش، تصریح به امامت آن بزرگوار نموده است. و اخبار و روایات در مورد غیبت و پنهان شدنش و همچنین در مورد حکومت جهانیان، قبل از تولد و پنهان شدنش به طور مستفیض (بسیار) از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است و در میان امامان (علیهم السلام) اوست که صاحب شمشیر است و به حق قیام می کند و همه در انتظار تشکیل دولت ایمان (حکومت اسلامی جهانی او) بسر می برند.

غیبت صغرا و غیبت کبرا

حضرت مهدی (علیه السلام) قبل از ظهور، دارای دو غیبت است: الف: غیبت طولانی؛ که طولانی تر از غیبت (یعنی پنهانی) دیگر است، چنانکه روایاتی به این معنا آمده است. ب: غیبت کوتاه: که از زمان تولد آن حضرت شروع شده و تا آن زمان که سفارت و نیابت خاصه سفیران و واسطه های او قطع شد، ادامه یافت (از سال ۲۶۰ تا ۳۲۹ هجری حدود هفتاد سال). غیبت طولانی او بعد از غیبت کوتاه، شروع می شود و ادامه می یابد و در پایان آن، حضرت مهدی (علیه السلام) ظهور کرده و قیام به شمشیر می نماید. (۱۸۲) خداوند در قرآن می فرماید: (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَكَانًا يُخِذُونَ). (۱۸۳) ((اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم و آنان را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم و حکومتشان را پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنان، آنچه را بیم داشتند از این گروه نشان دهیم)). و در مورد دیگر می فرماید: (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ). (۱۸۴) ((مادر زبور (کتاب داوود) بعد از ذکر (تورات) نوشتیم که بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد)). رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((قطعا روزها و شبها نگذرد و جهان پایان نیابد تا اینکه خداوند از خاندان من مردی را برانگیزد که او همانام من است، سراسر زمین را پر از عدل و داد کند، همانگونه که پر از ظلم و جور شده است)).

دلیل عقل بر صدق امامت حضرت مهدی (ع)

یکی از دلایل، دلیل عقل است و عقل با استدلال صحیح حکم می‌کند که در هر زمانی حتما نیاز به وجود امام معصوم (از گناه و خطا) است که کامل باشد و در علوم و احکام، نیاز به کسی نداشته باشد؛ زیرا محال است برای مکلفین، زمانی وجود داشته باشد که آنان دارای حجتی نباشند تا در پرتو او به صلاح نزدیک شوند و از تباهی دور گردند و همه مستضعفان (آنان که دستشان به جایی نمی‌رسد و مظلوم واقع شده‌اند) نیاز به کسی دارند که ستمگران و جنایتکاران را تادیب کند، سرکشان را از نافرمانی به راه راست سوق دهد و آنان را از طغیان باز دارد، آموزگار نادان و هشیار کننده غافلان و ترساننده گمراهان و برپا دارنده حدود الهی و رساننده احکام باشد، صاحبان اختلاف و ستیزه جویان را از دیگران جدا سازد، نصب کننده فرمانروایان، نگهبان مرزها از گزند دشمن، حافظ اموال، پاسدار اساس اسلام باشد، مردم را در جمعه‌ها و عیدها به گرد هم آورد. و دلایل استوار، ثابت می‌کند که چنین فردی با این ویژگیها، باید از هرگونه لغزش، معصوم باشد؛ زیرا او به اتفاق (آراء) از امام، بی‌نیاز است و چنین شخصی بدون شک، باید، دارای مقام عصمت باشد و قطعاً چنین فرد ممتازی باید با تصریح (پیامبر و امامان) ثابت گردد و دارای معجزات و نشانه‌های صدق باشد، تا او را از دیگران جدا نموده و مشخص گرداند. و این اوصاف و ویژگیها در هیچ کس وجود نداشت، جز در آن کسی که اصحاب امام حسن عسکری (علیه السلام) امامت او را بعد از امام حسن عسکری (علیه السلام) ثابت کردند و او پسر آن حضرت است که حضرت مهدی (علیه السلام) می‌باشد چنانکه گفتیم و این دلیل عقلی یک اصل پابرجایی است، که با وجود آن نیازی به روایات و نصوص و تعداد اخبار نیست؛ زیرا خود این دلیل عقلی، امامت آن حضرت را ثابت می‌کند. البته روایات بسیاری نیز وارد شده که به امامت فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) صراحت دارند و این روایات آنچنان است که هیچ عذری باقی نمی‌گذارد و این بنده به خواست خدا، به ذکر قسمتی از آن روایات با کمال اختصار - همچون سابق - می‌پردازم.

روایات و مسأله امامت حضرت مهدی (ع)

روایاتی که به طور اجمال و تفصیل بیانگر امامت حضرت صاحب الزمان، امام دوازدهم حضرت مهدی (عج) از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) رسیده بسیار است که در اینجا، قسمتی از آنها خاطرنشان می‌گردد: ۱ - ((ابوحزمه ثمالی)) می‌گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: ((خداوند متعال محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به سوی جن و انس (به عنوان پیامبر آنان) فرستاد و بعد از او، دوازده نفر وصی (برای او) قرار داد، که بعضی از آنان از دنیا رفته‌اند و بعضی مانده‌اند و هریک از آن دوازده وصی دارای سنت و برنامه مخصوص به خود است، روش اوصیایی که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و می‌آیند همچون اوصیا حضرت مسیح (علیه السلام) است که دوازده تن بودند و امیر مؤمنان علی (علیه السلام) (در زهد و عبادت و ساده زیستی) همچون حضرت مسیح (علیه السلام) بود)). ۲ - ((حسن بن عباس)) از امام جواد (علیه السلام) و او از پدرانش تا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل می‌کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((آمِنُوا بَلَيْلَةَ الْقَدَرِ فَإِنَّهُ يُنَزَّلُ فِيهَا أَمْرُ السَّنَةِ وَإِنَّ لِمَدْلِكَ الْأَمْرِ وِلَاةً مِنْ بَعْدِي عَلَى بْنِ أَبِيطَالِبٍ وَآخِذَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِهِ)). ((به شب قدر معتقد شوید؛ زیرا در شب قدر، کار (تقدیرات) سال فرود می‌آید و برای آن کار، بعد از من زمامدارانی هست که عبارتند از: علی ابن ابی طالب و یازده نفر از فرزندان)) ۳ - امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به ابن عباس فرمود: ((شب قدر در هر سالی، وجود دارد و در آن شب، کار (و تقدیرات) همه سال فرود آید (و مشخص گردد) و برای این کار، بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) زمامدارانی می‌باشد)). ابن عباس عرض کرد: ((آن زمامداران کیانند؟)). امام علی (علیه السلام) فرمود: ((من و یازده نفر از صلب من هستند

که آنان امامانی می باشند که فرشتگان با آنان همسخن شوند)). ۴- در حدیث ((لَوْح)) ، آمده که جابر بن عبدالله انصاری می گوید: ((به حضور حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتم ، در نزد او لوحی (صفحه ای) بود که نامهای اوصیا و امامان از فرزندان او در آن (نوشته شده) بود ، آنان را شمردم یازده نفر بودند ، آخری آنان حضرت قائم (علیه السلام) از فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) بود نام سه نفر از آنان ((محمد)) و نام سه نفر از آنان (علی) بود)).

۵- ((ابوهاشم جعفری)) می گوید: به امام حسن عسکری (علیه السلام) عرض کردم: ((جلالت و هیبت شما مرا از سؤال کردن از شما باز می دارد اجازه می دهی از شما سؤال کنم؟ فرمود: ((سؤال کن)). عرض کردم: ای آقای من! آیا فرزند داری؟ فرمود: آری. عرض کردم: اگر برای تو پیش آمدی شد (و از دنیا رفتی) در کجا از آن فرزند سؤال کنم؟ فرمود: ((در مدینه)).

۶- ((عمرو اهوازی)) می گوید: امام حسن عسکری (علیه السلام) فرزندش را به من نشان داد و فرمود: ((هَذَا صَاحِبُكُمْ بَعْدِي؛ بعد از من این است صاحب و امام شما)). ۷- ((عمری)) می گوید: ((امام حسن عسکری (علیه السلام) از دنیا رفت و فرزندی از خودش بجای گذاشت)). ۸- ((ابوالقاسم جعفری)) می گوید: ((از امام هادی (علیه السلام) شنیدم می فرمود: جانشین من حسن است و حال شما درباره جانشین بعد از او چگونه است؟)). عرض کردم: قربانت شوم! از چه نظر؟ فرمود: ((شما شخص او را نمی بینید و ذکر نامش برای شما روا نیست)). عرض کردم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود: بگویید: ((الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؛ حجت از خاندان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)). اینها روایات اندکی از نصوص بسیار بر امامت امام دوازدهم (علیه السلام) بود ، که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است و روایات در این راستا بسیار است که حدیث شناسان شیعه ، آنها را در کتابهای خود تدوین و تنظیم کرده اند ، یکی از آنها که به طور مشروح ، آن احادیث را در کتابی جمع آوری نموده است ((محمد بن ابراهیم ، ابو عبدالله نعمانی)) است که در کتاب خود به نام ((الْغُبَّةُ)) (غیبت نعمانی) آن روایات را آورده است ، بنابراین ، در این کتاب نیازی به ذکر آنها به طور مشروح نیست .

چند نمونه از دیدار کنندگان امام مهدی (عج)

۱- ((محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر)) که پیرمردترین فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در عراق بود ، می گوید: ((فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) را بین دو مسجد دیدم که آن وقت کودک بود)). (۱۸۵) ۲- ((موسی بن محمد)) (نوه امام موسی بن جعفر (علیه السلام)) می گوید: ((حکیمه)) دختر امام جواد (علیه السلام) و عمه امام حسن عسکری گفت: من حضرت قائم (علیه السلام) را در شب ولادتش و بعد از آن دیدم. ۳- ((فتح مولى الزراری)) می گوید: از ابا علی بن مطهر شنیدم که می گفت: حضرت مهدی (علیه السلام) را دیده است و طول قامت حضرت مهدی (علیه السلام) را وصف می نمود. ۴- از کنیز ابراهیم بن عبده نیشابوری که از بانوان نیک بوده نقل شده که گفت: من همراه ابراهیم بر فراز کوه صفا ایستاده بودیم که حضرت مهدی (عج) آمد و سخنانی به ابراهیم فرمود. ۵- از ابن عبدالله بن صالح نقل شده که او حضرت مهدی (علیه السلام) را در کنار کعبه مقابل حجرالا سود ، دیده است که مردم برای بوسیدن حجرالا سود ، هجوم می آوردند و او می فرمود: ((مسلمین به این کار (هجوم و کشمکش) مأمور نشده اند)). (۱۸۶) ۶- ((ابراهیم بن ادريس)) از پدرش نقل می کند که گفت: من حضرت مهدی (علیه السلام) را بعد از پدرش امام حسن عسکری (علیه السلام) دیدم که به حد بلوغ رسیده بود ، دست و سرش را بوسیدم. ۷- ((احمد بن نصر)) می گوید: با عنبری بودم ، سخن از جعفر (کذاب) به میان آمد ، عنبری از او بدگویی کرد ، من گفتم غیر از او (کسی امام بعد از امام حسن عسکری) نیست ، عنبری گفت: آری غیر از او هست . گفتم: آیا او را دیده ای؟ گفت: نه ، ولی غیر از من ، او را دیده اند . گفتم: او کیست که او را (یعنی حضرت مهدی (علیه السلام) را) دیده است؟ عنبری گفت: همین جعفر (کذاب) او را دوبار دیده است. ۸- و همچنین از ابونصر ، طریف خادم روایت شده که حضرت مهدی

(علیه السلام) را دیده است. و نظیر اینگونه روایات بسیار است و در انجام مقصود، همین قدر کفایت می‌کند، عمده ترین دلیل بر وجود حضرت مهدی (علیه السلام) همان دلیل (عقل) است که قبلاً گفتیم و بقیه مطالبی که بعد از آن ذکر شد، به عنوان تائید و تائید آن است و اگر این مطالب را در اینجا نمی‌آوردیم، ضرری به مقصود نمی‌زد و دلیل قبل کفایت می‌کرد.

نمونه هایی از دلایل و نشانه های حضرت مهدی (عج)

۱- ((محمد بن ابراهیم بن مهزیار)) می‌گوید: ((بعد از وفات امام حسن عسکری (علیه السلام) در مورد امام بعد او در شک و تردید بودم و اموال بسیار (که مخصوص امام بود) نزد پدرم (ابراهیم بن مهزیار) جمع شده بود (گویا ابراهیم سمت نمایندگی داشته و سهم امام بسیاری نزدش جمع شده بود) پدرم آن اموال را برداشت و سوار (کشتی) شد (که به حضور حضرت مهدی در سامرا ببرد) و من نیز سوار شدم تا او را بدرقه کنم، پدرم تب سختی گرفت و به من گفت: پسر جان! مرا به خانه بازگردان، این بیماری نشانه مرگ است و به من گفت: در مورد این اموال از خدا بترس (که به صاحبش برسانی) و به من وصیت کرد و بعد از سه روز از دنیا رفت، با خود گفتم، پدرم وصیت نادرست نمی‌کرد، این اموال را به عراق می‌برم و در کنار شطّ (۱۸۷) خانه ای را کرایه می‌کنم و هیچ کس را از کار خود باخبر نمی‌کنم، پس اگر وجود امام زمان، برای من آشکار شد، همانند آشکاری امام در زمان امام حسن عسکری (علیه السلام) که اموال را به او می‌سپارم و گر نه آن را صرف در نیازها و تاءمین زندگی خودم می‌نمایم. به عراق رفتم و در کنار شطّ خانه ای اجاره کردم، چند روزی در آنجا سکونت نمودم، تا اینکه شخصی آمد و نامه ای به من داد، در آن نامه نوشته بود: ((ای محمّد! نزد تو این مقدار و این اندازه مال است، همه آنچه را در نزدم بود، نام برده بود حتی از مقداری از مال که خودم اطلاع نداشتم نیز یاد کرده بود)). من همه آن اموال را به نامه رسان دادم تا به آن حضرت (یعنی حضرت مهدی) برساند. چند روز دیگر در آن خانه ماندم، کسی نزد من نیامد، اندوهناک بودم که نامه دیگری به من رسید در آن نوشته بود: ((قَدْ أَقْمَنَّاكَ مَقَامَ أَبِيكَ فَأَحْمِدُ اللَّهَ؛ ما تو را به جای پدرت (به نمایندگی) نصب کردیم، پس خدا را سپاسگزار باش)). ۲- ((محمّد بن ابی عبدالله ستیاری)) می‌گوید: ((چیزهایی از طرف مرزبانی حارثی (به محل سکونت امام زمان (علیه السلام)) فرستادم، در میان آنها یک عدد دستبند طلا بود، همه آن چیزها قبول شد ولی دستبند به من برگردانده شد و به من دستور دادند که آن را بشکنم، آن را شکستم، ناگهان دیدم در درون آن، چند مثقال آهن و مس و روی وجود دارد، آنها را از درون دستبند بیرون آوردم و طلای خالص را فرستادم، آنگاه پذیرفته شد)). ۳- ((علی بن محمّد)) می‌گوید: مالی از جانب مردی از اهل عراق برای حضرت مهدی (علیه السلام) فرستاده شد، آن را به او برگرداندند، به او گفته شد که حق پسرعموهایت را که چهارصد درهم است از این مال خارج کن (و به آنان بازگردان) آن مرد عراقی مزرعه ای را در دست داشت که پسرعموهایش در آن شریک بودند، ولی او آنان را از آن مزرعه جلوگیری می‌کرد، پس دقیقاً حساب کرد، دید به همان مقداری که گفته شده یعنی چهارصد درهم، مال آنان است، آن را از آن اموال بیرون آورد و به آنان داد و بقیه را به حضور امام مهدی (علیه السلام) فرستاد، آنگاه پذیرفته شد. ۴- ((قاسم بن علا)) می‌گوید: دارای چند پسر شدم، برای امام زمان (علیه السلام) نامه نوشتم و از آن حضرت خواستم که برای آنان دعا کند، درباره آنان جوابی به دستم نرسید، همه آنان مردند، وقتی که (چهارمین پسر) حسین به دنیا آمد، برای آن حضرت نامه نوشتم و تقاضای دعا کردم، جواب آمد و بحمدالله او باقی ماند. ۵- ((ابی عبدالله بن صالح)) می‌گوید: ((یکی از سالها به بغداد رفتم (از ناحیه مقدّسه) اجازه خروج خواستم، به من اجازه ندادند، پس از رفتن کاروان به سوی نهروان ۲۲ روز دیگر در بغداد ماندم، سپس در روز چهارشنبه به من اجازه خروج داده شد و به من گفته شد در روز چهارشنبه بیرون روم، من آن روز از بغداد خارج شدم ولی امید رسیدن به کاروان را نداشتم، وقتی به نهروان رسیدم، کاروان را در آنجا یافتم و به آن پیوستم و پس از اندک وقتی که شترم را علف دادم، کاروانیان از آنجا حرکت کردند و من نیز همراه

آنان حرکت کردم او (حضرت مهدی (علیه السلام)) برایم دعا کرده بود که سالم به وطن بازگردم، بحمدالله بدون هیچ گونه آسیبی به وطن رسیدم)) ۶- ((محمد بن یوسف)) می گوید: در پشتم زخم سختی پدیدار شده بود، به پزشکها نشان دادم و برای بهبودی آن مال بسیار خرج کردم، ولی مداوای من هیچ گونه نتیجه نداد، نامه ای برای حضرت مهدی (علیه السلام) نوشتم و از او تقاضای دعا کردم، جواب نامه به من رسید که در آن نوشته بود: ((الْبَسَكَ اللَّهُ الْعَافِيَةَ وَجَعَلَكَ مَعَنَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ)). ((خداوند لباس عافیت به تو پوشاند و تو را در دنیا و آخرت، با ما قرار دهد)). هنوز هفته به آخر نرسیده بود که زخم به طور کلی خوب شد و در محل آن همچون کف دستم هیچ گونه اثر زخم نبود، یکی از پزشکها را که از دوستان ما بود خواستم و محل زخم را به او نشان دادم، گفت: ما دارویی را برای این زخم نمی شناسیم، قطعاً شما از جانب خداوند شفا یافته ای. ۷- ((علی بن حسین یمانی)) می گوید: من در بغداد بودم و کاروانی از یمنی ها آمده شدند که از بغداد (به سوی یمن) بروند، من نیز می خواستم با آنان بروم، نامه ای به ناحیه مقدسه نوشتم و کسب اجازه نمودم، جواب آمد با آن کاروان نرو که نتیجه خوبی ندارد و در کوفه بمان. کاروان رفت و من در کوفه ماندم، آن کاروان در مسیر راه مورد دستبرد و غارت بنوحظله واقع شدند و اموالشان را بردند، من باردیگر به وسیله نامه کسب اجازه کردم تا از راه دریا (به یمن) بروم، اجازه رفتن به من ندادند، بعداً معلوم شد که در آن سال، هیچیک از کشتیها به سلامت به مقصد نرسیده اند و باند غارتگر ((بوارح))، به آنها هجوم آورده اند و به غارت اموالشان دست زده اند)). ۸- ((علی بن الحسین)) می گوید: من به سامره رفتم و از آنجا به در خانه (حضرت مهدی (علیه السلام)) رفتم، با هیچ کس سخن نگفتم و خود را به هیچ کس نشاناساندم، سپس به مسجد رفتم و مشغول نماز شدم. دیدم خادمی نزد من آمد و گفت: برخیز، به او گفتم کجا بروم؟ گفت: به خانه، گفتم: من کیستم، مرا می شناسی؟ شاید تو را دنبال شخصی دیگر فرستاده اند؟ گفت: ((نه، فقط مرا نزد تو فرستاده اند، و تو ((علی بن الحسین)) هستی، غلامی همراه آن خادم بود، با هم آهسته سخن می گفتند، من نفهمیدم چه می گویند، تا اینکه آنچه خواستم برایم آوردند، سه روز نزد آن خادم ماندم و سپس کسب اجازه کردم که از حضرت مهدی (علیه السلام) دیدار کنم، به من اجازه داده شد و آن حضرت را شب زیارت کردم. ۹- ((محمد بن صالح)) می گوید: ((وقتی پدرم از دنیا رفت و کارها به دست من افتاد، پدرم قبضههایی از اموال ((غریم)) یعنی حضرت مهدی (علیه السلام) (۱۸۸) برعهده مردم داشت. در نامه ای به آن حضرت، جریان را به عرض رساندم، جواب آمد که آن مطالبات را از آنها وصول کن، من از آنان که قبض داده بودند، مطالبه کردم و همه آنان قرض خود را به من دادند جز یکی از آنان که قبض بدهکاری او، چهارصد دینار بود، نزد او رفتم و مطالبه چهارصد دینار نمودم، او امروز و فردا کرد و پسرش به من اهانت نمود و فحش داد از او به پدرش شکایت کردم، پدرش گفت: چه شده؟ چرا مرا رها نمی کنی؟ او را گرفتم و به وسط خانه اش آوردم، در این هنگام پسرش از خانه بیرون رفت و از اهل بغداد استمداد کرد و فریاد می زد: بیایید این رافضی قمی، پدرم را کشت. جمعیت بسیاری از اهل بغداد نزد من آمدند، (من دیدم هوا پس است) سوار بر مرکبم شدم و به آنان گفتم: احسن به شما مردم بغداد که از ظالمی بر ضد غریب مظلومی، حمایت می کنید، من یک مرد سنی از اهالی همدان هستم و این شخص مرا به قم نسبت می دهد و رافضی می خواند، تا حق و مال مرا پامال کند. مردم به او هجوم بردند، خواستند به مغازه اش بریزند، من آنان را آرام کردم و بدهکار از من خواهش کرد که قبض را به او بدهم، و بدهکاریش را بپردازد و به طلاق زنش سوگند خورد (۱۸۹) که مال مرا در همان وقت بپردازد و پرداخت. ۱۰- ((علی بن محمد)) از بعضی از اصحاب نقل می کند که گفت: ((خداوند پسر به من داد، نامه ای به ناحیه مقدسه نوشتم و اجازه خواستم که در روز هفتم، او را ختنه کنم، جواب آمد این کار را نکن. آن پسر در روز هفتم یا هشتم مرد، سپس خبر مرگ او را برای حضرت مهدی (علیه السلام) نوشتم، جواب آمد: به زودی پسر دیگری و دیگری به جای او به تو داده خواهد شد، نام اولی را ((احمد)) و نام دومی را ((جعفر)) بگذار، همانگونه که فرموده بود، دارای دو پسر دیگر شدم. او می گوید: عازم حج شدم و با مردم خداحافظی کردم، نامه به حضرت مهدی (عج) (

نوشتیم و اجازه حرکت به سوی مکه، خواستم، جواب آمد: ((ما این مسافرت را برای تو دوست نداریم، اختیار با خودت هست)) . دلتنگ و محزون بودم و نامه به آن حضرت نوشتم، طبق دستور شما من می مانم و مسافرت نمی کنم، ولی از اینکه در حج شرکت نمی کنم غمگین هستم، جواب آمد: ((دلتنگ مباش و تو به زودی در سال آینده به حج خواهی رفت ان شاء الله)). وقتی سال آینده فرا رسید، نامه نوشتم و از آن حضرت کسب اجازه کردم، جواب آمد: ((اجازه داده شد)). برای آن حضرت نوشتم: می خواهم با: ((محمد بن عباس)) همسفر و هم کجاوه شویم و من به دیانت و امانتداری او اطمینان دارم. جواب آمد: ((اسدی (۱۹۰)، همسفر خوبی است اگر نزد تو آمد هیچ کس را بر او ترجیح مده)). اسدی آمد و با او همسفر شدیم و به سوی حج رفتیم . ۱۱ - ((حسن بن عیسیٰ عریضی)) می گوید: هنگامی که امام حسن عسکری (علیه السلام) وفات کرد، مردی از اهالی مصر، اموالی به مکه آورد که از آن صاحب الامر حضرت مهدی (ازو احنا له الفداء) بود، در مورد وجود آن حضرت اختلاف شد، بعضی گفتند: امام حسن عسکری (علیه السلام) بدون جانشین از دنیا رفت و بعضی گفتند جانشین او جعفر (کذاب) برادر اوست و جمعی گفتند: جانشین امام حسن عسکری (علیه السلام) فرزند اوست. آنان مردی را که گنیه اش ((ابوطالب)) بود به سامرا فرستادند تا در مورد جانشین امام حسن عسکری (علیه السلام) بررسی کند و نامه ای نیز همراه داشت، او به سامرا رفت و نخست با جعفر (کذاب) ملاقات نمود و از او خواست تا برهان و نشانه امامتش را بیان کند، جعفر گفت: ((من اکنون آماده ارائه برهان نیستم)). سپس ابوطالب به در خانه صاحب الامر (عج) رفت و نامه اش را به اصحاب آن حضرت که ((سفرای او)) خوانده می شدند داد، جواب آمد: ((خداوند در مورد مصیبت فوت رفیق (مرد مصری) به تو پاداش دهد، او از دنیا رفت، اموالش را به شخص امینی سپرد و به او وصیت کرد، آن را هرگونه که دوست دارد و شایسته است، به مصرف برساند و جواب نامه را نیز داد و همانگونه که (در مورد مرگ مرد مصری و وصیت او) فرموده بود، بی کم و کاست، همانطور واقع شده بود)). ۱۲ - ((علی بن محمد)) می گوید: شخصی از اهالی آبه (آوه محلی نزدیک ساوه) اجناسی را همراه خود برای صاحب الامر (علیه السلام) (به سامرا) آورده بود ولی شمشیری را که قصد داشت بیاورد، فراموش کرده بود و در آبه مانده بود، وقتی که اجناس را (به سفر) تحویل داد، جواب کتبی به او رسید که: ((اجناس رسید، ولی از آن شمشیری که فراموش کردی آن را بیاوری چه خبر؟)). ۱۳ - ((محمد بن شاذان نیشابوری)) می گوید: نزد من از پانصد درهم بیست درهم کمتر، (از مال امام) جمع شده بود دوست نداشتم که آن پول را به طور ناقص (کمتر از پانصد درهم) به آن حضرت برسانم، بیست درهم از مال خودم را روی آن گذاردم و آن را نزد اسدی (نماینده امام) فرستادم و چیزی در مورد این بیست درهم ننوشتم، جواب آمد که: ((پانصد درهم رسید که بیست درهم آن مال خودت است)). ۱۴ - ((حسن بن محمد اشعری)) می گوید: در زمان امام حسن عسکری (علیه السلام) از جانب آن حضرت نامه ای آمد، حقوق ((جُنید)) قاتل ((فارس بن حاتم بن ماهویه)) (۱۹۱) و حقوق ابوالحسن و برادرش را بپردازند و پس از آنکه امام حسن عسکری (علیه السلام) از دنیا رفت، از جانب صاحب الامر امام مهدی (عج) نامه آمد که حقوق ابی الحسن و رفیقش همچنان داده شود، ولی در مورد جُنید و حقوقش، اصلاً چیزی نوشته نشده بود. من غمگین شدم (که چرا باید جُنید که قاتل یک بدعتگذار است، از حقوق بی بهره بماند). چندان طول نکشید خبر آمد که ((جُنید)) از دنیا رفت)). ۱۵ (۱۹۲) - ((عیسی بن نصر)) می گوید: ((علی بن زیاد صیمری، نامه ای برای حضرت مهدی (عج) نوشت که از آن حضرت تقاضای کفن برای خود کرد. جواب نامه آمد: ((تو در سال هشتاد نیاز به کفن داری)) او در همان سال هشتاد مرد و (حضرت) قبل از مرگ او برایش کفن فرستاد)). ۱۶ - ((محمد بن هارون بن عمران همدانی)) می گوید: ((ناحیه مقدسه امام مهدی (علیه السلام) پانصد دینار از من طلب داشت، قادر به ادای بدهکاریم نبودم، با خود گفتم: چند مغازه دارم، آنها را به ۵۳۰ دینار می خرند، همین مغازه ها را به مبلغ پانصد دینار به ناحیه مقدسه واگذار می کنم، همین کار را کردم ولی به هیچ کس نگفتم)). اندکی بعد، نامه ای (از طرف حضرت مهدی (علیه السلام)) به ((محمد بن جعفر)) رسید که: ((مغازه ها را از محمد بن هارون به جای

پانصد دینار که از او طلب داریم ، تحویل بگیر)). ۱۷ - ((علی بن محمد)) می گوید : از ناحیه مقدسه دستور آمد که : ((شیعیان ساکن کاظمین و کربلا به خاطر تقیه) به زیارت کاظمین و کربلا نروند)). چند ماه از این جریان گذشت ، وزیر (صالح دستگاه بنی عباس) باقطنی را طلبید و به او گفت : ((به فرزندان فرات و برس (یعنی به شیعیان سرزمین فرات و روستای برس که در بین کوفه و حله قرار گرفته) بگو به زیارت قبرستان قریش (کاظمین) نروند که خلیفه عباسی دستور داده زایران را تعقیب و دستگیر کنند)). روایات به این مضمون ، بسیار است و در کتبی که پیرامون حضرت قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نوشته شده ، ضبط گردیده است ، ذکر همه آنها در اینجا به طول می انجامد و همین مقدار که ذکر شد بحمدالله کفایت می کند .

علائم ظهور حضرت مهدی (ع)

در اینجا به ذکر قسمتی از نشانه های ظهور حضرت قائم آل محمد (اَرواُحُنَا فِداه) می پردازیم که پیش از ظهور آن حضرت رخ می دهد : ۱ - خروج سفیانی (سفیانی ، یکی از طاغوت های مقدس مآب از نسل ابوسفیان است و در شام به دست سپاه حضرت مهدی (علیه السلام) شکست خورده و کشته می شود). (۱۹۳) ۲ - کشته شدن سید حسنی (جوان خوش صورت از آل امام حسن (علیه السلام) با سپاهش به حمایت از امام زمان (علیه السلام) برمی خیزد و سرانجام ، به شهادت می رسد). (۱۹۴) ۳ - اختلاف بنی عباس در ریاست دنیا . ۴ - گرفتن خورشید در نیمه ماه رمضان . ۵ - گرفتن ماه در آخر آن ماه ، برخلاف عادت (و نظم فلکی) . ۶ - فرو رفتن زمین بیداء (زمین بین مکه و مدینه) . ۷ - فرو رفتن زمین در نقطه ای از مشرق و مغرب . ۸ - توقف خورشید ، هنگام اول ظهر تا وسط وقت عصر . ۹ - طلوع خورشید از مغرب . ۱۰ - کشتن ((نفس زکیه)) در پشت کوفه همراه هفتاد نفر از نیکان . ۱۱ - سر بریدن یک مرد هاشمی بین حجرالا سود و مقام ابراهیم (علیه السلام) . ۱۲ - ویران شدن دیوار مسجد کوفه . ۱۳ - به اهتزاز درآمدن پرچم های سیاه از جانب خراسان . ۱۴ - خروج یمانی (یمانی از مردان نیک و طرفدار امام زمان (علیه السلام) است) که به حمایت از آن حضرت ، با سپاه خود برمی خیزد . (۱۹۵) ۱۵ - ظهور مغربی در مصر و حکومت او بر مردم شام . ۱۶ - فرود ترکها به جزیره . ۱۷ - ورود رومیان به رمله . ۱۸ - طلوع ستاره درخشان در سمت مشرق که همچون ماه می درخشد سپس دو جانب آن خم گردد که نزدیک شود که آن دو جانب به همدیگر متصل شوند . ۱۹ - پدید آمدن سرخی در آسمان که در فضا پراکنده گردد . ۲۰ - آتشی در طول مشرق ، آشکار شود و سه روز یا هفت روز در آسمانی باقی بماند . ۲۱ - پاره نمودن عرب اسارت خود را و حکومت عرب بر شهرها و کشورها . ۲۲ - بیرون رفتن عرب از تحت نفوذ سلطان عجم . ۲۳ - کشتن امیر مصر ، توسط مردم مصر . ۲۴ - خراب شدن شام . ۲۵ - اختلاف سه پرچم در شام (کشمکش سه گروه) . ۲۶ - ورود دو پرچم قیس و عرب به کشور مصر . ۲۷ - به اهتزاز درآمدن پرچم های قبیله ((کنده)) در خراسان . ۲۸ - آمدن اسبهایی از جانب مغرب ، تا اینکه در کنار حیره (نزدیک کوفه) بسته شوند . ۲۹ - برافراشته شدن پرچم های سیاه از جانب مشرق به سوی حیره . ۳۰ - طغیان آب فرات ، به طوری که سرازیر کوچه های کوفه گردد . ۳۱ - خروج شصت دروغگو که همه آنان ادعای نبوت می کنند . ۳۲ - خروج دوازده نفر از نژاد ابوطالب (علیه السلام) که همه آنان ادعای امامت برای خود دارند . ۳۳ - سوزاندن مردی بلند مقام از شیعیان بنی عباس بین سرزمین جلولاء (واقع در هفت فرسخی خاقین) و سرزمین خاقین . ۳۴ - بستن پلی نزدیک محله کرخ بغداد . ۳۵ - برخاستن باد سیاهی در بغداد ، در آغاز روز . ۳۶ - زلزله شدید در بغداد . ۳۷ - فرو رفتن بیشتر شهر بغداد در زمین بر اثر زلزله . ۳۸ - ترس عمومی که عراق و بغداد را فراگیرد . ۳۹ - مرگ های سریع و عمومی در بغداد . ۴۰ - کم شدن اموال و انسانها و محصول کشاورزی . ۴۱ - پیدایش ملخ در فصل خود و در غیر فصل خود تا آنجا که زراعتها و غلات را از بین ببرد . ۴۲ - کم شدن غلات و محصولات گیاهی . ۴۳ - اختلاف و کشمکش در میان دو صنف از عجم و خونریزی بسیار بین آنان . ۴۴ - بیرون آمدن بردگان از زیر فرمان اربابان و کشتن اربابان . ۴۵ - مسخ شدن جمعی از بدعتگذاران ، به صورت میمون و خوک . ۴۶ -

پیروزی بردگان بر شهرهای اربابان . ۴۷ - ندای (غیرعادی) از آسمان بر همه جهان به طوری که هرکسی در هر زبانی باشد آن ندا را به زبان خودش می شنود . ۴۸ - پیدایش صورت و سینه انسان در قرص خورشید . ۴۹ - مردگانی زنده از قبرها بیرون آیند و به دنیا بازگردند و به دید و بازدید با همدیگر بپردازند . ۵۰ - در پایان همه ، ۲۴ بار ، باران پی در پی می آید و زمین خشک را پس از مرگش ، زنده و سبز و خرم می کند و به دنبال آن برکتهای زمین بروز می نماید و در دسترس قرار می گیرد . (۱۹۶) و بعد از این حوادث ، هرگونه بلا و ناراحتی و گرفتاری معتقدین به حق از شیعیان حضرت مهدی (علیه السلام) برطرف می گردد ، در این هنگام آنها آگاه شوند که امام عصر (عَجَلُ اللَّهِ تعالی فَرَجَهُ الشَّرِیف) در مکه ظهور کرده است برای یاری او به سوی مکه رهسپار شوند ، چنانکه روایات ، بیانگر این مطلب است . این نشانه هایی که ذکر شد ، پاره ای از آنها حتمی است و پاره ای مشروط به شرایطی است و خداوند داناست که چه خواهد شد و ما آنچه را نقل کردیم ، از کتب از حدیث و روایات ، گرفته شده ، از خدای بزرگ کمک می جوئیم و از درگاه او توفیق سعادت می خواهیم .

چند نمونه از روایات علائم ظهور

۱ - ((سیف بن عمیره)) می گوید : نزد ابوجعفر ، منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی) بودم ، آغاز به سخن نمود و به من گفت : ای سیف بن عمیره ! ناگزیر از آسمان به نام مردی از فرزندان ابوطالب ، ندا شود . گفتم : تو این حدیث را نقل می کنی ؟ ! گفت : سوگند به کسی که جانم در دست اوست ! به گوش خودم شنیده ام . گفتم : من این حدیث را تاکنون نشنیده بودم !)) . گفت : ای سیف ! این سخن ، حق است و وقتی که ندایی از آسمان آمد ما نخستین کسی هستیم که به آن پاسخ مثبت می دهیم بدان که این ندا به نام یکی از پسر عموهای ماست . گفتم : از فرزندان حضرت فاطمه (سلام الله علیها) . گفت : آری ، ای سیف ! اگر من این سخن را از شخص محمد بن علی (امام باقر (علیه السلام)) نشنیده بودم ، اگر همه مردم روی زمین به من می گفتند ، نمی پذیرفتم ، ولی محمد بن علی (امام باقر (علیه السلام)) گویند این سخن است . ۲ - ((عبدالله بن عمیر)) می گوید : رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود : ((روز قیامت برپا نمی شود تا وقتی که مهدی از فرزندان من خروج کند و او خروج نمی کند تا اینکه شصت نفر کذاب ، که همه آنان می گویند : من پیغمبر هستم)) . ۳ - ((ابوحمره ثمالی)) می گوید : به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم : خروج سفیانی (۱۹۷) از امور حتمی است ؟ فرمود : ((آری و ندای آسمانی از امور حتمی است ، و طلوع خورشید از مغرب ، از امور حتمی است و اختلاف بین بنی عباس در سلطنت از امور حتمی است و کشته شدن ((نفس زکیه)) حتمی است . و خروج قائم (علیه السلام) از آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) حتمی است)) . گفتم : ندای آسمانی چگونه است . فرمود : در آغاز روز ، ندای از آسمان ندا می کند : ((الا ان الحق مع علی و شیعتہ ؛ آگاه باشید ، حق با علی (علیه السلام) و شیعیان اوست)) . سپس در آخر روز ، در زمین ندا می شود : ((أَلَا أَنَّ الْحَقَّ مَعَ عُثْمَانَ وَشِيعَتِهِ ؛ آگاه باشید حق با عثمان و پیروان اوست)) . در این هنگام رهروان راه باطل به شک می افتند . ۴ - ((ابی خدیجه)) می گوید : امام صادق (علیه السلام) فرمود : ((قائم (علیه السلام) خروج نمی کند تا دوازده نفر از بنی هاشم قبل از او می آیند و هر کدام از آنان ، مردم را به سوی (امامت) خود دعوت می نماید)) . ۵ - امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود : ((در آستانه ظهور قائم (علیه السلام) مرگ سرخ و مرگ سفید به وجود می آید و ملخهایی که همانند رنگ خون ، قرمز هستند در فصل و در غیر موقع ، آشکار می شوند ، اما مرگ سرخ عبارت از کشتن با شمشیر است و اما مرگ سفید ، عبارت از بیماری طاعون می باشد)) . ۶ - ((جابر جعفی)) می گوید : امام باقر (علیه السلام) فرمود : ((در زمین قرار گیر و دست و پایت را حرکت مده تا نشانه های (ظهور) را که برای تو می گویم بنگری ، ولی گمان ندارم عمر تو کفاف کند و تو به آن زمان برسی (مقداری از آن نشانه ها عبارتند از : اختلاف بنی عباس ، ندای آسمانی ، فرو رفتن قریه ای از قریه های شام به نام ((الجابه)) ، ورود ترکها به جزیره ، ورود رومیان به رَمْلَه ، اختلاف و کشمکش بسیار در همه نقاط زمین

تا اینکه شام ویران گردد و علت خرابی آن، جمع شدن سه گروه دارای سه پرچم در آن است که عبارتند از: ۱ - پرچم اصبه ۲ - پرچم ابقع ۳ - پرچم سفیانی ((۷ - ((ابوبصیر)) می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که این آیه را خواند: (إِنْ نَشَاءُ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ) . (۱۹۸) ((اگر ما اراده کنیم (می توانیم) از آسمان برای آنان نشانه ای نازل می کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد)). سپس فرمود: ((به زودی خداوند این نشانه را برای آنان می فرستد)). عرض کردم: برای چه کسی می فرستد؟ فرمود: ((برای بنی اُمیّه و پیروان آنان)). گفتم: آن نشانه چیست؟ فرمود: ((توقف خورشید از آغاز ظهر تا وقت عصر. و دیده شدن سینه و صورت مردی در قرص خورشید که حسب و نسبش معلوم باشد و اینها در زمان سفیانی رخ می دهد و در این هنگام، سفیانی و پیروانش نابود می شوند)). ۸ - ((سعید بن جبیر)) (مفسر عالیقدر شیعه) می گوید: در آن سالی که حضرت مهدی (علیه السلام) در آن قیام می کند، ۲۴ روز باران می آید و آثار و برکات باران در آن سال آشکار می گردد. ۹ - ((ثعلبه اُزدی)) می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: ((دو نشانه، قبل از ظهور قائم (علیه السلام) پدید می آید: ۱ - گرفتن خورشید در نیمه ماه رمضان. ۲ - گرفتن ماه در آخر همان ماه)). عرض کردم: کسوف خورشید در آخر ماه رمضان و خسوف ماه در نیمه ماه می باشد؟ فرمود: ((من به آنچه می گویم آگاهتر هستم و این دو حادثه، نشانه ای است که از زمان هبوط آدم (علیه السلام) تا حال اتفاق نیفتاده است)). ۱۰ - ((محمّد بن مسلم)) می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم فرمود: ((پیش از ظهور قائم (علیه السلام) از سوی خدا، بلا و آزمایش به وجود می آید)). عرض کردم: فدایت شوم! آن بلا چیست؟ این آیه را خواند: (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ...) . (۱۹۹): ((قطعا همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود میوه ها آزمایش می کنیم)). سپس (معنای آیه را توضیح داد و) فرمود: ترس از شاهان بنی فلاّن (بنی عباس) گرسنگی از گرانی قیمتها و کمبود اموال، از کساد و رکود تجارت و بهره اندک از آن و کاهش میوه ها و محصول به خاطر خشکی زمین و کمی برکت میوه ها. سپس دنبال آیه فوق را خواند: (وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ)؛ ((و به صابران مژده بده)) مژده از اینکه در آن هنگام، حضرت قائم (علیه السلام) به زودی خروج کند. (۲۰۰) ۱۱ - ((منذر جوزی)) می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم فرمود: ((مردم در آستانه قیام حضرت قائم (علیه السلام) از گناه دست می کشند به خاطر آتشی که در آسمان آشکار شود، و سرخی ای که سراسر صفحه آسمان را فرا گیرد و فرو رفتن زمین در بغداد و در بصره و خونریزی و خرابی خانه ها در بصره و نابودی مردم آن و ترس همگانی بر عراق که مردمش را پریشان و نگران کند)).

سال و روز قیام قائم (ع)

در مورد آن سالی که حضرت قائم (علیه السلام) قیام می کند و همچنین در مورد روز قیام نیز روایاتی نقل شده است، به عنوان نمونه: ۱ - ((ابوبصیر)) می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: ((حضرت قائم قیام نمی کند مگر در سال طاق مانند: سال یک، سه، پنج، هفت و نه)). ۲ - نیز ((ابوبصیر)) می گوید: امام (علیه السلام) فرمود: ((در شب بیست و سوم (ماه رمضان) به نام قائم (علیه السلام) ندا داده می شود (اعلام می گردد) و در روز عاشورا قیام می کند و آن روزی است که امام حسین (علیه السلام) در آن کشته شد، گویی اکنون آن حضرت را در روز شنبه، دهم محرم می نگریم که بین حجرالا سود و مقام ابراهیم (کنار کعبه) ایستاده و جبرئیل در سمت راست او ندا می کند: ((الْبَيْعَةُ لِلَّهِ؛ بیعت برای خدا (که صدای او به همه جهانیان می رسد)). پس پیروان آن حضرت از همه نقاط زمین، به سوی او رهسپار می گردند و زمین برای آنان پیچیده می شود (و در نتیجه آنان زودتر به محضر آن بزرگوار می رسند) و با آن حضرت بیعت می نمایند و خداوند به وسیله او سراسر زمین را پر از عدل و داد می کند، همانگونه که پر از ظلم و ستم شده بود)).

حرکت حضرت مهدی (ع) از مکه به کوفه

از روایات استفاده می‌شود که حضرت مهدی (علیه السلام) پس از ظهور، از مکه حرکت می‌کند تا به کوفه می‌آید و در قسمت بلندیه‌های کوفه استقرار می‌یابد و از آنجا لشکرهای خود را به شهرها و اطراف گسیل می‌دارد، به عنوان نمونه: ۱ - ((ابوبکر حضرمی)) می‌گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: ((گویا قائم (علیه السلام) را می‌نگرم که از مکه با پنج هزار فرشته به سوی نجف کوفه، حرکت کرده در حالی که جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او و مؤمنان پیش رویش هستند و آن حضرت لشکرهای خود را به سوی شهرها و اطراف می‌فرستد)). ۲ - ((عمرو بن شمر)) از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند که نزد امام باقر (علیه السلام) از حضرت مهدی (علیه السلام) سخن به میان آمد، فرمود: ((آن حضرت وارد کوفه می‌گردد و در آنجا سه پرچم (و سه گروه) وجود دارد که هر کدام پرچم خود را به اهتزاز درآورده، همه آنان گروه واحد شده و در خط آن حضرت قرار می‌گیرند، او در مسجد کوفه، بالای منبر می‌رود و سخنرانی می‌کند، آنچنان از مردم گریه بلند می‌شود که بر اثر صدای گریه، کلام امام را نمی‌فهمند، وقتی که جمعه دوم می‌شود، مردم از آن حضرت می‌خواهند که نماز جمعه را اقامه کند و با او نماز جمعه را بخوانند، حضرت دستور می‌دهد که در سرزمین نجف، نقشه‌ای به نام مسجد مشخص کنند. آنگاه در آنجا با مردم، نماز جمعه را اقامه می‌کند. سپس دستور می‌دهد، نه‌ری از پشت کربلا تا نجف، احداث نمایند به طوری که آب در نجف فراوان گردد و بر دهانه آن نه‌ر، پلها و آسیابها بسازند که گویی پیرزنی را می‌نگرم زنبیل گندم بر سر گرفته و به آن آسیابها می‌برد تا به طور رایگان به آرد تبدیل کند)). ۲ - ((صالح بن ابی اسود)) می‌گوید: در محضر امام صادق (علیه السلام) سخن از مسجد سهله (نزدیک کوفه) به میان آمد، فرمود: ((إِنَّهُ مَنَزِلٌ صَاحِبِنَا إِذَا قَدَّمَ بِأَهْلِهِ؛ آن مسجد، منزل صاحب ما (حضرت مهدی (علیه السلام)) است، آنگاه که با اهل خانه اش به آنجا آید)). ۳ - ((مفضل بن عمر)) می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم، فرمود: ((هنگامی که قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) قیام کند؛ در پشت کوفه، مسجدی بسازد که دارای هزار در است و وسعت شهر به قدری زیاد می‌شود که خانه‌های کوفه به نه‌رهای کربلا، متصل می‌گردد)).

دورنمایی از حکومت حضرت مهدی (عج)

در اینجا به چند نمونه از روایاتی که بیانگر مدّت حکومت حضرت مهدی (علیه السلام) و روزهای حکومت او و وضع پیروان او و اوضاع زمین و مردم آن است، می‌پردازیم: ۱ - ((عبدالکریم جعفی)) (یا خثعمی) می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: ((امام قائم (علیه السلام) چند سال حکومت می‌کند؟)). فرمود: ((هفت سال، و روزها برای آن حضرت، طولانی گردد به طوری که هر سال از سالهای حکومت او برابر ده سال از سالهای شماست، بنابراین، آن حضرت هفتاد سال از سالهای شما، حکومت می‌نماید و در آستانه قیام آن حضرت در ماه جمادی الاخری و ده روز از ماه رجب (جمعا چهل روز پی در پی) باران می‌بارد که مردم نظیر آن را ندیده‌اند و خداوند گوشت بدن مؤمنان را در قبرها برویاند (و آنان را زنده کند) و گویی آنان را هم اکنون می‌نگرم که از سمت جهنیه (ناحیه موصل...) می‌آیند در حالی که از سر و صورتشان خاک می‌ریزد)). ۲ - ((مفضل بن عمر)) می‌گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) فرمود: ((هنگامی که قائم ما قیام کند، سراسر زمین به نور پروردگارش روشن گردد و مردم از نور خورشید، بی‌نیاز شوند و تاریکی از میان برود و یک انسان در حکومت آن حضرت به مقداری عمر می‌کند که دارای هزار پسر شود که در میان آنان هیچ دختر نیست، زمین گنجهای خود را آشکار کند به طوری که مردم، آن گنجها در را روی زمین بنگرند و انسان به جستجوی فقری می‌پردازد که به او از مالش احسان کند و یا زکاتش را به او بدهد، کسی پیدا نمی‌شود که این اموال را از او بگیرد و مردم بر اثر رزق و روزی فراوان خداوند عطا بخش، بی‌نیاز هستند)). چهره پرفروغ

حضرت قائم (ع) روایاتی در خصوص شمایل و خصوصیات چهره حضرت قائم (علیه السلام) و شیوه آن بزرگوار آمده است که در اینجا به چند نمونه اشاره می شود: ۱- ((جابر جعفی)) می گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم می فرمود: عمر بن خطاب از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پرسید: ((مرا از نام مهدی (علیه السلام) آگاه مکن)). حضرت علی (علیه السلام) فرمود: ((درباره نام او حبیب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با من عهد کرده که نامش را برای کسی نگویم تا وقتی که خداوند او را ظاهر کند و برانگیزد)). عمر گفت: از چهره او مرا آگاه کن. امام علی (علیه السلام) فرمود: ((او (هنگام ظهور) جوانی است چهارشانه با اندام متوسط، خوش صورت و خوش مو، موهایش بر شانه هایش ریخته و نور درخشان صورتش بر سیاهی موی محاسنش و بر سیاهی موی سرش چیره شده (و سیاهی مو تحت الشعاع نور قرار می گیرد) پدرم به فدای فرزند بهترین کنیزان)).

شیوه زندگی امام مهدی (ع)

اما پیرامون شیوه زندگی آن حضرت، هنگام قیام و ظهور او و روش حکم کردن او و نشانه هایی که خداوند برای او آشکار می نماید، نیز روایات بسیار آمده است که در اینجا به ذکر چند نمونه می پردازیم: ۱- ((مفضل بن عمر)) می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم فرمود: ((وقتی که خداوند اجازه خروج به حضرت قائم (علیه السلام) دهد او بالای منبر رود و مردم را به قبول امامت خود، دعوت نماید و آنان را به خدا سوگند دهد و به (ادای) حق خویش، بخواند. آن حضرت همچون کردار و روش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با مردم رفتار نماید، جبرئیل (علیه السلام) به فرمان خدا، نزد او آید و در کنار حجر اسماعیل (در کنار کعبه) با آن حضرت ملاقات نماید و به او بگوید: ((مردم را به چه راهی دعوت می کنی؟)). حضرت قائم (علیه السلام) خط و راه خود را به او خبر دهد آنگاه جبرئیل به آن حضرت می گوید: ((من نخستین شخصی هستم که با تو بیعت می کنم، دستت را باز کن))، پس جبرئیل دستش را به دست آن حضرت (به عنوان بیعت) بگذارد و بیش از سیصد و ده نفر (یعنی ۳۱۳ نفر) مرد از مردان مخصوص به حضور آن حضرت آیند و با او بیعت کنند، او در مکه می ماند تا یارانش تکمیل می شوند، سپس از مکه به سوی مدینه حرکت می نماید. ۲- ((محمد بن عجلان)) می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: ((هنگامی که حضرت قائم (علیه السلام) قیام کند، مردم را از نو به سوی اسلام دعوت می کند، به چیزی (یعنی اسلام حقیقی که) کهنه شده و بسیاری از مردم از آن گم و دور گشته اند، هدایت می نماید و او را از این رو ((مهدی)) نامند که مردم را به روشی که از آن دور و گمراه شده اند، هدایت می کند و او را از این رو ((قائم)) می نامند؛ چون بر اساس حق و اجرای حق قیام کند)). این کتاب (متن عربی) به یاری خدا و توفیق نیک او، در همینجا به پایان رسید و تنظیم و تعلیق این کتاب در تاریخ ساعت آخر روز دوشنبه بیست و چهارم ربیع الاول سال ۶۸۲ هجری قمری پایان یافت. این کتاب، در ۱۱ صفر سال ۹۸۲ هجری قمری نوشته شد و آن را کمترین خدمتگذار اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) ابوالخیر محمد بن عیسی رفیع الامامی به تحریر چاپ آراست و با خط خود نوشت. و بعد (متن عربی) این کتاب به خط کمترین خدمتکار علماء، حاج عبدالرحیم بن مرحوم ابوالفضل افشاری زنجان در نیمه شعبان سال ۱۳۹۳ هجری قمری برابر با ۱۳۵۲ شمسی، نگارش یافت. (۲۰۱) الحمدلله اولاً و آخراً ((پایان))

پی نوشتها

از یک تا ۱۰۰

۱- وصیتنامه سیاسی - الهی رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی (ع)، ص ۲۵ (چاپ اول). ۲- عضی تولد وی را در ۲۹ ماه رمضان ۶۴۸ نوشته اند. ۳- این شهر، غیر از حله ای است که نزدیک حویزه واقع شده و نیز غیر از حله ای است که بین بصره و اهواز قرار

گرفته . ۴- علی العلیاری التبریزی ، بهجة الامال ، ج ۳ ، ص ۲۲۵ . ۵- علی العلیاری التبریزی ، بهجة الامال فی شرح زبدة المقال ، (ط جدید)، ج ۳ ، ص ۲۲۴ - ۲۲۵ . شیخ عباس قمی ، فوائد الرضویه ، ص ۱۲۶ . ۶- بهجة الامال ، ج ۳ ، ص ۲۳۳ . ۷- الشیخ محمد بن الحسن (الحرّ العاملی) امل الامال ، ج ۲ ، ص ۸۱ . ۸- الکنی واللقاب ، ج ۲ ، از منشورات مکتبه الصدر، ص ۴۷۷ - ۴۷۸ . ۹- فوائد الرضویه ، ص ۱۲۸ . ۱۰- بهجة الامال ، ج ۳ ، ص ۲۲۳ . ۱۱- همان مدرک ، ص ۲۱۷ . ۱۲- فوائد الرضویه ، ص ۱۲۷ . سفینه البحار، ج ۲ ، ص ۲۲۸ . گفتار علما و محققین دیگر، در شأن علامه حلّی (ع) در بحار، ج ۱ ، از صفحه ۲۰۳ تا ۲۰۶ آمده است . ۱۳- بحار، ج ۱ ، ص ۲۰۶ . ۱۴- رجال ابن داوود، ج ۲ ، ص ۱۱۹ . ۱۵- الکنی واللقاب ، ج ۲ ، ص ۴۷۸ . ۱۶- فوائد الرضویه ، ص ۱۰۶ . ۱۷- بهجة الامال ، ج ۳ ، ص ۲۲۵ - ۲۲۶ . فوائد الرضویه ، ص ۱۲۶ . بحار، ج ۱ ، ص ۲۰۷ . ۱۸- تالیفات علامه در این کتاب ذکر شده است . ۱۹- امل الامال ، ج ۲ ، ص ۸۱ . بهجة الامال ، ج ۳ ، ص ۲۱۸ - ۲۲۳ . در کتاب بحار، ج ۱ ، ص ۲۰۷ تا ۲۰۹ نام پنجاه کتاب از تالیفات علامه حلّی ذکر شده است . ۲۰- بهجة الامال ، ج ۳ ، ص ۲۲۷ . ۲۱- بهجة الامال ، ج ۳ ، ص ۲۳۲ . ۲۲- مشروح این جریان در کتاب الغدیر، ج ۶ ، ص ۱۷۸ - ۱۸۰ آمده است . ۲۳- سوره نور، آیه ۶۱ . ۲۴- بهجة الامال ، ج ۳ ، ص ۲۲۸ - ۲۳۲ به نقل از ملا محمد تقی مجلسی ، در کتاب شرح من لایحضره الفقیه . ۲۵- سوره بقره ، آیه ۱۵۶ - ۱۵۷ . ۲۶- بهجة الامال ، ج ۳ ، ص ۲۳۴ : به نقل از: مولا محمد تقی مجلسی ، در کتاب شرح من لایحضره الفقیه . بحار، ج ۱ ، ص ۲۱۰ . ۲۷- اقتباس از: بهجة الامال ، ج ۳ ، ص ۲۳۶ . ۲۸- اقتباس از: دارالسلام عراقی ، ص ۷ . ۲۹- بهجة الامال ، ج ۳ ، ص ۲۳۲ . ۳۰- فوائد الرضویه ، ص ۱۲۷ . سفینه البحار، ج ۲ ، ص ۲۲۸ . ۳۱- الکنی واللقاب ، ج ۳ ، ص ۱۶ . بحار، ج ۱ ، ص ۲۲۷ . ۳۲- فخرالمحققین ، ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، ج ۱ ، مقدمه : صفحه (ی) و (یب) - علامه مجلسی ، بحار، ج ۱ ، ص ۲۲۷ . ۳۳- الکنی واللقاب ، ج ۲ ، ص ۴۷۹ . ۳۴- وسایل الشیعه ، ج ۵ ، ص ۲۷۴ . ۳۵- وسایل الشیعه ، ج ۸ ، ص ۵۱۳ . ۳۶- سوره شوری ، آیه ۲۳ . ۳۷- وسایل الشیعه ، ج ۱۱ ، ص ۵۵۶ . ۳۸- وسایل الشیعه ، ج ۱۱ ، ص ۵۵۶ . ۳۹- جامع احادیث الشیعه ، ابواب المقدمات ، باب ۱ ، ج ۷ . ۴۰- سوره بقره ، آیه ۱۵۹ . ۴۱- سفینه البحار، ج ۱ ، ص ۶۳ . ۴۲- این مطلب به حضرت عیسی (علیه السلام) نیز منسوب است . (سفینه البحار، ج ۱ ، ص ۲۹۲) . ۴۳- ایضاح الفوائد، ج ۴ ، ص ۷۵۲ . الکنی واللقاب ، ج ۲ ، ص ۴۷۸ . ۴۴- حاج آقا بزرگ طهرانی ، الذریعه ، ط اسلامی ، ج ۲۱ ، ص ۳ ، شماره ۳۶۶۹ - بنابراین ، علامه حلّی این کتاب را در سن ۳۴ سالگی تالیف کرده است (مترجم) . ۴۵- الذریعه ، ج ۱ ، ص ۵۱۰ و ج ۳ ، ص ۴۴۲ . ۴۶- حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در روز ۱۳ رجب ، ده سال قبل از بعثت ، در مکه چشم به جهان گشود و در شب ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری ، در سن ۶۳ سالگی به شهادت رسید (مترجم) . ۴۷- فاطمه بنت اسد در سالهای اول هجرت در مدینه از دنیا رفت و قبرش در مدینه در ((روحاء)) است (مترجم) . ۴۸- سوره مائده ، آیه ۵۵ . ۴۹- شرح این مطلب در کتاب احقاق الحق ، ج ۲ ، ص ۳۹۹ تا ۴۱۰ آمده است . ۵۰- طبق قرائن تاریخی ، این جریان در سه سال اول بعثت بوده و بعضی می گویند در سال دوم بعثت بود . ۵۱- سوره شعراء ، آیه ۲۱۴ . ۵۲- در این وقت علی (علیه السلام) حدود دوازده سال داشت . ۵۳- یعنی همه آنان قوی هیكل بودند و حضرت در ظاهر، کوچک و ناتوان به نظر می آمد . ۵۴- این جریان در روز ۱۸ ذیحجه ، سال دهم هجرت واقع شد . ۵۵- سوره طه ، آیه ۲۹ - ۳۵ . ۵۶- سوره طه ، آیه ۳۶ . ۵۷- سوره اعراف ، آیه ۱۴۲ . ۵۸- مدارک متعدد بیانگر آن است که : آن حضرت را در محراب مسجد، در حالی که نماز می خواند ضربت زدند . در اینجا به ذکر چند مدرک می پردازیم : کشف الغمه ، ج ۲ ، ص ۶۳ . امالی طوسی ، ج ۹ ، ص ۶۵۰ . بحار، ج ۴۱ ، ص ۲۰۵ و ۲۰۶ . ۵۹- گرچه بنی عباس در ظلم و جنایت ، کمتر از بنی امیه نبودند، ولی در آغاز تا حدودی ظواهر را حفظ می کردند . ۶۰- یا: هنگامی که مردم برای بیعت ، در حضور علی (علیه السلام) اجتماع کردند . ۶۱- این دو شعر از ((احیة بن جلال)) می باشد که در نصیحت پسرش سروده است ، و علی (علیه السلام) در مورد فوق به آن تمثیل نمود . ۶۲- در بعضی از نسخه ها، به جای واژه ((حیاته)) واژه ((حبائه)) (یعنی من عطا و احسان به او را می خواهم ...) آمده است . ۶۳- این شعر از شعرهای ((عمرو بن معدی کرب)) است که ((باقیس بن

مکشوح مرادی)) دوست بود و بعد بینشان اختلاف شد و قیس نسبت به او دشمنی می کرد، ولی ((عمرو)) به او احسان می نمود، در این وقت، ((عمرو)) شعر فوق را گفت. ظاهراً منظور از مصرع دوم این است که: ((من عذرم را بر او تمام کردم و او دیگر هیچ گونه بهانه ای برای کشتن من ندارد، جز هوای نفس و خبث باطن)). ۶۴- جعدۀ بن هبیره، خواهرزاده علی (علیه السلام) بوده؛ زیرا مادرش امّ هانی خواهر علی (علیه السلام) بود، او فردی بسیار شجاع بود و علاقه وافری به علی (علیه السلام) داشت و حاضر بود جاننش را فدای آن حضرت کند، از این رو در تاریخ آمده: علی (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) وصیت کرد که برای من چهار قبر تهیه کن تا کسی محل دفن مرا نداند: ۱- در مسجد ۲- در رحبه ۳- در غری (نجف) ۴- خانه جعدۀ بن هبیره. (اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۸۵. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۵۸). ۶۵- اینها نه نفر از فراریان و باقیمانندگان خوارج بودند که از جنگ نهروان گریخته بودند. ۶۶- ((اعتکاف))، عبادت مخصوصی است که در مسجد جامع در ایام مخصوصی انجام می شود، روزه گرفتن سه روز و بیرون نیامدن از مسجد در این سه روز، از شرایط آن است. ۶۷- چنانکه قبلاً ذکر شد مطابق مدارک متعدّد، از جمله کشف الغمه، ج ۲، ص ۶۳ (که مؤلفش علی بن عیسیٰ اربلی، در سال ۶۹۳ هـ. ق.) وفات کرده، حضرت علی (علیه السلام) در محراب عبادت، هنگام نماز، ضربت خورد. ۶۸- در مورد سرنوشت قُطام، مطابق نقل بحارالانوار (ج ۴۲، ص ۲۹۸) مردم پس از کشتن ابن ملجم، به سوی قُطام رفتند و او را قطعه - قطعه کردند و در پشت کوفه، بدنش را آتش زدند و خانه اش را ویران نمودند. و در مورد اشعث، بعضی نوشته اند وی چهل روز بعد از شهادت علی (علیه السلام) از دنیا رفت و بعضی فوت او را سال ۴۲ هجری قمری دانسته اند. ۶۹- چنانکه این حکم در آیه قصاص، سوره مائده، آیه ۴۵ آمده است. ۷۰- بعضی گویند: چنین دستوری از امام بعید است و بسیاری از بزرگان محدّثین از نقل آن دوری کرده اند، گفته اند که امام علی (علیه السلام) از سوزاندن و مُثل کردن جسد ابن ملجم، نهی نمود. نگارنده گوید: حضرت علی (علیه السلام) چنانکه در نهج البلاغه نامه ۴۷ آمده از مثله (بریدن گوش و بینی و اعضاء) ابن ملجم نهی کرده و فرموده بر او یک ضربت بزنید تا در برابر ضربتی باشد، ولی در مورد سوزاندن جسد چنین فردی، طبق بعضی از روایات، حضرت علی (علیه السلام) به آن دستور داد (بحار، ج ۴۲، ص ۲۸۸). ۷۱- این شاعر، فرزدق بوده است (صواعق المحرقة، ص ۱۳۲). ۷۲- فرزندان رشید علی (علیه السلام) به مبارزه پیگیر خود با هارون - که طاغوتی بزرگ بود - ادامه می دادند و او را به عنوان سلطان ستمگر و منحرف، معرّفی می کردند و در حقیقت این شیوه را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) و علی (علیه السلام) آموخته بودند، ولی هارون حيله گر، با این تعبیرات، فریبکاری می کرد (مترجم). ۷۳- این جریان در اواخر سال ۳۵ هجری، بعد از قتل عثمان، در مسجد النبی (صلی الله علیه و آله و سلّم) در مدینه اتفاق افتاد و مدت خلافت آن حضرت، چهار سال و نه ماه و چند روز بود. ۷۴- منظور، آیه ۳۹ سوره رعد است که می فرماید: (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِدَهُ أُمَلِّكَتَابٍ)؛ ((خدا هرچه بخواهد محو و هرچه را خواهد اثبات می کند و اصل کتاب، مشیت اوست)). ۷۵- ظاهراً منظور از این جمله این است که هنگام رحلت من، نزد من است و قرب مرا از همه چیز مقدم می دارد و در حالی که دیگران به جای دیگر رفته اند او از من جدا نمی شود. ۷۶- منظور این است که دشمنی با علی (علیه السلام) نشانه ناپاکی معنوی و پست فطرتی و دوستی با او نشانه پاکی معنوی و خوش فطرتی است و گرنه هر قومی در مذهب خود، قانون نکاح دارد که اگر طبق آن باشد، حلال زاده به حساب می آیند و اگر طبق آن نباشد، حرام زاده اند. ۷۷- بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۵۶، روایت ۳۰، باب پنجم. ۷۸- سوره شعراء، آیه ۲۱۴. ۷۹- یعنی همه آنان درشت اندام بودند و من در ظاهر، کوچک و ناتوان به نظر می آمدم. ۸۰- سوره بقره، آیه ۲۰۷. ۸۱- منظور پیمان صلح در ((حدیثیه)) است که با این اعلان برائت، شکسته می شود. ۸۲- ((حدیث برائت)) با عبارات مختلف در کتب اهل تسنن مانند: ذخائر العقبی، ص ۶۹. مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۲۱۲ و ج ۱، ص ۱۵۰ و خصائص نسائی، ص ۲۸ و تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۲۲ و... آمده است. ۸۳- توضیح بیشتر اینکه: این اعلان برائت، در حقیقت قطعنامه بسیار تند و قاطع بر ضدّ مشرکان و هرگونه بت پرستی بود که توسط علی (علیه السلام) در سرزمین مِنا خوانده

شد که در چهار موضوع خلاصه می شد: ۱ - الغای پیمان مشرکان . ۲ - عدم حق شرکت آنان در مراسم حج در سال آینده . ۳ - ممنوعیت ورود مشرکان به خانه خدا. ۴ - ممنوعیت طواف افراد برهنه که تا آن زمان بین مشرکین رایج بود (این امور از آیات آغاز سوره براءت و روایات استفاده می شود). ۸۴- این جنگ در روز جمعه ۱۷ رمضان سال دوم هجرت واقع شد. ۸۵- سوره انفال ، آیه ۵ - ۶. ۸۶- سوره انفال ، آیه ۴۷. ۸۷- سرزمین ((بدر)) بین مکه و مدینه قرار گرفته و به مکه نزدیکتر است . ۸۸- در مورد یاری سه هزار فرشته از مسلمین در سوره آل عمران ، آیه ۱۲۵، سخن به میان آمده است آنجا که می فرماید: (اذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ اَلَنْ يَكْفِيَكُمْ اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ اَلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ). ((ای رسول! به یاد آر آنگاه که به مؤمنین گفتی: آیا خداوند به شما مدد نفرمود که سه هزار فرشته به یاری شما فرستاد؟)). ۸۹- (... وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا)، (سوره احزاب ، آیه ۲۵) ۹۰- مطابق بعضی از روایات ، در همان آغاز جنگ اُحد، نُه نفر از پرچمداران دلاور دشمن که از خاندان بنی عبدالدار بودند و یکی از آنان غلامشان بود همه به دست علی (علیه السلام) کشته شدند. اولی آنان ((طلحه بن ابی طلحه)) بود که او را ((کبش الکتيه)) (قوچ و سردار ستون دشمن) می نامیدند. (تفسیر برهان ، ج ۱، ص ۳۱ - سیره ابن هشام ، ج ۱، ص ۱۴ - کحل البصر، ص ۸۸). ۹۱- این شخص به نام ((غرور)) که از دلاوران پرجرات یهود بود، همراه جمعی توطئه سَری برای ترور پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) داشت و به دنبال آن ، تیری به خیمه رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) که در سرزمین ((بنی حطمه)) برپا بود، انداخت و تیر به خیمه اصابت کرد، پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) دستور داد خیمه را از آنجا کنند و به دامنه کوهی بردند (ارشاد مفید، ج ۱، ص ۸۲). ۹۲- ظاهراً بنی نضیر، درست است که در شعر اشتباهاً بنی قریظه آمده است . ۹۳- تعداد نفرات سپاه دشمن بالغ بر ده هزار نفر، متشکل از احزاب مختلف کفر بود در حالی که تعداد مسلمین از سه هزار نفر تجاوز نمی کرد. ۹۴- سوره بقره ، آیه ۲۵۱. ۹۵- در اینجا علاوه بر اینکه به جایگاه خاص علی (علیه السلام) در میدان ایثار، شجاعت و قوّت قلب پی بردیم و نقش او را در تقویت اسلام و سرکوبی کفر و کافران دریافتیم به شجاعت و مقام ویژه جابر بن عبداللّٰه انصاری نیز پی بردیم که او در چنان وضع خطیری ، از نزدیک نظارگر و گزارشگر صحنه نبرد بود و به روشن بینی و سطح عالی شناخت جابر نیز دست یافتیم که به راستی چه تشبیه جالبی کرد و چه آیه مناسبی را در شأن علی (علیه السلام) شاهد مثال آورد، با توجه به اینکه جالوت طاغوت گردنکشی بود و سپاه عریض و طولی داشت ، ولی داوود (علیه السلام) که یکی از سربازان جوان طالوت ، برگزیده اشموئیل پیامبر (علیه السلام) بود با ساده ترین سلاح (قلاسنگ) جالوت را کشت . (شرح این ماجرا را می توانید در تفسیر نمونه ، ج ۲، از ص ۱۶۵ به بعد مطالعه کنید). ۹۶- بعداً حارث ، پدر ((جویریة))، قبول اسلام کرد و از پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) خواست دخترش را برگرداند، پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) به حارث فرمود: ((نزدش برو و او را مخیر کن ، هرچه را خودش برگزید، مورد قبول ماست))، پدر نزد او رفت و اصرار کرد که به قبیله خود بپیوندد، ولی او گفت: ((من خدا و پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) را برگزیده ام))، پدرش از او مایوس شد. (ارشاد مفید، ج ۱، ص ۱۰۵). ۹۷- از جمله اینکه پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) در برابر چون و چرای نماینده قریش فرمود: ((سر جای خود بنشیند و گرنه مردی را که قلبش به ایمان آزمایش شده به سوی شما می فرستم تا گردنهای شما را بزند)). بعضی از حاضران عرض کردند آیا این مرد ابوبکر یا عمر است ؟ فرمود: ((نه بلکه او کسی است که در حجره ، کفش مرا وصله می کند، مردم شتابان به سوی حجره رفتند دیدند علی (علیه السلام) کفش آن حضرت را تعمیر می نماید))، (ارشاد مفید، ج ۱، ص ۱۰۹). ۹۸- ((خیر)) سرزمین حاصلخیز در ۳۲ فرسخی شمال مدینه ، دارای هفت قلعه و بالغ بر بیست هزار سکنه یهودی بوده ، پیامبر با ۱۶۰۰ نفر با روش غافلگیرانه وارد این سرزمین شد تا این آخرین قانون ضدّ اسلامی را تحت حکومت اسلام درآورد، مسلمین قلعه های آنان را یکی پس از دیگری فتح کردند و برای فتح قلعه ((وطیح)) و ((سلالم)) بین یهود و مسلمین درگیرهای شدیدی رخ داد و ده روز طول کشید، سرانجام علی (علیه السلام) پرچم را به دست گرفت و موجب پیروزی کامل مسلمین گردید. ۹۹- سوره نصر، آیه ۱ - ۲. ۱۰۰- پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ)

سَلَم) روز دهم ماه رمضان، سال هشتم هجرت همراه ده هزار نفر مسلمان مسلح به سوی مکه حرکت کردند و مکه را به محاصره خود درآوردند و سپس آن را فتح نمودند.

از ۱۰۱ تا آخر

۱۰۱- سوره فتح، آیه ۲۷. ۱۰۲- فجعلوا یذرقون واللّه کما تذرق الجباری . ۱۰۳- سوره اسراء، آیه ۸۱. ۱۰۴- ((حُنین)) نام سرزمینی در نزدیکی طائف است و چون این جنگ در آنجا واقع شد به آن ((جنگ حُنین)) می گویند، پس از فتح مکه جنب و جوشی برای شورش بر ضدّ مسلمین در مناطق هوازن و ثقیف شروع شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با سپاه اسلام برای سرکوبی شورشیان به سوی سرزمین ((حُنین)) روانه شدند، قبیله هوازن در شکافها و تنگه های درّه حُنین، در کمین مسلمین بودند، صبح هنوز هوا تاریک بود که مسلمین به آن سرزمین رسیدند، ناگهان از ناحیه دشمن غافلگیر شدند به طوری که پا به فرار گذاردند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و عده ای در صحنه ماندند و بعد با فریاد عباس (عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)) کم کم مسلمین بازگشتند. ۱۰۵- سوره توبه، آیه ۲۵. ۱۰۶- سوره توبه، آیه ۲۶. ۱۰۷- یعنی: ((اگر شما حامل سوره بقره و دریافت کننده دستورات این سوره هستید، در این سوره تاءکید فراوان به استقامت و وفاداری به عهد و پیمان شده، رشته عهد خود را پاره نکنید و به فرمانهای الهی در سوره بقره (در آیات ۱۹۱-۱۹۲ و ۲۴۶ و...) گوش فرادهید)). ۱۰۸- بعضی می نویسند: دشمن با دادن شش هزار اسیر و ۲۴ هزار شتر و چهل هزار گوسفند و ۸۵۲ کیلو نقره پا به فرار گذاشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد همه را به ((جفرانه)) ببرند و افرادی را برای حفاظت آنها گمارد و اسیران را در خانه های مخصوص جای دادند و دستور داد تا همه غنائم در آنجا باشد تا پس از مراجعت از جنگ طائف، به تقسیم آنها بپردازد (فروغ ابیدیت، ج ۲، ص ۷۵۷). ۱۰۹- او ((حرقوص بن زهیر)) نام داشت که پایه گذار خوارج شد، بعد از جنگ نهروان، علی (علیه السلام) فرمود: ((گردش کنند ببینند او کشته شده است؟)). جسد پلید او را پیدا کردند و هلاکت او را به علی (علیه السلام) خبر دادند، فرمود: ((اللّه اکبر! من به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت دروغ نداده ام)) سپس از اسب پیاده شد و سجده شکر بجا آورد. (اقتباس از تتمه المنتهی، ص ۲۱). ۱۱۰- علی (علیه السلام) در راهپیمایی، تاکتیک خاصی به کار برد، شبها راه می رفت و روزها پنهان می شد و می خواست با رعایت پنهانکاری، به طور ناگهانی بر دشمن حمله کند و آنان را غافلگیر نماید. ۱۱۱- شاید به خاطر اینکه صدای آنان به گوش دشمن نرسد و یا به طمع خوردن علف، اخلاقی در سرعت حمله، به وجود نیاید. ۱۱۲- پنج آیه آغاز سوره از این قرار است: (والعادیات ضبجاً * فالموریات قدحاً * فالغیرات صبحاً * فائرن به نقعاً * فوسطن به جمعاً) ((سوگند به اسبهای دهنده و نفس زننده که بر اثر برخورد سم آنها به سنگها، برق از آنها می جهد و صبحگاهان برق آسا بر دشمن حمله می کنند و با حرکت سریع خود، ذرات گرد و غبار را در فضا می پراکنند و دشمن را در حلقه محاصره قرار می دهند)). ۱۱۳- که مسیح، خداست یا از خدا جدا نیست. ۱۱۴- دهه آخر ذیحجه سال نهم هجرت - بعضی تعداد نفرات این هیأت را شصت نفر دانسته اند - (مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۵۱). ۱۱۵- سوره آل عمران، آیه ۵۹ - ۶۱. ۱۱۶- مباحله (بر وزن مبارزه) در اصل از ((بهل)) (بر وزن اهل) گرفته شده و به معنای رها کردن است و گاهی به معنای هلاکت و دوری از خدا آمده، از این رو که هلاکت همان رها کردن بنده و واگذار نمودن او به خودش می باشد و در عرف متداول، آیه به معنای نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است تا خداوند عذابش را بر اهل باطل بفرستد و حق از باطل، مشخص گردد. ۱۱۷- با توجه به اینکه هر هفت مثقال طلای شرعی، ده درهم است، هر چهل درهم معادل چهار مثقال است (مترجم). ۱۱۸- متن صلحنامه در کتاب ارشاد مفید (ترجمه شده)، ج ۱، ص ۱۵۷ آمده است. ۱۱۹- سوره یونس، آیه ۳۵. ۱۲۰- سوره بقره، آیه ۲۴۷. ۱۲۱- سوره عبس، آیه ۳۱. ۱۲۲- سوره فاطر، آیه ۱۸. ۱۲۳- توضیح اینکه: سه نفر، هشت نان را به طور مساوی خورده اند و چون هشت، قابل قسمت (بدون باقیمانده) بر سه نفر نیست، هشت را در

سه ضرب می کنیم ، حاصل ضرب آن ۲۴ می شود؛ یعنی هر نان را سه قسمت به حساب می آوریم ، در نتیجه هریک از این سه نفر، دو نان و دو سوّم یک نان را خورده اند، بر این اساس ، به صاحب سه نان از هشت درهم ، یک درهم داده می شود و به صاحب پنج نان ، هفت درهم داده می شود و هر دو به حق خود رسیده اند. ۱۲۴- سوره آل عمران ، آیه ۴۹. ۱۲۵- سوره قمر، آیه ۴۵. ۱۲۶- به این ترتیب ، هزار نفری که علی (علیه السلام) فرموده بود، همانگونه شد، نه یک نفر کم و نه یک نفر زیاد. ۱۲۷- سوره فتح ، آیه ۲۹. ۱۲۸- ((اسماعیل بن محمد حمیری)) معروف به ((سید حمیری)) از شاعران آزاد، برازنده و پرکار شیعه در زمان امام صادق (علیه السلام) بود، امام صادق (علیه السلام) در دیداری به او فرمود: ((مادرت تو را ((سید)) نامید و تو توفیق آن را یافتی ، تو سید شاعران هستی)). نقل می کنند: او ۲۳۰۰ قصیده در شائن ائمه اهل بیت (علیهم السلام) سرود یکی از قصاید او قصیده فوق است که به قصیده ((مذهبه)) معروف است و عالم بزرگ علم الهدی سید مرتضی شرحی بر آن نوشته است . ابن شهر آشوب در کتاب ((معالم العلماء)) نقل می کند: مروان بن ابی حفصه این قصیده را شنید، هر شعری از آن را که می شنید، می گفت: ((سبحان الله! این سخن چقدر شگفت آور است!)) (سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۳۶). ۱۲۹- در مورد بازگشت خورشید، بعضی آن را از نظر علمی (و انتظام در منظومه شمسی) چنین ترسیم کرده اند: خداوند توده عظیم و فشرده ابر را در فضا (در همان نقطه ای که وقتی خورشید قرار می گرفت ، نشان دهنده وقت عصر بود) قرارداد، خورشید از پشت کوه به آن تابید و نور آن از توده فشرده ابر بر زمین تابید و روز را همچون وقت عصر نشان داد، علی (علیه السلام) نماز عصر را خواند، سپس بی درنگ آن توده ابر، رد شد و خورشید ناپدید گشت و در ظاهر چنین تصوّر می شد که خورشید بازگشته و پس از دقایقی ، غروب نموده است (والله اعلم) و روشن است که ایجاد توده فشرده ابر و تابش خورشید بر آن و نشان دادن وقت نماز عصر، سپس غروب غیرعادی خورشید در آن وقت که علی (علیه السلام) به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) دعا کرده ، همه و همه معجزه است . درباره حدیث ((ردّ الشّمس)) و اسناد آن از طرق سنی و شیعه و مطالبی دیگر، به کتاب : الغدير، ج ۳، ص ۱۲۶ - ۱۴۰ مراجعه شود. ۱۳۰- این حدیث در کتب اهل تسنن از جمله در کتاب : الصواعق المحرقة، ج ۳، ص ۱۲۶ آمده است . ۱۳۱- در پاورقی صفحه ۱۵۰. ۱۳۲- حدیث برگشتن خورشید برای حضرت ((یوشع)) در کتاب الغدير، ج ۳، ص ۱۳۰ آمده است . ۱۳۳- بنابراین ، شش نفر از برادران امام حسین (علیه السلام) در کربلا به شهادت رسیده اند و با خود امام حسین (علیه السلام) هفت نفر از فرزندان علی (علیه السلام) در کربلا شهید شدند. ۱۳۴- این کودک ، بر اثر حمله منافقان به خانه حضرت علی (علیه السلام) و سوزاندن در، و فشار دادن آن ، و قرار گرفتن حضرت زهرا (س) در بین فشار در و دیوار، سقط شد (مترجم). ۱۳۵- و بعضی تولد آن حضرت را در سال دوم هجرت دانسته اند (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۱). ۱۳۶- ظاهراً منظور از این وصیت ، همان است که در نهج البلاغه ، نامه ۳۱ آمده است . مجموع آن پانزده صفحه که به راستی جهانی از عرفان ، اصول معارف ، برنامه های سیاسی ، اخلاقی و اجتماعی در آن دیده می شود (نهج البلاغه ، صبحی صالح ، ص ۳۹۱). ۱۳۷- چنانکه در آیه ۳۳ سوره احزاب به این مطلب تصریح شده است . ۱۳۸- سوره شوری ، آیه ۲۳. ۱۳۹- روح و روان دلاور و پاک تو شاد باد ای ابن عباس ! وای دانشمند و مفسر کبیر قرآن ! وای مظلوم حق کشی های تاریخ ، به راستی که تو در آن جوّ ظلم زده ، سخن حق را گفتی و ستمگران را سرزنش کردی و به حمایت از حریم خاندان نبوّت و امامت برخاستی و با زبان برنده و کوبنده و بیدار کننده خود، درس وفاداری و دفاع را به ما آموختی ، ما در این قرن پانزدهم هجرت به عنوان حقشناسی از تو و حقگوییهای تو، تقدیر و تشکر می کنیم (مترجم). ۱۴۰- مشهور این است که آن حضرت در روز سوّم شعبان به دنیا آمد. و در مورد سال تولّد او بعضی نقل می کنند که در سال سوّم هجرت بوده است (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۳). و در روز عاشورای سال ۶۱ هـ - ق. در سنّ ۵۷ سالگی به شهادت رسید. ۱۴۱- ((سبّط)) در اصل به معنای درختی است که دارای یک ریشه است و شاخ و برگهای بسیار دارد و در فارسی به معنای نوه می باشد و بیشتر به نوه دختری گفته می شود (مجمع البحرين و فرهنگ عمید - سبّط). ۱۴۲- ظاهراً منظور از بیعت رسول خدا (صلی الله

علیه و آله و سلم) با حسن و حسین (علیهما السلام) این است که: آن حضرت شایستگی آنان را برای امامت، پذیرفت و وفای خود را در قبول امامت آنان، به انجام رساند و در مجموع، توصیه به این بیعت کرد و بیعت آنان را امضا نمود که بر اساس صحیح است. ۱۴۳- سوره انسان، آیه ۸- ۱۲. ۱۴۴- چنانکه این موضوع در آیه ۱۹ از سوره مریم آمده است. ۱۴۵- برای اطلاع بیشتر به کتاب: وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۸ تا ۳۴۰ مراجعه شود. ۱۴۶- منظور از آیه ((دَوَى الْأَرْحَامِ)) آیه ۷۵ سوره انفال است که خداوند می فرماید: (... وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ...)؛ ((و خویشان نسبت به یکدیگر (از دیگران) در کتاب (و قانون) خدا سزاوارترند)). ۱۴۷- منظور از جریان حضرت زکریا، اشاره به آیات ۵ و ۶ از سوره مریم است که از زبان زکریا خطاب به خدا آمده است که: ((وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا)). ((و من از بستگان بعد از خودم بیمناکم و همسرم نازاست، تو به قدرتت، جانشینی به من ببخش که وارث من و آل یعقوب باشد و او را مورد رضایت قرار ده)). ۱۴۸- یکی از آن روایات، روایت ((ثَقْلَيْنِ است)) که پیامبر (۹) فرمود: ((من در میان شما دو یادگار گرانمایه می گذارم: قرآن و عترتم که اگر به این دو تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد)). ۱۴۹- ((حدیث لوح)) در کتابهای مختلف از جمله در اصول کافی (چاپ آخوندی، جلد اول، صفحه ۵۲۵ تا ۵۲۹) آمده است و آن صحیفه‌ای است که جابر بن عبدالله انصاری آن را از حضرت زهرا (س) به دست آورده و به امام باقر (علیه السلام) رسانده است و در آن، نامه‌ای از خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که تصریح به امامت دوازده امام (علیهم السلام) شده است. ۱۵۰- مطابق روایات، هنگامی که امام حسین (علیه السلام) از مدینه به سوی مکه خارج شده بود به کربلا آمد و به شهادت رسید، هنگام خروج از مدینه مقداری کتاب و چیزهای دیگر و وصیت خود را به ((أُمِّ سَلَمَةَ)) سپرد و به او فرمود: ((هرگاه بزرگتر فرزندانم نزد تو آمد و اینها را درخواست نمود به او بده و او امام بعد از من است)). و بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) تنها امام سجاد (علیه السلام) آن امانتها را از اُمِّ سَلَمَةَ طلبید و او آنها را به امام سجاد (علیه السلام) داد (شرح از کتاب غیبت شیخ طوسی). ۱۵۱- این حدیث از آغاز تا پایان، در اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۵ آمده است. ۱۵۲- یعنی علما و دانشمندان در حضور هیچ کسی مانند حضور امام باقر (علیه السلام) فروتن و حقیر نیستند. ۱۵۳- که یکی از کارگزاران بنی امیه، او را به شهادت رساند (ارشاد مفید). ۱۵۴- سوره قصص، آیه ۵. ۱۵۵- جمله ((خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)) در آیه ۷ سوره بینه آمده است می فرماید: ((إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)) ((و آنان که به خدای یکتا ایمان آوردند و نیکوکار شدند، آنان به حقیقت بهترین جهانیان هستند)). ۱۵۶- ولی بنابر مشهور، شهادت او در ۲۵ ماه رجب سال ۱۸۳ اتفاق افتاد. ۱۵۷- زیرا وقتی ((محمد امین)) روی کار آید، قطعاً استادش ((جعفر بن محمد بن اشعث)) را روی کار خواهد آورد و جعفر، طبق سوابقی که با برمکیان دارد، از آن افرادی است که دولت برمکیان را از صفحه روزگار برمی اندازد. ۱۵۸- و این نیز از نیرنگهای سالوسگرانه و تزویر حکومت جنایتکارانه هارون الرَّشید و یحیی برمکی (وزیر او) بود که می خواستند با این هیاهو و فریبکاری، افکار را متوجه امور دیگر نمایند و جنایت بزرگ خود را پوشانند، ولی آنان کور خوانده بودند و خون جوشان این امام بزرگوار تا ابد رویشان را سیاه کرد و برای آنان در دنیا و آخرت لعنت ابدی آورد. ۱۵۹- به این ترتیب، آن امام مظلوم در زندان، آخرین پیامش را داد که از راه پاک، کسب روزی کنیم و حتی در کفن و دفن، از ستمگران یاری نجویم و از افراد پاک، استمداد نماییم. ۱۶۰- مطابق بعضی از روایات، امام هشتم حضرت رضا (علیه السلام) جنازه امام کاظم (علیه السلام) را به خاک سپرد. ۱۶۱- آخر ماه صفر. ۱۶۲- عمر شریف آن حضرت به طور دقیق، ۵۴ سال و سه ماه و نوزده روز بود. ۱۶۳- سوره بقره، آیه ۳۰. ۱۶۴- بنابراین، طبق سنت الهی، همیشه باید در زمین خلیفه خدا وجود داشته باشد که او امام بر مردم است. ۱۶۵- در روایتی از امام صادق (۷) آمده است که فرمود: ((جعفر سرخ و سفید نزد ماست. وقتی از آن حضرت خواسته شد توضیح دهد، فرمود: ((جعفر سرخ)) ظرفی است که اسلحه رسول خدا در آن است و هنگام ظهور قائم (۷) بیرون آید، و ((جعفر سفید)) ظرفی است که تورات و انجیل و زبور و سایر کتابهای آسمانی قبل از اسلام در

میان آن است)). (ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۸۰). ۱۶۶- با توجه به اینکه آقای ((فلان)) از دوستان حضرت رضا (علیه السلام) بود. ۱۶۷- حضرت رضا (علیه السلام) حدود ۵۵ سال عمر کرد (از سال ۱۴۸ تا ۲۰۳ هجری) ۳۵ سال آن در زمان پدرش بود (از ۱۴۸ تا ۱۸۳ هجری) و بیست سال دارای مقام امامت بود (از سال ۱۸۳ تا ۲۰۳) و در ۳۵ سالگی به مقام امامت رسید و در سال دویست هجری، مأمون (خلیفه هفتم عباسی) او را از مدینه به خراسان آورد، بنابراین حدود ۱۷ سال بعد از پدر در مدینه بود و آن حضرت در ۲۹ صفر سال ۲۰۳ در خراسان به شهادت رسید، بنابراین، حدود سه سال در خراسان بود و در مجموع با پنج سال آخر، عمرش را در عصر خلافت مأمون عباسی گذراند. ۱۶۸- ((سهل)) پدر فضل و حسن، مجوسی بود و بعد به دست ((یحیی بن خالد برمکی)) قبول اسلام کرد، بعدا یحیی برمکی، فضل، پسر سهل را خادم مأمون قرار داد و کم کم ((فضل بن سهل و حسن بن سهل)) جزء اصحاب خاص مأمون و رجال کشور او قرار گرفتند تا آنجا که ((حسن بن سهل)) منشی مخصوص مأمون شد و زمانی حاکم عرب از طرف مأمون گردید، و ((فضل بن سهل)) ((ذوالریاستین)) (وزیر کشور و وزیر جنگ) مأمون شد، با توجه به اینکه حسن و فضل، ساخته و پرداخته و دست پرورده برمکیان بودند و همین فضل بن سهل موضوع ولایت عهدی را به حضرت رضا (علیه السلام) پیشنهاد کرد، ولی بعدا مأمون بر او غضب کرد، ((غالب)) دانی مأمون، او را (در شعبان سال ۲۰۳) در حمام سرخس به قتل رساند. (در این باره به تتمه المنتهی و عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۵۹ و ۱۶۵ - مراجعه شود). ۱۶۹- بعضی می نویسند: آن حضرت دارای پنج پسر و یک دختر بوده که عبارت بودند از: ۱- محمد تقی (علیه السلام) ۲- حسن ۳- جعفر ۴- ابراهیم ۵- حسین ۶- عایشه (در این باره به کشف الغمّه و فصول المهمّه، ص ۳۴۶ مراجعه شود). ۱۷۰- هفدهم ماه رمضان یا شب نیمه ماه رمضان و بعضی تولّد آن حضرت را در روز جمعه پانزدهم رجب دانسته اند. (اعلام الوری، ص ۳۲۹). ۱۷۱- منظور از این فرزند، امام جواد (علیه السلام) است. ۱۷۲- چنانکه در آیه ۳۰ از سوره مریم آمده است که: عیسی (علیه السلام) در گهواره گفت: ((إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا؛ من بنده خدایم، به من کتاب (آسمانی) داده و مرا پیامبر نموده است)). ۱۷۳- در متن کتاب از این درخت به عنوان ((نبقه)) یاد شده است که میوه اش شبیه عناب است قبل از آنکه کاملاً قرمز گردد. (در کتاب المنجد آمده: ((نبقه)) میوه درخت سدر است). ۱۷۴- لازم به تذکر است که طبق بعضی از روایات، حضرت جواد (علیه السلام) توسط همسرش اُمّالفضل به دستور معتصم (هشتمین خلیفه عباسی) مسموم شد و به شهادت رسید و مسعودی در کتاب ((اثبات الوصیه)) می گوید: معتصم و جعفر بن مأمون، اُمّالفضل را برای مسموم نمودن امام جواد (علیه السلام) تحریک کردند. (شرح این مطلب در منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۳۳ تا ۲۳۴ آمده است). ۱۷۵- سوره حجرات، آیه ۱۲. ۱۷۶- چنانکه گفته شد، نوشته آن نسخه ها، تصریح امام جواد (علیه السلام) به امامت امام هادی (علیه السلام) بود. ۱۷۷- قبلاً در مورد ((مباهله)) سخن گفتیم که عبارت است از: نفرین کردن دو نفر یا دو گروه، همدیگر را برای اثبات ادّعای هریک از دو نفر یا دو گروه که اگر ادّعای هر کدام باطل است، خداوند عذابش را بر مدّعی باطل بفرستد و او را نابود کند. ۱۷۸- ضمناً از این تراژدی غم انگیز به دست آوردیم که امامان و شیعیان نشان چقدر مظلوم بودند و تا چه اندازه در فشار سانسور دژخیمان طاغوت‌های عباسی بودند که برای ابراز مطلب حق، آن همه پنهانکاری می کردند. ۱۷۹- چنانکه در آیه ۱۲ از سوره مریم می خوانیم، خداوند می فرماید: (يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا)؛ ((ای یحیی! کتاب خدا را با قوّت بگیر و ما حکمت را در کودکی به او دادیم)). ۱۸۰- چنانکه در آیه ۲۹ و ۳۰ از سوره مریم آمده: عیسی (علیه السلام) در حالی که کودک بود و در گهواره قرار داشت زبان گشود و گفت: ((إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا؛ (من بنده خدایم که به من کتاب (آسمانی) داده و مرا پیامبر قرار داده است)). ۱۸۱- این روایات، در کتاب ((منتخب الاثر)) آمده است. ۱۸۲- دوران زندگی حضرت مهدی (أَرْوَاحُنَا لَهُ الْفِدَاء) در سه دوره تقسیم می گردد: - دوره کودکی از سال ۲۵۵ تا ۲۶۰. - دوره غیبت کوتاه (صغرا) از سال ۲۶۰ تا ۳۲۹. - دوره غیبت طولانی (کبرا) از سال ۳۲۹ تا ظهور و نهضت جهانی آن حضرت. وقتی که در سال ۲۶۰ هجری، امام حسن عسکری (علیه السلام) رحلت کرد، امام زمان (علیه السلام)

از نظرها پنهان شد ((و غیبت صغرا)) به پیش آمد و تا نیمه شعبان سال ۳۲۹، چهار نفر از فقهای ربّانی به ترتیب از ناحیه آن حضرت تعیین شده و واسطه بین او و مردم گردیدند، این چهار نفر را که ((نوّاب اربعه)) خوانند عبارتند از: الف - ((عثمان بن سعید عمری)) (متوفای سال ۳۰۰ هجری). ب - ((محمد بن عثمان)) که پنج سال عهده دار نیابت خاص بود و به سال ۳۰۵ وفات کرد. ج - ((حسین بن روح)) (متوفای شعبان ۳۲۶ ه. ق.) د - ((علی بن محمد سمری)) که در نیمه شعبان سال ۳۲۹ از دنیا رفت. ۱۸۳- سوره قصص، آیه ۵ و ۶. ۱۸۴- سوره انبیاء، آیه ۱۰۵. ۱۸۵- از علامه مجلسی (؛) نقل شده که منظور از دو مسجد، یا مسجد مکه و مدینه، یا مسجد کوفه و سهله و یا مسجد سهله و صعصعه است. ۱۸۶- شاید منظور این باشد که اگر بر اثر جمعیت زیاد، بوسیدن حجرالاسود، بسیار دشوار است، واجب نیست آن را بیوسند، بلکه به آن اشاره کنند. ۱۸۷- ظاهر منظور، شط دجله نزدیک سامرا، محل سکونت حضرت مهدی (علیه السلام) می باشد. ۱۸۸- شیخ مفید (؛) می گوید: این واژه ((غریم)) رمزی بین شیعه بوده که از قدیم به خاطر تقیه و حفظ جان خود از دشمن، آن را می گفتند و منظورشان از آن، حضرت مهدی (علیه السلام) بود (ارشاد مفید). ۱۸۹- ظاهراً منظور از سوگند به طلاق زن، این باشد که سوگند یاد کرد که هرگاه بدهکاریم را نپردازم، همسر را طلاق دهم. ۱۹۰- منظور از ((اسدی))، محمد بن ابی عبدالله، جعفر بن محمد بن عون اسدی کوفی: یکی از سفرای حضرت مهدی (عج) است. ۱۹۱- ((فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی)) از دروغگویان و غلات مشهور و از فتنه انگیزان بدعتگذار بود و مردم را به مذهب فاسد خود دعوت می کرد. امام هادی (علیه السلام) به ((ابانجید)) دستور داد تا فارس بن حاتم را به قتل برساند و امام حسن عسکری (علیه السلام) خون او را هدر دانست و بهشت را برای قاتل او ضامن گردید، سرانجام ((ابانجید)) آن ملعون را با ساطور کشت. (سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۵۶). ۱۹۲- ناگفته نماند که در سفینه البحار از ((جئید)) به ((ابانجید)) یاد شده است. ۱۹۳- اثبات الهداه، ج ۷، ص ۱۶۸. ۱۹۴- بحار، ج ۵۲، ص ۳۰۱. ۱۹۵- شرح، در اعلام الوری، ص ۴۲۹. ۱۹۶- در روایتی از امام صادق (علیه السلام) به ۱۲۰ ماده از علایم ظهور، اشاره شده است (بحار، ط جدید، ج ۵۲، ص ۲۵۴ به بعد). ۱۹۷- یکی از طاغوت‌های پلید و مقدس‌نمایی که با سپاهش به جنگ حضرت مهدی (۷) می آید و در شام شکست خورده و به هلاکت می رسد. ۱۹۸- سوره شعراء، آیه ۴. ۱۹۹- سوره بقره، آیه ۱۵۵. ۲۰۰- مترجم گوید: گاهی شنیده می شود که بعضی می گویند: یکی از علایم ظهور، جنگ جهانی سوّم است، گرچه این عنوان در روایات نیامده، ولی می توان از بعضی از متون، نظیر آن را استفاده کرد، به عنوان نمونه در روایات آمده: در محضر امام صادق (علیه السلام) سخن از ظهور حضرت قائم (علیه السلام) به میان آمد، آن حضرت فرمود: ((لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى تَذْهَبَ ثَلَاثَا النَّاسِ؛ این موضوع تحقق نمی یابد تا دو سوّم مردم، نابود شوند)). شخصی پرسید: در این صورت، کسی باقی نمی ماند؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: ((آیا شما نمی خواهید که جزء باقیمانده گان (گروه سوّم) باشید؟))، (اکمال الدّین، ج ۲، ص ۶۵۶). و نیز از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: ((در آستانه ظهور حضرت قائم، دو مرگ وجود دارد: ۱- مرگ سرخ با شمشیر (و جنگ) ۲- مرگ سفید به وسیله بیماری طاعون. و گسترش مرگ به اندازه ای است که از هر هفت نفر، پنج نفر می میرند)). و امام علی (علیه السلام) فرمود: ((مهدی (علیه السلام) وقتی خروج می کند که یک سوّم مردم جهان می میرند و یک سوّم آنان در جنگ کشته می شوند و یک سوّم، باقی می مانند))، (شرح در کتاب: الامام المهدی، من المهدی الى الظهور، تالیف سید محمد کاظم قزوینی، ص ۳۹۸) ۲۰۱- ترجمه این کتاب، در دهه بریمینت فجر، دهمین سال انقلاب پرشکوه اسلامی در ایران، در دهه آخر بهمن سال ۱۳۶۷ برابر با آغاز ماه رجب ۱۴۰۹ هجری قمری پایان یافت.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و

جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صد ها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با ده ها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۱۸۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد

بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :-
هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

فائمه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹